

مبارزه مسلحانه و اپورتونیست ها

(جلد اول)

به خاطره

چریک فدائی خلق
رفیق کبیر حسن نوروزی

تقدیم می شود

از انتشارات چریک های فدائی خلق ایران

فهرست:

* شرح مختصری از زندگی رفیق کبیر حسن نوروزی

بخش اول:

* مقدمه

* منتقدان امروزی مبارزه مسلحانه چه کسانی هستند و شیوه کارشان چیست؟

* طرح بحث

* حزب توده و تئوری مبارزه مسلحانه

* حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست ها به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازد

* رئوس انتقادات حزب توده بر تئوری مبارزه مسلحانه

بخش دوم:

* مقدمه

* نظری به خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه

* "مبارزه مسلحانه- هم استراتژی، هم تاکتیک" و بعضی دیدگاهها

شرح مختصری از زندگی رفیق کبیر حسن نوری

(1324 - 1352)

رفیق حسن در سال 1324 در یک خانواده کارگری در محله راه آهن تهران متولد گردید. پدرش از مهاجرین قفقاز بود، که پس از مدتی مبارزه با رضا خان قلدّر در گروه های ضد دیکتاتوری به حزب توده پیوست. سال ها پس از پیوستن به حزب توده متوجه اپورتونیسیم رهبری حزب توده شد و مانند بسیاری دیگر از پرولترهای آگاه حزب، خود را از قید رهبری باند فاسد کمیته مرکزی رها ساخت و از حزب کناره گرفت. روحیات و خصلت های ضد اپورتونیستی پدر و آزادگی وی از دوران کودکی شرایط مناسبی برای رشد آگاهی و روحیه تعرضی حسن که کودکی بسیار مستعد و پاهوش بود، فراهم آورد. پدرش به او آموخت که هرگز با دشمنان خلق سازش نکند و تا جان در بدن دارد به مبارزه بی امان برعلیه دشمن ادامه دهد.

پایان زندگی پدر، بزرگ ترین و آخرین درس انقلابی او بود که به فرزندش داد و تأثیری شگرف بر حسن باقی گذارد. حسن 9 ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهش در سال 1334، در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کادرهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان یک عمل فدائی دست به یک اقدام معترضانه برعلیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن یک قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربه ای سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگر چه این فرمانان آشستی ناپذیر خلق در جریان این عملیات به شهادت رسیدند، ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلقی ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند.

این عمل نشان دهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب خالی شد که توده های حزبی آمادگی جانپازی و نبرد و جلوگیری از پیروزی ارتجاع را داشتند، ولی عدم مرکزیت سالم و انقلابی باعث شد که نیروهای آماده خلق به هدر رود و روحیه مضموم و پرشور توده ها به یأس و نومیدی تبدیل شود.

پس از شهادت پدر، حسن که بیش از 9 سال نداشت مجبور شد ضمن تحصیل به کارگری بپردازد. چند سالی بدین منوال گذشت تا این که ادامه تحصیل دیگر برای حسن مقدور نبود، وضع مالی و شرایط زیست طوری نبود که حسن بتواند با خیال راحت تحصیل کند، از این رو حسن نیز مانند میلیون ها تن از فرزندان توده های زحمت کش که امکان ادامه تحصیل ندارند، مجبور به ترک مدرسه شد. از آن پس حسن به کارگری رفت و به عنوان شاگرد پادو در این جا و آن جا در نزد استادکاران پیشه ور به کار پرداخت. نجاری، شیشه بری و بلاخره فلزکاری و لوله کشی مشاغل گوناگون رفیق را در این دوره تشکیل می دادند. در این ایام رفیق حسن برخی از آثار ادبیات انقلابی را که جزو کتاب های پدر بود می خواند و سطح آگاهی خود را ارتقا می داد.

14 ساله بود که خانواده اش را ترک گفت و در جستجوی نان به جنوب کشور رفت و در بندرعباس و بندربوشهر به کارگری پرداخت، ولی چندی بعد کار خود را از دست داد و مجبور شد در رستوران یک مسافرخانه به عنوان گارسون مشغول کار شود. چند سال بعد به تهران بازگشت و در یک کارگاه فلزکاری و لوله کشی مشغول کار شد. کارش طوری بود که از طرف صاحب کار برای نصب تأسیسات ساختمانی به شهرهای اطراف فرستاده می شد. از این روی بیشتر وقت وی در مسافرت و تماس با مردم مختلف سپری می شد که این امر در افزایش تجربیات و ارتقای شناخت او نسبت به زندگی خلق بسیار مؤثر بود.

18 ساله بود که مجدداً به جنوب کشور رفت. این بار او در شهرهای بوشهر، بندرعباس، شیراز و کرمان به کارگری پرداخت، ولی چون کار در آن دوره رونق زیادی نداشت، مانند هزاران کارگر بی کار ایرانی به طور غیر قانونی با یک موتور لنج، خودش را به شیخ نشین های عربی رسانید و مدتی در کویت و دومی به کار پرداخت و چندی بعد با مختصر پس اندازی که دسترنج کارش بود، به میهن مراجعت نمود. این مسافرت از او جوان کارآموده و دنیادیده ای ساخته بود. پس از بازگشت به ایران مدتی در نواحی جنوبی و سپس در تهران به کارگری پرداخت. در تهران مدت یک سال در بخش قوطی سازی کارخانجات شاه پسند تهران به عنوان کارگر شیکار کار می کرد. پس از آن توسط آشنایان پدرش در کارخانجات راه آهن تهران کاری برایش پیدا شد و از آن پس رفیق در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تأسیسات به عنوان یک کارگر متخصص مشغول کار شد.

در سال 46 رفیق حسن همراه چند تن از روشنفکران انقلابی در محل سکونت شان یک محفل مطالعاتی به راه انداختند. آن ها کتاب های ممنوعه را از این طرف و آن طرف به دست می آوردند و مطالعه می نمودند، ولی این گونه کتاب ها به سختی به دست می آمد. رژیم دیکتاتوری با وحشی گری تمام کلیه آثار انقلابی را جمع آورد و ممنوع کرده بود و به شدت از پخش و فروش آن ها جلوگیری می کرد. از این روی کتاب بسیار کمیاب بود و اگر پیدا می شد خیلی گران بود و این امر مشکلی برای ادامه کار آن ها ایجاد کرده بود. رفیق حسن که یک پرولتر با تمام خصلت های مثبت اش بود، خلاقانه طرحی را به رفقای پیش نهاد کرد. بر طبق این طرح آن ها می بایست یک کتاب فروشی علنی کنار خیابان به وجود می آوردند و در رابطه با خرید و فروش کتاب با کتاب فروشی های دوره گرد دیگر که معمولاً منبع اصلی کتب ممنوعه هستند، تماس بگیرند و امکانات خود را از جهت

به دست آوردن این گونه کتاب ها افزایش دهند. رفیق حسن و رفیق دیگری مسئولیت این کار را برعهده گرفتند و سرفقلی یک کتاب فروشی کنار خیابانی در پیچ شمیران را به دست آوردند و مشغول معامله کتاب شدند. آن ها خیلی زود توانستند با اکثر کتاب فروشی های خیابانی تماس حاصل کنند و اعتماد ایشان را جلب کنند. از آن به بعد کمیاب ترین کتاب ها در اختیار محفل مطالعاتی آن ها قرار می گرفت.

در اوایل سال 48 رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده تماس گرفت. در آن دوران رفقای گروه در جلسات مرتبی که هفته ای دوبار تشکیل می دادند در واحدهای 3 الی 5 نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی می پرداختند. یکی دیگر از وظایف ایشان دست نویس کردن کتاب ها و جزوات بسیار کمیابی بود که به دست شان می رسید. این کار مهم تلقی می شد، زیرا کتاب ها معمولاً برای چند روز به امانت گرفته می شدند و می بایست پس از چند روز به صاحب اصلی بازگردانده می شد. در این زمینه نیز رفیق نوروزی بسیار فعال بود، به طوری که مطالب زیادی از جمله مجموعه آثار رفیق لنین را در چند نسخه دست نویس کرد و در اختیار رفقای عضو گروه گذاشت.

در این ایام فعالیت گروه رفیق احمدزاده شکل مشخص تری به خود گرفت و دو برنامه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار داده شد: اول تشکیل هسته های سه نفری مطالعه و کار تئوریک و دوم انجام حرکاتی در جهت رسوخ در توده های کارگری و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حزب.

بر اساس این برنامه از طرف گروه مقرر شد که رفیق نوروزی دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند. به این ترتیب که با کارگرانی که زمینه های مساعدی نشان می دهند، آمیزش نماید و رفته رفته آن ها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و به مبارزه جلب نماید. رفیق نوروزی به دنبال این برنامه، علاوه بر فضای خفقان بار کارخانه، اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان به کسب آگاهی های طبقاتی نمود. رفیق نوروزی با تنی چند از کارگران در باره مسائل کار و کارگری سخن می گفت و ضمناً کتاب هائی از قبیل بنشردوستان زنده پویش، پاشنه آهنین و مادر ماکسیم گورکی را در اختیارشان قرار می داد، ولی این عده پس از مدتی از ادامه این کار خودداری کردند. خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدیدهای دائمی مأمورین پلیس سیاسی ایشان را از ادامه چنین کاری باز می داشت. برخی از کارگران که قدیمی تر بودند و تجاربی از فعالیت های سیاسی قبل از سال 32 را داشتند، به شدت ابراز بدبینی می کردند و رفیق حسن را مورد طعنه قرار می دادند که تو برای رسیدن به وکالت و وزارت به کار سیاسی پرداخته ای و بدین ترتیب بی اعتمادی شدید خود را ابراز می کنی. البته آن ها فقط تجارب مستقیم خود را بیان می کردند، از سوئی دیگر آن ها به آینده این نوع فعالیت ها به خاطر احساس ضعف مطلق که دشمن در ذهن شان به وجود آورده بود بدبین بودند و امیدی در آن نمی یافتند و حتا در زوایای فکرشان نقطه امیدی نسبت به این گونه کارها پیدا نمی شد.

این نیز امری طبیعی و واضح بود، زیرا مردمی که مرتباً در مبارزات شان شکست خورده و با دستگامی مواجه بوده اند که مرتب هرگونه حرکت شان را با شدت سرکوب کرده، نمی توانند بیهوده به چیزی دل ببندند و امیدوار باشند. آن ها برای کسب اعتماد نسبت به عنصر پیشگام سیاسی احتیاج به دلائل عینی داشتند. آن ها نمی توانستند به حرف های بدون ارتباط با عمل دل خوش کنند. در این میان تنها یک کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شور و شوق بی حد کتاب هائی را که رفیق نوروزی در اختیارش قرار می داد مطالعه می کرد و تا به آخر این فعالیت ها را ادامه داد، ولی او نیز نسبت به این شکل کار معترض بود. این رفیق جوان یوسف زرکار بود که بعدها در صفوف چریک های فدائی خلق به مبارزه برعلیه رژیم برخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانی اش به شهادت رسید.

بدین ترتیب رفیق نوروزی که علاوه بر فعالیت منظم و شدید با اشکالات جدیدی مواجه شده بود در مقاله ای اوضاع را برای رفقای گروه تشریح کرد و صریحاً اظهار داشت که: "هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک حداقل نیروی متمرکزی که بتواند به دشمن ضرباتی وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم فرو ریزد و ایشان را به آسیب پذیری دشمن و امکان نابودی وک مطمئن سازد، بی ثمر است".

در همین زمان رفقای دیگری که در چارچوب فعالیت گروه در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند، نظرات مشابهی را مطرح ساختند. در آغاز برخی از رفقای روشنفکر عضو گروه که با معیارهای ذهنی و صرفاً تئوریک، بدون ارتباط با عمل، قضایا را بررسی می کردند، مخالفت هائی با این طرز تفکر جدید نشان دادند. ولی خیلی زود به خاطر صداقت بی پایان شان و برخورد فعال شان با مسئله توانستند خود را به واقعیت نزدیک کنند و جریانها را نه آن طور که در ذهن شان پرورده بودند، بلکه آن طور که در جهان خارج از ذهن شان می گذشت در یابند. بدین ترتیب اولین نطفه های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای کارگر در سطح گروه مطرح گردید و رفیق نوروزی در این میان نقش مهمی ایفا کرد.

بدین ترتیب در رابطه با تحلیل شرایط عینی جامعه، دیگر شُبهه ای برای رفقا باقی نمانده بود که تنها کار در شرایط دیکتاتوری شدید پلیسی- نظامی ایران با توجه به سوابق ذهنی خلق از مبارزات گذشته، نوعی مبارزه سیاسی- نظامی است که می بایست منطبق با شرایط ویژه میهن ما جریان یابد و برای کشف قانون مندی های آن عملاً اقدام شود.

از آن پس، گروه حرکت خود را در جهت تغییر شکل مبارزات خود آغاز کرد. رفیق نوروزی در جریان تغییر شکل فعالیت گروه در صف مقدم وارد فعالیت شد و در سال 49 در یکی از اولین واحدهای چریک شهری که به فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمدزاده تشکیل شده بود، شرکت جست. از آن پس، رفیق به صورت یک انقلابی حرفه ای، مبارزه ای نوین و دشوار را آغاز کرد. اولین عملیات واحد آن ها مصادره مسلسل کلانتری قلعه بود که با پیروزی به انجام رسید.

پس از عملیات حمله به کلانتری قلعه و اعدام فرسیو، 13 نوع اعلامیه توضیحی به تعداد زیاد در سطح وسیعی پخش شد که رفیق نوروزی شخصاً در پخش اعلامیه ها شرکت می جست و با موتور سیکلت به شیوه های ابتکاری اعلامیه ها را پخش می کرد. رفیق نوروزی در اردیبهشت ماه سال 50 در جریان عملیات بانک آیزنهاور در سیستم محافظ عملیات شرکت و نقش خود را به خوبی ایفا کرد.

در تابستان سال 50، سازمان دچار ضربات شدیدی شد و تیم چریکی رفیق احمدزاده از میان رفت. از این تیم، رفیق نوروزی باقی ماند و توانست در اواخر تابستان سال 50 در مرکزیتی که به منظور تجدید سازمان واحدها

تشکیل شده بود فعالانه شرکت جوید.

در اواخر شهریور ماه سال 50، رفیق در یک درگیری طولانی در بیابان های جنوبی تهران از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت که با پای مجروح پس از طی مسافت چند کیلومتر خود را از محاصره دشمن خارج ساخت. در شب وقوع حادثه فوق، خانه محل استراحت رفیق توسط مزدوران دشمن مورد محاصره قرار گرفت که رفیق نوروزی با پای مجروح و دردناکش در زیر رگبار مسلسل از این محاصره نیز به سلامت خارج شد. پس از این حوادث، رفیق حسن به علت جراحت پایش نتوانست در عملیات چریکی شرکت جوید، ولی در همه حال وظایف سازمانی اش را انجام می داد. در اواخر مهر که پای مجروحش بهبود یافته بود، واحد چریکی تحت فرماندهی خود را تجدید سازمان نمود. این واحد چریکی، که به افتخار رفیق شهید "پویان" نام گذاری شده بود، از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما به یاد دارد.

واحد چریکی "پویان" مقارن با جشن های ننگین شاهنشاهی، یک رشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تأثیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آن هم در شبی که رژیم آنقدر برای پررنگ کردن زحمت کشیده بود.

در اواخر پائیز سال 50، رفیق حسن در مصادره بانک صادرات شعبه نارمک شرکت جوید و در اوائل زمستان همان سال در عملیات حمله به بانک ملی شعبه صفویه فرماندهی عملیات را بر عهده داشت و شخصاً با رگبار مسلسل رئیس نوکر صفت و خوش خدمت بانک را به سزای خیانتش رسانید.

در بهمن ماه 50 رفیق نوروزی در عملیات مصادره اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی شرکت کرد و نقش خود را به خوبی انجام داد و با فعالیت منظم خود، پیروزی عملیات مصادره را پی ریزی کرد.

در جریان تظاهرات به اصطلاح ملی سال 50 که به خاطر انحراف افکار عمومی با خرج میالغ هنگفت و گراف از جانب رژیم طرح ریزی شده بود، واحد چریکی "پویان" به فرماندهی رفیق نوروزی در برنامه درهم ریزی تظاهرات شرکت جوید و با چند انفجار کم خطر در رابطه با عملیات سایر واحدهای چریکی کل تظاهرات را برهم ریخته و کوشش بزرگ دشمن را در فریب افکار عمومی نقش بر آب ساختند و ضمناً به مردمی که به زور باطوم پلیس ها به میدان توپخانه هدایت می شدند فرصت دادند که به خانه های خود بازگردند.

در اواخر زمستان 50 رفیق نوروزی به همراه رفیق شهید احمد زبیرم با چند نارنجک به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. از آن پس، رفیق نوروزی در نقش یک سازمانده و یک مربی سیاسی- نظامی فعالیت پرثمرش را آغاز کرد و در آموزش کادرهای تازه و داوطلبان جدیدی که به مبارزات نوین خلق روی آور می شدند، نقش مؤثری ایفا نمود و در شرایطی که دشمن شدیدترین فشارها را در ایران برقرار ساخته بود، فعالیت اش را لحظه ای قطع نکرد و علاوه بر لطمات و ضرباتی که به واحدهای تحت آموزش او وارد می شد، با روحیه ای پرشور و امیدوار، به تجدید سازمان می پرداخت و واحدهای ضربت خورده را از نو احیا می کرد. رفیق نوروزی در آموزش رفقای تازه کار و سواس و دقت بسیار نشان می داد و می کوشید هر چه سریع تر کاراکتر انقلابی رفقا را اعتلا بخشد. از این روی سعی می کرد با دادن مسئولیت به رفقا و راهگشایی ایشان عملاً آن ها را در کوران کار قرار دهد تا در جریان عمل رشد کنند و آبدیده شوند.

رفقائی که با رفیق نوروزی کار کرده اند هرگز صمیمیت، صداقت، فروتنی و تعهد بی پایان رفیق را فراموش نخواهند کرد و این بارزترین خصلت های او همیشه راهنمای عمل شان در مبارزات انقلابی خواهد بود. به اعتقاد رفقائی که با او کار کرده اند، وجود او خود نوعی انگیزه برای بهتر کار کردن شان بوده است و این نهایت تأثیری است که یک انقلابی می تواند به روی رفقای هم رزمش ایجاد نماید.

سال 1351 برای رفیق نوروزی سال تلاش های پی گیر بود. در پائیز سال 51 رفیق نوروزی در سر یک قرار خیابانی با محاصره بیش از 60 دشمن که به سلاح های اتوماتیک مسلح بودند، مواجه شد. محل قرار در خیابان شوش تهران واقع شده بود. رفیق نوروزی که متوجه محاصره دشمن گشته بود، پس از یک رشته تیراندازی متقابل با مأمورین دشمن و مجروح ساختن یکی از ایشان، خود را به داخل مسیر خط آهن جاده آرامگاه انداخت و در حالی که 6 عنصر مسلح دشمن به سمت وی شلیک می کردند از محاصره به سلامت خارج شد.

رفیق حسن در فاصله زمستان 51 تا زمستان 52 به کار آموزش و سازمان دهی کادرها ادامه داد و در برنامه ریزی های سازمان فعالانه شرکت جوید و در جهت برپا کردن امکانات تازه برای گسترش مبارزه، نقش خود را به شکل خوبی ایفا کرد و اثرات مشخصی بر رشد و گسترش فعالیت های سازمان ما از خود باقی گذاشت.

در دی ماه 52 رفیق نوروزی که در پی انجام مأموریتی در منطقه لرسنه در حال حرکت بود به طور غافل گیرانه مورد حمله مأمورین دشمن قرار گرفت و علاوه بر غافل گیری سلاح برکشید و مزدوران را به رگبار مسلسل بست، ولی خود نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. دشمن خبر درگیری را 12 روز بعد در جراید اعلام داشت و از تعداد تلفات خود ذکری به میان نیاورد و فقط به ذکر این جمله اکتفا کرد که: " در این درگیری به هیچ عنصر غیرنظامی آسیبی نرسید". و این نشان می داد که تعدادی از مزدوران دشمن با رگبار مسلسل رفیق کشته و مجروح شده اند. به هر حال رفیق حسن نوروزی این رزمنده دلاور سازمان ما و این فرزند راستین خلق پس از سه سال مبارزه پی گیر برای بیداری خلق خود به شهادت رسید. او شهید شد، ولی تأثیرات سه سال مبارزه بی امان او همواره در کالبد جنبش خلق ما پابرجاست و مبارزینی که برای ادامه راه او به میدان می آیند همواره خاطره دلآوری ها و فداکاری های او را پشتوانه عمل انقلابی خود خواهند یافت و با قلبی روشن در راهی که از خون شهدای ارزشمندی چون حسن سرخ گشته پیش خواهند تاخت و وسیله رهائی خلق را فراهم خواهند نمود.

هنگامی که خبر شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی به رفقای هم‌رزم رسید، همگی به یاد آوردند قطعه شعری از رفیق مانو را که رفیق نوروزی در هنگام شهادت فدائیان خلق زیر لب با شوقی بی پایان زمزمه می کرد:

پنجه برگ ها آویزان است
و چنگال دشمنان تیز
و اینان پرنیانی امیدهایمان را می درند

در گندم زار زنجره ای می خواند
در خانه، بی شوی زنی می نالد
ره گم کرده کودکی پدرش را آواز می دهد
رودها دامن کشان پیش می روند و دامن ابدیت را می شویند
و این خون ها که نبض هزاران مرد در آن جاری ست زندگی را می شویند
تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند
و کودک برچهره پدر لبخند زند

من قطره ای از دریای بیکران خلقم
همچون شبنمی که زیور گل هاست
و همچون آن تک فروغ آسمان که زمین را روشن می کند
با این همه من بی هیچ ام اگر نتابم، اگر نخندم
تازه اگر بگیرم و همچون شبنم که گل ها فراموشش می کنند تیخیر شوم
شما خواهید بود و من در شما خاک شده ام

نه به من، به اقیانوس ها بیاندیشید
نه به پای زخم دار، به قدم های استوار امیدوار باشید
شعله مانند خشم خوشه می دهد
و خشم خرمن سد رخ امیدهای فروکوفته است
امسال خلق * ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد یافت
بیم مدارید
بیم مدارید

* رفیق نوروزی با تغییر در کلمه چین و دهقانان، به این شعر جنبه انترناسیونالیستی و عموم خلقی می داد. ما نیز شعر را به همان گونه که رفیق می خواند، آوردیم.

(نقل از: "نبرد خلق" - ارگان "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" - شماره چهاردهم- مرداد ماه 1353).

بخش اول

مقدمه

انقلاب ضدامپریالیستی خلق ما روزهای حساسی را می گذراند، روزهایی که تأثیر بزرگی بر تحولات آینده آن خواهد داشت. امپریالیسم که تا قیام بهمن ماه بیش از یک سال بود در معرض مهلک ترین ضربات خلق قهرمان ما قرار داشت و به هر وسیله ای که متوسل می شد باز نمی توانست خود را از این ضربات که روز به روز برایش مرگبارتر می شد نجات دهد، در نتیجه با فداکردن شاه سرنوشت خود را از سرنوشت این سگ زنجربیش، که اتفاقاً برایش ارزش خاصی داشت، جدا نمود. شاه سقوط کرده بود، ولی امپریالیسم صرفاً به یک عقب نشینی تاکتیکی دست زده بود. (1)

در واقع از پائیز سال 57 امپریالیسم فهمیده بود که دیگر شاه ساقط شده بیش تر از شاه ناجور برای عملیات جنگی او مفید است. امکاناتی که این عقب نشینی تاکتیکی برای امپریالیسم ایجاد کرد، به او فرصت داد که با تجمع قوا و آرایش جدید بلافاصله پس از قیام بهمن به یک تعرض همه جانبه دست بزند که جنگی تمام عیار را در همه زمینه ها - فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی - به خلق ما تحمیل کند.

در زمینه فرهنگی، می بینیم که بورژوازی وابسته به امپریالیسم به شیوه جدیدی دست زده : اگر در زمان خاندان پهلوی با تحریف فرهنگ ملی سعی می شد فرهنگ ملی خلق ها به " فرهنگ شاهنشاهی" تبدیل شود، امروز می بینیم که حاکم جدید اساساً کمر به نابودی فرهنگ ملی ما بسته اند. (2)

هجومی که علیه فرهنگ ملی ما صورت می گیرد زیر پوشش مذهب قرار دارد و این اولین باری نیست که امپریالیسم برای پیشبرد سیاست های خود از مذهب استفاده می کند. درکشور ما استعمار و امپریالیسم همواره مذهب را وسیله ای برای تفرقه انداختن در میان قشرها و طبقات خلق تلقی کرده اند و در رابطه با مذهب دو سیاست کاملاً متضاد در پیش گرفتند که هر دو، دو روی یک سکه سیاست استعماری اند. گاه امپریالیسم را می بینیم که در لباس خشک مقدس ترین و متعصب ترین و خرافی ترین حامیان اسلام درآمده و از این موضع با چماق تکفیر به هر نیروی دموکرات و ضدامپریالیست می تازد و گاه امپریالیسم را می بینیم که بی شرمانه عقاید و سنین مذهبی مردم را به بازیچه می گیرد. همه می دانند که چگونه پس از کودتای اسفند 1299 توسط انگلیس سیدضیاء در نقش گربه عابد، در حالی که متعصبانه سنگ دفاع از اسلام را به سینه می کوفت، بر صحنه ظاهر شد و کم نیستند مردان و زنان 70 و 80 ساله ای که به یاد می آورند زمانی را که رضاخان و فرماندهان قشون اش در عزای "حسین" پیشاپیش قشون تحت فرماندهی خود حرکت می کردند و لجن به سر می زدند و لشکریان را به فمه زنی و زنجیرزنی وامی داشتند و بدین ترتیب عوام فریبی می کردند و پایه های یکی از سپاه ترین دیکتاتوری ها را تحکیم می بخشیدند. ولی همین رضاخان را چندی بعد می بینیم که بی شرمانه ژاندارم هایش را وامی دارد تا در معابر حجاب از سر زنان بردارند، به آزار "روحانیون" می پردازد و "حرم حضرت رضا" را به توپ می بندد و "مومنان" را وحشیانه قتل عام می کند. کسی نیست که امروز مَنکر آن باشد که این هر دو سیاست از یک جا سرچشمه می گرفت و آن هم سیاست استعماری انگلستان بود.

در زمینه سیاسی می بینیم که بورژوازی وابسته به امپریالیسم بلافاصله پس از قیام بهمن به طور منظم و طبق برنامه معین، حمله به آزادی هائی را که خلق دلاور ما با دادن هزاران قربانی به کف آورده بود، آغاز کرد و امروز همه به وضوح می بینند که خصوصی ترین آزادی های فردی نیز در معرض خطر جدی قرار دارد و در این زمینه هیئت حاکمه چنان گستاخانه رفتار می کند که گویی بشارتی به مردم می دهد وقتی خبر نقض و الغای این آزادی ها را پخش می کند.

پلیس سیاسی مخفی شاه، که یکی از نزدیک ترین آماج های مبارزه مردم بود، بازسازی می شود و خبر آن به صراحت از دستگاه های تبلیغاتی پخش می شود. برای آماده کردن اذهان مردم جهت برقرار کردن اختلاف در مطبوعات، همه دستگاه های تبلیغاتی روز و شب این افسانه دروغین را تبلیغ می کنند که گویا مطبوعات باعث سرنگونی دولت مصدق شده و این هم در اثر سؤاستفاده از آزادی صورت گرفته است.

در زمینه سیاسی، مخصوصاً پیش نویس قانون اساسی که از طرف دولت منتشر شده، نیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن را آشکار می کند. در این جا می بینیم که قانون اساسی بورژوا- فئودال سابق خود را به یک قانون اساسی کاملاً متناسب با دیکتاتوری بورژوازی وابسته می دهد. در زمان حکومت قانون اساسی سابق دیدیم که چون این قانون اساسی تا حدی منعکس کننده آرمان های دموکراتیک انقلاب مشروطیت بود، چگونه برای رژیم های وابسته به امری دست و پا گیر تبدیل شده بود، به طوری که آن ها یا می بایست تفسیرها و تغییراتی بر مواد آن وارد کنند و یا قوانینی متناقض با آن بگذرانند و یا آنچنان که اکثراً می کردند، در عمل اصول آن را زیر پا گذارند. ولی به هر حال هیچ یک از این اعمال بدون آلودگی و رسوائی سیاسی انجام نمی شد و همواره نقض اصول قانون اساسی نزدیک ترین بهانه سیاسی را به دست مخالفین می داد. از پیش نویس قانون اساسی جدید با توجه به ماهیت و ترکیب اعضای مجلس "خبرگان" می توان پیش بینی کرد که در بهترین حالت (3) به همین صورت کنونی تصویب خواهد شد. تمام اختیاراتی را که شاه به طور غیرقانونی و علارغم قانون اساسی گذشته اعمال می کرد، مطابق قانون در اختیار رئیس جمهور خواهد گذاشت. اگر در رژیم سابق علارغم قانون اساسی و حتا علارغم قوانین عادی شکنجه می کردند، به شلاق می بستند و تفتیش عقاید می کردند، در پیش نویس قانون اساسی جدید همه این کارها مبنای قانونی پیدا کرده است. در گذشته حکومت با نقض حقوق مصرحه در قانون اساسی برای فرد، امنیت قضائی افراد را مورد دستبرد قرار می دادند، در حالی که در پیش نویس قانون اساسی جدید فقدان مطلق امنیت قضائی فرد در مقابل قدرت دولت به صورت اصلی قانونی درآمده است.

همه این ها نشان می دهد که تا چه حد این اصل، که تئوری مبارزه مسلحانه بر آن استوار است، صحت دارد که در شرایط استقرار بورژوازی وابسته به امپریالیسم ناگزیر شکل حکومت، سپاه ترین استبدادها خواهد بود و مبارزات خلق در راه آزادی و دموکراسی نه تنها باعث عقب نشینی و اعطای آزادی های دموکراتیک (4) نمی شود، بلکه هر چه مبارزات دموکراتیک خلق اوج بیشتری بگیرد بورژوازی وابسته سعی می کند قید و بندهای تازه ای به دست و پای خلق بزند. این همه مبارزات خلق در راه کسب آزادی موجب توطئه های جدید امپریالیسم برای برقرار کردن اختلافی به مراتب سپاه تر از گذشته می شود. (5)

تنها با سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته، همان طور که تئوری مبارزه مسلحانه می آموزد، امکان برقراری دموکراسی وجود دارد. (6)

بورژوازی وابسته به امپریالیسم در این هجوم های سیاسی نیز چهره خود را پشت نقاب اسلام پنهان می کند. زمانی بود که فتودال ها برای حفظ املاک خود از شورش و عصیان دهقان ها در هر جا تخته و شلاق و زندان های خصوصی به پا می کردند، این عقب مانده ترین و وحشیانه ترین شکل مجازات، امروز هم بر علیه مردم نه تنها برقرار است، بلکه ابعاد غیرقابل تصویری یافته است، زیرا بورژوازی وابسته به امپریالیسم برای مهار کردن عصیان خلق، خود را محتاج به آن می بیند که در هر محل و حتا در هر مورد به شیوه خاصی از سرکوب متوسل شود و از آن جا که یک نظام جزائی واحد و پایبند به نص اعلام شده قانونی نمی تواند این نیاز را برآورد، لذا در هر گوشه از مملکت و بر سر هر گذر باندهای سیاهی تشکیل می دهد که خودسرانه به مردم مسلط اند و هر یک تخته و شلاق و دادگاه و زندان خاص خود را دارند و همه این خودسری ها را با توسل به مذهب و قوانین مذهبی، که گویا هر لومپنی بلافاصله پس از آن که ریشش را رها کرد و دشنامی به کمونیسم داد متخصص و مجتهد در اعمال آن ها می شود، توجیه می کند.

و اما در زمینه اقتصادی، امپریالیسم و بورژوازی وابسته به او از همه زمینه های دیگر بی گذشت تر بوده اند. اگر قیام های انقلابی خلق پاره ای آزادی های فرهنگی و سیاسی را موقتاً برای مردم به ارمغان آورد و حتا عده ای از آنان توانستند سلاح به کف آرند، در زمینه اقتصادی هرگز حتا لحظه ای اجازه داده نشده است که روابط موجود کوچک ترین تغییری پیدا کند و در این زمینه همه چیز درست به همان صورتی است که بود و حتا سیستم بانکی و ربائی، که به نظر می آید با آن همه تأکید اسلام بر حرمت ربا دچار تحولی اساسی شود، با همان ماهیت تجدید سازمان یافت. با توسل به اسلام مجازات هائی خودسرانه اعمال می شود، ولی در نظام بانکی ادعای اسلام در مورد ربا نادیده گرفته می شود.

در این مدت که بحران بزرگی دامن گیر تولید و مبادله بود، بورژوازی وابسته چنان گستاخانه عمل کرد که در تاریخ بی سابقه است. بیش از سه میلیون کارگر از کار اخراج شدند، بدون آن که سرمایه داران وابسته مسئولیتی را نسبت به سرنوشت آن ها و خانواده شان بپذیرند و هر جا که کارگران به این کار اعتراض کردند، دولت به حمایت از سرمایه داران وابسته برخاست.

در این زمینه پاره ای از رهبران روحانی با اعلام این که نهضت ما هدفی جز اسلام نداشت، کمک بزرگی به بورژوازی وابسته کردند و خیلی زود این بورژوازی توانست به خواست های زحمت کشان، دائر بر تغییرات اساسی در نظام اقتصادی و روابط تولیدی، داغ رسمی ضدانقلاب را با تأیید روحانیون بزند. این گونه روحانیون هنگام سخن گفتن از نهضت خلق، چنان جلوه می دهند که گوئی مسئله آن ها در نهضت مسئله نجات اسلام و قرآن بوده نه نجات خلق از زیر یوغ امپریالیسم و بورژوازی وابسته. این ها در صدد نجات مذهب خود بودند، نه نجات خلق و در این زمینه است که این گونه روحانیون در نظر مردم به عنوان حامیان بی چون و چرای سرمایه وابسته و احیاناً آماج مستقیم آینده نهضت خواهند بود.

در زمینه نظامی، دیگر لازم به توضیح نیست که امپریالیسم با چه جسارت، چابکی و قاطعیتی از همان روزهای اول پس از قیام به تجدید سازمان ارتش پرداخت و با چه طرح های حساب شده ای در سراسر کشور گروه های شبه نظامی به وجود آورد و لازم نیست که بگوئیم در این مدت چه حملات سازمان یافته ای علیه خلق ما صورت گرفته است. این ها بر همه آشکار است.

ذکر این مطالب را در این مقدمه به این سبب ضروری دانستیم که به طور اجمالی قدرت امپریالیسم و بورژوازی وابسته و هوشیاری او را در ارزیابی موقعیت خود نشان دهیم.

برای هر یک از مطالب فوق می توان ده ها و صدها نمونه از واقعیات زندگی کشورمان ارائه داد. در حاشیه این توضیح مخصوصاً قصد داشتیم نشان دهیم که چگونه رهبران جدید وابسته به امپریالیسم و بورژوازی وابسته تمام تلاش خود را برای تحکیم روابط امپریالیستی در میهن ما به کار می برند.

ولی خلق ما و سازمان ها و گروه های مدعی رهبری خلق در چه شرایطی قرار دارند؟ این سؤالی است که پاسخ به آن موضوع این نوشته نیست، ولی همه نیروهای خلق امروز باید پاسخ روشنی برای آن داشته باشند. همان قدر به اجمال می گوئیم که خلق ما پس از قیام بهمن ماه نیز مانند پیش از آن مبارزات قهرمانانه خود را علیه نظام اقتصادی وابسته به امپریالیسم ادامه داده و حتا اشکال بسیار عالی ترمبازره را در این مرحله به کار گرفته است و با آن که دشمن با ریاکاری و با رها کردن پاره ای از نوکرهای سابق خود دست به خرید مزدوران جدیدی زده، خلق با هوشیاری این مزدوران جدید را در هر لباس و لهجه ای که بودند، شناخت و نشان داد که فریب دادن این خلق کار آسانی نیست.

ولی آیا احزاب، سازمان ها و گروه های مدعی رهبری خلق در قشرها و طبقات مختلف، آن آگاهی را که لازمه اوضاع کنونی است اشاعه داده اند و آن شیوه های مبارزه را که بتواند نه تنها

پیشروی هجوم امپریالیسم را متوقف کند، بلکه در نهایت امر به نابودی آن در کشور ما بیانجامد در پیش گرفته اند؟ ما معتقدیم که این سازمان ها هنوز تحلیلی دقیق از آن چه در کشور می گذرد و مخصوصاً رژیم کنونی به خلق ارائه نکرده اند و خود به خود وقتی ماهیت اوضاع کنونی برایشان روشن نیست، نمی توانند شیوه مبارزه مناسب با اوضاع کنونی را نیز ارائه نمایند و آن چه انجام می دهند جز فعالیت های پراکنده و جسته و گریخته که تحت فشار حوادث خود به خودی انجام می شود، چیز دیگری نیست.

بررسی و توضیح این نظر در مورد سازمان ها و گروه های غیر کمونیستی فعلاً مورد نظر ما نیست، بلکه قصد ما از این نوشته آن است که نشان دهیم چگونه اپورتونیست ها در داخل نهضت کمونیستی ما علیه خط مشی انقلابی چریک های فدائی خلق مبارزه می کنند و عملاً لطمه ای جبران ناپذیر به نهضت خلق ما وارد می کنند، آن هم در شرایطی که همان طور که در فوق نشان دادیم امپریالیسم و سگ های زنجیری اش در هجوم علیه انقلاب ما، مرحله ای جدی و تعیین کننده را تدارک می بینند. هدف این جزوه آن است که تئوری مبارزه مسلحانه را تشریح کند، اپورتونیست هایی را که با انتقاد از این تئوری برای خود دکانی باز کرده اند افشا کند و نشان دهد که این اپورتونیست ها برای حفظ اصالت مارکسیسم-لنینیسم نیست که با تئوری مبارزه مسلحانه به جنگ برمی خیزند، بلکه برای حفظ وجود بی عمل خودشان در نهضت دست به این مبارزه زده اند.

فصل اول

منتقدان امروزی مبارزه مسلحانه چه کسانی هستند و شیوه کارشان چیست؟

برای آن که بهتر بتوانیم ماهیت اپورتونیسمی را که امروز نهضت کمونیستی ما در وجود منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه با آن دست به گریبان است بشناسیم، بهتر است کار خود را از آخر شروع کنیم و ضمن شناختن ترکیب امروزی این منتقدین اسلاف آن ها را بشناسیم و تباری را که این اپورتونیست ها سعی می کنند از مردم پنهان کنند، افشا کنیم.

" سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" در میان منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه برای خود حق ویژه ای قائل است. این سازمان در " مختصری از وضعیت سیاسی جامعه، جنبش خلق و تاکتیک کمونیست ها" در صفحه 51 می نویسد: " ناگفته نگذاریم که تجزیه و تحلیل عمل کردهای مشی چریکی در زمینه های سیاسی و تشکیلاتی و میانی ایدئولوژیک این عمل کردها از مواردی هستند که کار روی آن ها همچنان ضرورت داشته و از اهمیت خاص برخوردار است. بدون تردید این عمل به ویژه از عهده نیروهائی بر می آید که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده و در متن این جریان فعالیت عملی داشته اند و در زندگی روزمره مبارزاتی خود تأثیرات سؤ انحرافات این مشی را در همه جلوه های آن لمس کرده اند." و مسلماً در میان این نیروهائی که در " عمل" شرکت داشته اند و آثار سؤ " مشی چریکی" (7) را به تجربه دریافته اند همین " سازمان پیکار" از همه مهم تر است.

" سازمان پیکار" نه تنها به " سؤ انحرافات" ناشی از " مشی چریکی" در "عمل" پی برده، بلکه توانسته است به نوع جدیدی از مارکسیسم-لنینیسم دست یابد که گویا هم دواي درد انحرافات گذشته و هم راه گشای آینده است و این مارکسیسم-لنینیسم با "مشی توده ای" است و به این ترتیب اعضا " سازمان پیکار" دیگر مارکسیست-لنینیست های معمولی نیستند، آن ها " مارکسیست-لنینیست های معتقد به مشی توده ای" می باشند و در تعریف " مشی توده ای" در صفحه 55 همان کتاب می خوانیم که: " مشی توده ای آن خط مشی است که با ارزیابی دقیق و همه جانبه از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نیز توجه عمیق به مرحله ای که جنبش توده ای در آن جریان دارد، تاکتیک و شیوه خود را انتخاب می کند. هیچگاه نباید شکلی از مبارزه را در دستور توده ها قرار دهیم که با آن بیگانه باشد" (8) (تأکید از ما است).

" البته " مشی توده ای" نیز به مبارزه مسلحانه معتقد است، ولی " این تدارک قیام و مبارزه مسلحانه توده ای در اساس با تدارکی که مشی چریکی به آن معتقد است و چریک های فدائی خلق به نادرست کوشیده اند مرز میان این دو را مخدوش نمایند تفاوت دارد" (از جزوه نقدی بر پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی- صفحه 9).

و این سخن گزافه نیست و " سازمان پیکار" در " عمل" نشان داده است که به خوبی زمان انجام آن شکل مبارزه مسلحانه را که با طبیعت " مارکسیسم-لنینیسم" معتقد به " مشی توده

ای " سازگار است، می شناسد. مگر در همین آذر ماه 57 نبود که " سازمان پیکار" اعلام نمود: " صفت مشخصه این مرحله را جنگ مسلحانه و خونبار بین خلق و ضد خلق تشکیل می دهد" (اعلامیه پیش به سوی تشکیل هسته های مسلح خلق، 26/9/57). و مگر در همان جا تکلیف مبارزه را روشن نکرد که: " باید با تمام قوا ... آماده شد... با تمام قوا و با هر امکان که سراغ دارید مسلح شوید و در جهت تدارک ارتش مسلح خلق، هسته های محدود و مسلح و مخفی تشکیل دهید".

" مشی توده ای " از این هم روشن تر راجع به مبارزه مسلحانه سخن می گوید. در اسفند 57 در باره مبارزه مسلحانه در جزوه " مختصری از وضعیت سیاسی جامعه، جنبش خلق و تاکتیک کمونیست ها " می خوانیم که: " اگر آن روز قهر به صورت کلی و به عنوان یک استنتاج ناگزیر مطرح بود، امروز به صورت مشخص در دستور قرار می گیرد. اگر آن روز تربیت سیاسی طبقه کارگر صرفاً در خلال مبارزه اقتصادی- سیاسی اش با کارفرما و رژیم سرمایه داری وابسته حاکم امکان پذیر بود، امروز این تربیت و آگاهی و تشکل نمی تواند بدون شرکت کارگران در مبارزه مسلحانه توده ای، بدون کار آگاه گرانه حول مبارزه مسلحانه توده ای و تدارک همه جانبه آن صورت پذیرد " (ص 29).
حتا شکل آینده این مبارزه مسلحانه نیز در همین جزوه مشخص می شود: " به نظر ما روند عمومی مبارزه در ایران مبارزه مسلحانه توده ای خواهد بود. مبارزه مسلحانه ای که با حملات جنگ و گریز هسته های مسلح و پارتیزانی در شهر و روستاها شروع شده و با قیام های مسلحانه در این یا آن منطقه و این یا آن شهر تلفیق خواهد شد " (ص 29).

ملاحظه می کنید که آن وظیفه تشکیل حزب سیاسی پیش از دست ردن به مبارزه مسلحانه که همیشه بزرگ ترین حربه اپورتونیست ها علیه تئوری مبارزه مسلحانه بوده و اپورتونیست های سازمان پیکار نیز اپورتونیسم خود را اساساً تحت این لفافه پنهان می کردند، به کناری گذاشته شده و تشکل پرولتاریا در جریان مبارزه مسلحانه توده ای پیش بینی شده است. ما در این جا نه به عدول سازمان پیکار از دگم مقدس تشکیل حزب پیش از دست زدن به مبارزه مسلحانه کار داریم و نه به این که تا چه حد این گفته ها با نظرات گذشته این سازمان و آینده اش تناقض دارد. بلکه می خواهیم به خواننده خود نشان دهیم که مارکسیست- لنینیست های معتقد به " مشی توده ای " همان طور که خودشان می گویند منکر اعمال قهر انقلابی نیستند، بلکه معتقدند وقتی به این مبارزه باید دست زد که توده ها کاملاً آمادگی داشته باشند. در عمل هم نشان داده اند که " می فهمند!" توده ها چه وقتی برای دست بردن به اسلحه آماده اند!؛ حداقل از آذر ماه تا اسفند ماه 57 این آمادگی وجود داشته و مورد تأیید " سازمان پیکار" نیز قرار گرفته. پس می توان معتقد بود که اتهام اپورتونیسم که هواداران " مشی چریکی" به این سازمان وارد می کنند، زیاد هم به آن چسبندگی ندارد! این ها هم به مبارزه مسلحانه معتقدند، منتها به شکل " توده ای " آن نه " جدا از توده " ! البته این قضاوت درست می بود در صورتی که این سخنان لااقل در حد توانائی "سازمان پیکار" به مرحله عمل درآمده بود. " سازمان پیکار" تحت فشار شرایط قبول کرد که زمان مبارزه مسلحانه فرا رسیده است، ولی خود به سازماندهی و انجام این مبارزه دست نزد و خلع سلاح چند نفر از اعضا این سازمان نیز با اسلحه نمی تواند دلیل کافی بر آن باشد که سازمان در " حد امکانات خود" مشغول سازماندهی مبارزه مسلحانه توده ها بوده، زیرا حتا اگر سازماندهی مبارزه مسلحانه توده ها نیز مخفی باشد، خود این مبارزه نمی تواند آنقدر مخفی باشد که برای اثبات وجودش توسل به این گونه دلایل غیر مستقیم لازم باشد و خود سازمان هم صریحاً مدعی سازماندهی آگاهانه نشده و حتا در اسفند 57 قبول کرده است که اعلامیه " تشکیل هسته های مسلح خلق" گر چه به موقع منتشر شده و نیاز جنبش توده ای را منعکس نموده، ولی آنقدر ناقص بوده که اجرای مفاد آن را در عمل غیرممکن سازد و عیب دیگر آن هم این بود که گویا حتا خود سازمان هم درصدد اجرای مفاد آن برنیامده، چه رسد به مخاطبین غیر سازمانی اعلامیه (9).

به این ترتیب است که سازمانی که در " عمل" متوجه " سؤاحزافات مشی چریکی" شده، در " عمل" مَشت خود را باز می کند و نشان می دهد که صرفاً اپورتونیست بی عملی است که در تئوری به دنبال جنبش توده ها می افتاده است و وقتی فریادهای مردم چند صد هزار نفری را در خیابان ها به طلب سلاح می شنود از لحاظ تئوریک به مبارزه مسلحانه معتقد می شود و وقتی که چند روزی این فریادها را نشنید معتقد به افول نهضت توده ها و رکود جنبش می شود. آنگاه است که معتقد دیروزی به مبارزه مسلحانه توده ای بدون آن که دست به آن مبارزه زده باشد مردم را به پای صندوق های رأی دعوت می کند که خود می داند بورژوازی وابسته از پیش تعیین کرده است که چه کسانی باید از آن بیرون بیایند و گناه این را هم به گردن اصل لنینی بودن در کنار توده ها که در این جا به دنباله روی از توده ها تبدیل شده می اندازد(10).

ببینیم منظور " سازمان پیکار" از عبارت مبهم " آن نیروهائی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده " غیر از خودشان دیگر چه کسی ممکن است باشد. نویسنده مقاله در این مورد ساکت است، ولی با اندکی توجه به تاریخ ده ساله مبارزه مسلحانه در ایران می توان هم مصداق های دیگر " آن نیروها" و هم علت سکوت مقاله را در مورد برشمردن آن نیروها دریافت.

یکی دیگر از " نیروهائی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده" و امروز در موضع انتقاد از آن قرار دارد، گروه منشعب از سازمان چریک های فدائی خلق است. این ها نیز با تکیه به اصول

مارکسیسم- لنینیسم و برافراشتن پرچم انتقاد به میدان مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه آمده اند و آن قدر از لنین نقل قول آورده اند که کسی تا آن زمان نیاورده بود و اگر اتفاقات بعدی پیش نمی آمد شاید امروز همه اپورتونیست های کشور ما به وجودشان افتخار می کردند و پرچم رهبری مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه امروز به جای " سازمان پیکار " بردوش آن ها بود. این ها با دقت و ظرافت " مارکسیستی- لنینیستی " !! به افشای خصلت " جدا از توده ها " ی مبارزه مسلحانه ای که توسط سازمان چریک های فدائی خلق صورت می گرفت، مبادرت نمودند. ولی عمل بعدی آن ها نشان داد که همه این ظرافت های تئوریک چیزی جز بهانه برای گریز از میدان مبارزه نبوده است. این ها که در سازمان چریک های فدائی خلق، خود را تشنه و شیفته انتقاد و رعایت اصول مارکسیسم- لنینیسم نشان می دادند پس از انشعاب، بدون آن که حتا لازم ببینند دلیل عمده خود را برای مردم توضیح دهند، به آغوش " کمیته مرکزی " پناه بردند (11) و دیگر از خود نپرسیدند و لازم ندیدند توضیح دهند که این حزب آیا اصول مارکسیسم- لنینیسم را با همان دقتی که آن ها خود را شیفته آن نشان می دادند به کار می بندد یا نه (12) ؟

نشان دادن این دسته از " نیروهایی که در عمل تجربه مشی چریکی را از سر گذرانده اند " در عمل مبارزاتی، امروز دیگر کار دشواری نیست و گمان می کنیم که " سازمان پیکار " نیز از این که ما این گونه " آن نیروها " را از هم می شکافیم معذب است. ولی پرده پوشی چرا ؟ این ها نیز در اعداد آن نیروهایی قرار دارند که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده اند و اتفاقاً همین چندی پیش در پای صندوق های رأی بودند (13) و از قضا در پائیز 57 و شاید هم زودتر از " سازمان پیکار " اعلام کردند که دیگر وقت قیام مسلحانه فرا رسیده است و اتفاقاً آن ها نیز مانند " سازمان پیکار " در زمینه تدارک قیام مسلحانه فقط به انتشار اعلامیه اکتفا کردند. منشعبین از چریک های فدائی خلق به مادر مهربان اپورتونیسم راست یعنی حزب توده پیوستند و حزب توده در عمل همان کاری را کرد که اپورتونیست های این سازمان کردند. ما در دنباله این مقاله به موارد اشتراک بیشماری مابین " مارکسیست- لنینیست های معتقد به مشی توده ای " با " کمیته مرکزی " برخوایم خورد و شاید به نتایج بسیار ناخوشایندتری هم برسیم. باز به جستجوی خود برای تعیین مصداق مبهم " آن نیروهایی که تجربه مبارزه چریکی را از سر گذرانده اند " بپردازیم.

مرکزیت اپورتونیست سازمان چریک های فدائی خلق ایران مسلماً یکی از این نیروهایی است که مورد نظر " سازمان پیکار " است و به گمان ما اساساً این جمله را " سازمان پیکار " برای آن نوشته تا بی سروصدا و بدون آن که پای منشعبین وابسته به حزب توده و در نتیجه بعضی مقایسه های ناخوشایند پیش آید، اپورتونیست های مرکزیت سچفخا را تشویق و تشجیع به انتقاد صریح از تئوری مبارزه مسلحانه بنماید. ولی ظاهراً این ها متزلزل تر و مرددتر از آنند که با این گونه تشویق ها، شجاعت کافی برای انجام این عمل پیدا کنند و این است اساس دلخوری " سازمان پیکار " از مرکزیت سچفخا .

این تزلزل و تردید، مرکزیت سچفخا را چنان فلج کرده که تا امروز که دولت موقت تقریباً روزهای آخر عمر خود را می گذراند (14) نتوانسته هیچ تحلیلی از ماهیت طبقاتی این دولت ارائه نماید و هنوز با توسل به عبارات کلی نظیر " ماهیت محافظه کارانه و لیبرال " دولت در اعلامیه ها و نوشته ها گریبان خود را از چنگ این نیاز سمج رهانیده است ولی همواره این مشکل لاینحل را در برابر خود دارد و واضح است که بدون تحلیل طبقاتی دولت از طرف یک سازمان مدعی م. ل. هیچ گونه برنامه مبارزاتی مشخصی نمی توان پی ریزی کرد و اعلام کار سیاسی و تشکیلاتی نیز که به عنوان برنامه اعلام شده، چیزی جز کلی گویی نیست و در واقع سچفخا، که امروز به مناسبت سابقه مبارزاتی درخشان خویش در 9 سال گذشته جایی بزرگ در قلب بزرگ خلق ما دارد و به همین جهت به امید بزرگ این خلق نیز تبدیل شده، دچار فقدان کامل برنامه مبارزاتی است و یکی از هدف های این نوشته نیز آنست که با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه و توضیح ماهیت واقعی آن، گامی در راه گشودن این بن بست بردارد و با افشای اپورتونیسم و به اعتبار آگاهی هواداران و توده ها پرچم خونین چریک های فدائی خلق را برافراشته نگهداشته تا بار دیگر ناظر سازمانی مبارز با تئوری مبارز مارکسیستی- لنینیستی و برنامه مبارزاتی همه جانبه باشیم.

اما اگر سچفخا فاقد تحلیل از موقعیت طبقاتی دولت کنونی است، " سازمان پیکار " با شجاعت کامل یکی از درخشان ترین تحلیل های طبقاتی " م. ل. معتقد به " مشی توده ای " را ارائه نموده که بهتر است ابتدا آن را بخوانیم و سپس اگر خود به اندازه کافی گویا نبود به بررسی آن بپردازیم: " رژیم سلطنتی از میان رفت و حاکمیت امپریالیسم دلارغم وارد آمدن ضربات جدی بر پیکر آن کماکان پابرجا ماند. رژیم سلطنتی از میان رفت و قدرت سیاسی نوینی جایگزین آن گشت که به صورت قدرت دوگانه ای در صحنه سیاست ایران شکل گرفت. دولت موقت یعنی دولت رسمی عمدتاً به مثابه حاکمیت بورژوازی لیبرال و " دولت " خرده بورژوازی که در کمیته های امام، شورای انقلاب و ... تبلور یافته است از درون قیام توده ای سر برآورده " (ص. 38 به بعد جزوه تحلیل از وضعیت سیاسی جامعه نگاهی بر زمینه های اقتصادی- سیاسی قیام بهمن ماه 57، سازمان پیکار، اردیبهشت 58. تأکید از ما است). به این تحلیل درخشان، این تعریف از بورژوازی لیبرال را هم بیافزایید تا درخشان تر از کار درآید: " ... کارخانه داران ایرانی (یعنی آن ها که سرمایه های آن ها با خارجی شرکت ندارد) پیشه وران صاحبان کارگاه ها ... صاحبان کارخانه های ملی و بازاریان (تاجران) ، استنادان، وکلای دادگستری ... یکجا بورژوازی متوسط یا بورژوازی لیبرال ... نامیده می شوند " (ص. 8، پیکار کارگر، شماره 2 در باره جمهوری دموکراتیک خلق).

" این سرمایه داران عبارتند از عناصر بالایی (ثروتمند) بازار یعنی تاجرانی که نسبتاً کله گنده هستند. کارخانه داران ایرانی که به خارج وابستگی ندارند. استادان دانشگاه ها، وکلای دادگستری، پزشکان، مهندسان و ... که به آن ها بورژوازی لیبرال نیز گفته می شود." (همان جا ص. 12).

کسانی که حاضر نیستند سخنی کم تر از سخنان لنین از دیگران بشنوند، وقتی قرار می شود خودشان تحلیلی به دست بدهند، گویا یکسره آن همه احترامی را که در مقابل حرف دیگران برای لنین قائل بوده اند از یاد می برند و با این لحن بچگانه بزرگ ترین مسئله تئوریک نهضت کنونی یعنی تحلیل طبقاتی دولت کنونی را به بازی می گیرند! (15) "حاکمیت امپریالیسم" ... "برجا مانده" و در عین حال " بورژوازی لیبرال" ، که اگر بتوان به آن جملات و عبارات بی سروته اعتماد کرد، بنا به تعریف به هر حال طبقه ای مستقل از امپریالیسم است با دولت بازرگان به حاکمیت رسیده است و در عین حال " خرده بورژوازی" نیز در کمیته های امام، شورای انقلاب و ... دولت خود را به وجود آورده و در نتیجه حاکمیت خود را برقرار کرده است .

این تحلیل اندکی از تحلیل لنین درباره قدرت دوگانه در روسیه سال 1917 زیرکانه تر است! و آن این است که از قدرتی سه گانه سخن می گوید! حاکمیت امپریالیسم برجا مانده، حاکمیت بورژوازی لیبرال و حاکمیت خرده بورژوازی نیز برقرار شده و فقط یک لنگی در کار است و آن این است که هر حاکمیتی محتاج ارگان هایی است که آن حاکمیت را اعمال کند. اگر دولت و بوروکراسی دولتی ابزار حاکمیت بورژوازی لیبرال و شورای انقلاب و کمیته های امام ابزار حاکمیت خرده بورژوازی است، پس ابزار حاکمیت امپریالیسم، که در این تحلیل هنوز برجا مانده، کدام است؟

آن چه در این قسمت آوردیم برای آن بود که پیش از آغاز فصل اصلی، عده ای از مهم ترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه را در عمل بشناسیم تا مبدا تئوری بافی آن ها بعداً ما را در جریان بحث همراه کند و برای این شناسایی، مخصوصاً روی "آن نیروهایی که تجربه مبارزه مسلحانه را از سر گذرانده اند" تکیه کرده ایم تا نگویند درافتادن با اپورتونیست های بی عملی نظیر "پویا" که خارج از گود مبارزه حرف هایی زده اند کار چندان مشکلی نیست. ولی ما از این پس نشان خواهیم داد که نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی ماهیتاً تفاوتی بین این اپورتونیست ها، که خود را تجسم تکامل طبیعی مبارزه مسلحانه می دانند (16)، و آن اپورتونیست های از قماش "پویا" وجود ندارد و در تحلیل نهایی همه آن ها از آیشخور تئوریک حزب توده سیراب می شوند.

فصل دوم

طرح بحث

در اوائل سال 48 گروهی که بعداً به گروه رفیق مسعود معروف شد، تصمیم گرفتند یک نشریه درون گروهی منتشر کنند. به پیشنهاد رفیق مسعود این جمله لنین، که اتفاقاً در کتاب "انقلاب ویتنام" مورد استفاده **له دوان** نیز قرار گرفته، روی جلد نشریه نوشته شد: "تاریخ به طور کلی، و تاریخ انقلاب به طور خاص همیشه از نظر محتوا غنی تر، متنوع تر، چند جانبه تر، جان دار تر و بدیع تر از آن است که حتا بهترین احزاب و پیشاهنگان پیشرفته ترین طبقات، که بیش ترین شعور طبقاتی را هم داشته باشند، تصور می کنند به این علت است که در مسیر انقلاب غالباً کافی است که رهبران کاملاً دارای جهت اساسی و عوامل اساسی و شرایط معین بوده و جرأت اقدام به عمل را داشته باشند. در مسیر حوادث، اشیاء و پدیده ها امکانات و جهت تکامل خود را آشکار ساخته و در عین حال نیروی آفرینندگی بیکران توده ها- سازندگان تاریخ- جهت و شیوه های حل تمام مسائل علمی را برای ما فراهم می آورد".

این انتخاب تصادفی نبود و حاصل دو سال برخورد گروه با کارهای عملی، حاصل مطالعه م. ل. از طرف اعضای گروه و مخصوصاً خود رفیق مسعود بود. گروه صمیمانه به این نتیجه رسیده بود که اگر قرار باشد م. ل. به عنوان عمل به کار رود، باید به همان صورتی مورد استفاده گروه های انقلابی قرار گیرد که لنین خود توصیه می کرد. وجود این روحیه، این طرز برخورد با م. ل. بدون شک تا آن زمان در نهضت کمونیستی خلق ما بی سابقه بود و با این دید بود که گروه موفق شد در میان دگماتیسمی که شدیداً دامنگیر گروه ها و سازمان های خارج از حزب توده بود (17) و رویزونیسمی که بر اپورتونیسم حزب توده و برمارکسیسم علنی (18) حاکم بود راه مستقل مارکسیستی-لنینیستی در پیش گیرد. به طوری که در عرض سه سال بتواند آن چنان تئوری تدوین کند که بن

بست مبارزه را در ایران درهم شکست و مرحله نوبنی از مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما را آغاز نمود.

اتخاذ این موضع اصولی در آن شرایط البته از یک سو اشتیاق و علاقه انقلابیون راستین را برانگیخت و از سوی دیگر سیل اتهامات اپورتونیست های کهنه کار را به سوی گروه جاری کرد.

در شرایطی که گروه های مختلف هر یک به تجربه ای از مارکسیسم چسبیده بودند، گروه به مطالعه همه جانبه تجارب انقلابی خلق های جهان پرداخت و مخصوصاً سعی کرد بیند مفهوم واقعی تجربه کوبا که از لحاظ زمانی نزدیک ترین انقلاب به ما بوده چیست؟ این انقلاب پیش از آن چند سالی شدیداً مورد توجه پاره ای کمونیست ها قرار گرفته بود، ولی درست به دلیل برخورد دگماتیستی و قالبی هیچ تجربه ای حتا تئوریک از آن حاصل نشده بود و در سال 48 دیگر هواداران آن مشغول انتقاد از خود بودند و راه چین را در پیش می گرفتند. گروه در زمینه این تجربه، مدارک زیادی فراهم آورد. نوشته های "چه" و "فیدل" و سایر انقلابیون کوبا مورد مطالعه قرار گرفت.

رفیق مسعود مأموریت یافت کتاب "انقلاب در انقلاب" را ترجمه کند و رفیق دیگری انتقاداتی را که انقلابیون آمریکای لاتین بر این کتاب ها نوشته بودند، ترجمه کرد (19). این برخورد، اپورتونیست ها را گیج می کرد و می پرسیدند بلاخره شما چه راهی را انتخاب می کنید و یکی از مقالات نشریه درون گروهی به آن ها پاسخ می داد که: ما نام همه رهبران انقلاب های کمونیستی را بر پرچم خود می نویسیم، بدون آن که بخواهیم همه آن ها را در یک ردیف قرار دهیم و با اطمینان به این که راه انقلاب خلق ایران را در تحلیل نهایی باید خودمان انتخاب کنیم.

هنوز گروه، تئوری مبارزه مسلحانه را به طور نهایی فرمول بندی نکرده بود که منتقدین با سلاح زنگ زده "اصول عام مارکسیسم" تاختن به آن را آغاز کردند و هنوز که هنوز است این کار را، بدون آن که چیز تازه ای به آن اضافه کرده باشند، ادامه می دهند. ولی مخصوصاً پس از فرمول بندی نهایی مبارزه مسلحانه و آغاز این مبارزه بود که حمله به این تئوری با تکیه به "اصول عام مارکسیسم"، با حملات کمیته مرکزی حزب توده شکل سیستماتیک و منضبطی به خود گرفت که مورد مراجعه کلیه اپورتونیست های رنگارنگ بعدی واقع شد. در واقع اگر سازمان چریک های فدایی خلق افتخار فرمول بندی نهایی تئوری مبارزه مسلحانه و آغاز این مبارزه را دارد، از لحاظ رد این تئوری به کمک "اصول عام مارکسیسم" و بستن انواع تهمت ها به سازمان های مبارز مسلح، اگر افتخاری وجود داشته باشد همه و همه از آن کمیته مرکزی حزب توده است. دیگران در بهترین شکل توانستند انتقادات کمیته مرکزی را خوب رونویسی کنند.

فصل سوم

حزب توده و تئوری مبارزه مسلحانه

حزب توده در سال 1320 در شرایط اشغال ایران از محفلی از روشنفکران طبقات نسبتاً مرفه با ایدئولوژی های نسبتاً گوناگون تشکیل شد و با استفاده از شرایط با رشدی سرطانی در مدت کوتاه سازمان های خود را به دورترین نقاط کشور گستراند و طی 12 سالی که به علت ضعف و بحران عمومی ناشی از جنگ که دامنگیر امپریالیسم بود و دولت های مرکزی وابسته به امپریالیسم در نتیجه آن تضعیف شده بودند و فرصتی طلایی برای خلق ما به وجود آمده بود تا اساس یک مبارزه ضد امپریالیستی جدی را بریزد، این حزب با سازمان گسترده خود حتا کوچکترین نیروی انقلابی را از دورترین نقاط به خود جذب می کرد و با خط مشی غیر انقلابی خویش به کانال های انحرافی می کشاند. به طوری که ما از این دوازده سال تقریباً هیچ گونه تجربه مبارزاتی مثبتی نداریم (20) و طبیعی بود که چنین سازمانی پس از آن که امپریالیست ها بر بحران های ناشی از جنگ فارغ آمدند و اختلافات داخلی خود را بین خود فیصله دادند و به تقویت رژیم دست نشانده خود پرداختند، از صحنه خارج شود.

زمانی که حزب توده مارکسیسم-لنینیسم را به خود بست، از لحاظ تئوریک برای نهضت کمونیستی ما فاجعه بزرگی پیش آمد و آن فاجعه عبارت از این بود که حزب توده نه به این دلیل م. ل. را ایدئولوژی خود اعلام می کرد که می خواست برنامه عملی خود را مطابق با اقتضای م. ل. تنظیم کند، بلکه م. ل. را وسیله ای برای توجیه برنامه های عملی خویش قرار می داد. بدین صورت که خط مشی حزب را ملاحظات شخصی و عمومی اعضای کمیته مرکزی تعیین می کرد، آن گاه برای توجیه اعمالی که به این صورت برنامه ریزی می شد به کتب مارکس، انگلس و مخصوصاً لنین مراجعه می شد.

این واقعه را از آن جهت فاجعه می نامیم که در نهضت کمونیستی ما سنت بسیار زشتی را به وجود آورد که هنوز هم مشخصه همه اپورتونیست های ماست و ما به تدریج در این مقاله با پاره ای از مظاهر آن آشنا خواهیم شد.

به همین جهت است که رفیق مسعود در کتاب " م. م. هم. ا. هم. ت. " حزب توده را "کاریکاتور یک حزب مارکسیست- لنینیست" می خواند و در مورد ماهیت و مبارزات آن چنین می گوید: "حزب توده که در حیات خود لحظه ای هم نتوانسته بود نمونه ای از یک حزب کمونیست باشد، حال سازمان هایش از هم پاشیده، عناصر فداکارش سرکوب شده و رهبران خیانت کارش فراری بودند. این حزب حتا نتوانست برای مراحل بعدی مبارزه یک سابقه تئوریک و تجربی فراهم کند"(ص 20 همان جا).

این بود درکی که تئوری مبارزه مسلحانه پس از تحلیل همه جانبه فعالیت حزب توده به آن دست یافت و این درک به گروه امکان داد بیش از پیش در فکر راه مستقلى برای انقلاب ایران باشد. ولی متأسفانه پس از انتشار آثار رفیق جزنی در جنبش مسلحانه در این زمینه آشفته فکری به وجود آمد. در آثاری که رفیق جزنی از زندان بیرون می داد مطالب ضد و نقیضی در مورد این حزب بیان شده که به هر حال همگی با این درک، تفاوت اساسی دارند و معلوم نیست که چرا رفیق جزنی، که با کتاب " مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" آشنا بوده و ظاهراً نوشته های خود را در ارتباط با مطالب این کتاب می نوشت، هنگام این اظهار نظرها در باره حزب توده اشاره ای به دیدگاه این کتاب درباره آن نمی کند (21).

رفیق جزنی در کتاب " نبرد با دیکتاتوری" درباره حزب توده چنین می گوید: "حزب توده به مثابه مهم ترین پروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش رهایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت (ص 97) پس از شکست حزب توده متعاقب کودتای مرداد 32 ... حزب توده نقش پیشاهنگی خود را از دست داد و به یک سازمان اساساً در مهاجرت که خود را رسماً مارکسیست- لنینیست می داند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد، تبدیل شد" (ص 98).

چنان که ملاحظه می شود رفیق جزنی در این جا حزب توده را در سال های بین 34- 1320 یک حزب مارکسیستی می داند که توانسته پیشاهنگی طبقه کارگر را برای خود تأمین کند. ولی در هیچ یک از نوشته های رفیق جزنی برای این دو ادعا دلیلی وجود ندارد. حتا توضیحات خود رفیق جزنی در نوشته های تاریخی اش بیانگر خلاف این ادعاست.

در قسمت بزرگی از این دوران حتا خود حزب نیز مدعی مارکسیست بودن نیست و هنگامی نیز که مارکسیسم را می پذیرد فقط یک رابطه صوری با آن برقرار می کند و در مورد پیشاهنگی طبقه کارگر نیز این فقط کافی نیست که حزبی در میان طبقه کارگر هوادار و نفوذ داشته باشد تا بتوان آن را حزب پیشاهنگ طبقه کارگر دانست، بلکه حزب پیشاهنگ طبقه کارگر حزبی است که با ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی، سازمان مارکسیستی- لنینیستی و برنامه ای بر اساس م. ل. طبقه کارگر را متشکل کرده و جنبش وی را رهبری نماید. در حالی که حزب توده اگر چه در میان طبقه کارگر نفوذ داشت، اما هرگز با برنامه مبارزاتی نی که بر اساس م. ل. تنظیم شده باشد جنبش طبقه کارگر را رهبری نکرد و بارها صراحتاً این جنبش را در جهت مخالف مصالح مبرم انقلاب خلق سوق داد و همواره در طی این مدت طبقه کارگر را که از خود شور انقلابی زیادی نشان می داد از اتخاذ یک خط مشی واقعاً انقلابی بازداشت. مارکسیست و پیشاهنگ خواندن چنین حزبی از طرف رفیق جزنی بر هیچ استدلالی استوار نیست و هم چنین سکوت هواداران مبارزه مسلحانه در مقابل این نظرات نیز تعجب انگیز است.

خود رفیق جزنی در جای دیگر نظری متفاوت با نظرات فوق در مورد حزب توده ابراز می دارد. در جلد دوم "تاریخ سی ساله" صفحه 14 می خوانیم: "در حقیقت در کل حزب دو جریان وجود داشت. یک جریان خرده بورژوازی که اکثریت و رهبری حزب را در اختیار داشت و همین ریشه و زمینه مادی تسلط اپورتونیسم بر حزب توده بود و یک جریان کارگری که خصلت عمومی جنبش و ایدئولوژی طبقه کارگر را نمودار می ساخت".

به این ترتیب رفیق جزنی می پذیرد که جریان حاکم بر حزب توده یک جریان خرده بورژوازی بوده و جریان مارکسیستی در صورت وجود در تعیین خط مشی حزب و رهبری آن دخالت نداشته و در صفحه 19 همین کتاب صراحتاً می گوید: "این حزب گر چه حتا در آخرین مرحله تکاملش فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیستی- لنینیستی بود (تأکید از ما است) بخش مهمی از نیروهای توده را پشت سر خود داشت" (22). به هر حال اگر هواداران تئوری مبارزه مسلحانه نسبت به تفاوت نظرات رفیق جزنی با نظرات خود بی تفاوت ماندند، شامه تیز اپورتونیسم کهنه کار " کمیته مرکزی" فوراً اختلاف را حس کرد و کیانوری در پیام به چریک های فدایی خلق پیدایش این قبیل عقاید در میان چریک های فدایی خلق را به این گونه خبر می دهد: "یک روند تجدید اندیشه در حال گسترش است. " (ص 2). آن را " پدیده شادی انگیز" می خواند و مخصوصاً نظر رفیق جزنی را در مقابل حزب توده به عنوان نظری که به هر حال شامل " برخی عناصر واقع بینانه نسبت به گذشته است " به طور ضمنی مورد ستایش قرار می دهد و در آن جا همین مقاله کیانوری با

شادی خبر می دهد که: " از آن چه که به ما رسیده می توان این طور نتیجه گرفت که عده قابل توجهی از این دوستان به طرز بنیادی در ارزیابی های نادرست خود تجدید نظر کرده و به اندازه زیادی به ارزیابی ها و راه و روشی که حزب ما برای مبارزه در شرایط کنونی ایران پیشنهاد می کند، نزدیک شده اند" (صفحات 2 و 3) .

فصل چهارم

حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست ها به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازد

هنگامی که س. چ. ف. خ. ا. با تکیه بر تئوری مبارزه مسلحانه این مبارزه را آغاز کرد، جنبش کمونیستی ایران بیست و نه سال بود که بر اثر سنگینی بختک وار حزب توده از عرض اندام مستقل بازمانده بود. این حزب که در سال های 20 تا 32 به علت تسهیل شرایط توانسته بود شناسایی توده ای پیدا کند، پس از سال 32 و فرار از صحنه مبارزه نیز همچنان شبح اش در نهضت انقلابی خلق ما سنگینی می کرد و کمونیست های ما شاید ناآگاهانه این حساب را می کردند که هرگاه راه مستقلی از حزب توده در پیش گیرند ناگزیر باید بر همه آن شناسایی توده ای و آن سوابق قلم بطلان کشند و این کاری بود که انجامش به نظر آن ها انقلابی نبود (23) .

غیبت کامل حزب توده از صحنه مبارزات 42-39، افشای رویزونیسم رهبری حزب کمونیست شوروی که مقتدی حزب توده به حساب می آمد و وارد شدن این کشور به بند و بست های بی پرده امپریالیستی و کشتار وحشیانه 15 خرداد، که نشان می داد استقرار کامل بورژوازی وابسته چه جنگ بی سابقه ای از خشونت را به نهضت خلق تحمیل می کند، همه و همه بی اعتباری نهائی حزب توده را در نظر کمونیست ها نتیجه داد. ولی این نتیجه گیری به تنهایی کافی نبود برای این که یک نهضت کمونیستی اصیل مستقل از حزب توده نضج یابد. گروه هایی به انتقاد از حزب توده می پرداختند ولی خود راهی به نهضت کمونیستی نشان نمی دادند و اکثراً مطالعه مارکسیستی را صراحتاً مهم ترین وظیفه مبارزین کمونیست در آن زمان می دانستند. در اواسط سال های چهل گرایش هایی به مبارزه مسلحانه پدید آمد ولی آن هم منتج به ایجاد جنبش کمونیستی مستقلی نشد زیرا این گرایشات برای توسل به مبارزه مسلحانه، تئوری که بتواند با تحلیل همه جانبه شرایط ضرورت این مبارزه را توجیه کند، ارائه نمی کردند و در عمل نیز با اساساً اقدامی صورت نمی دادند و یا در همان مرحله تدارکاتی به علل گوناگون متوقف می شدند و از آن گذشته تا جایی که مربوط به هواداری لفظی از مبارزه مسلحانه بود در آن زمان حزب توده نیز به این کار اقدام می کرد.

در نیمه دوم سال های چهل حزب توده دچار یک انشعاب نسبتاً مهم شد که به تشکیل سازمان "مارکسیستی-لنینیستی" طوفان و سازمان انقلابی حزب توده منجر شد.

سازمان طوفان که ابتدا با شعارهای مذهبی و نقل قول هایی از نهج البلاغه و علی و در کنار این شعارها تحلیل ها و موضع گیری های شدیداً شوونیستی و ناسیونالیستی عرض اندام کرد و سپس با شعار احیای حزب توده، توسط عده ای از اعضای کمیته مرکزی همین حزب توده که در تمام اشتباهات و خیانت های آن حزب مستقیماً مسئولیت داشتند، تشکیل شد. در واقع " طوفان از همان آغاز مرده به دنیا آمد" و تقریباً هیچ تجربه تازه ای برای نهضت انقلابی بر جای نگذاشت.

سازمان انقلابی حزب توده که در واقع حاصل اختلاف کمیته مرکزی بر سر تبعیت از چین یا شوروی به وجود آمده بود، به اصطلاح " راه چین " را انتخاب کرده بود و درست به همان صورتی که کمیته مرکزی گوش به فرمان حزب کمونیست شوروی است، او هم خود را در اختیار حزب کمونیست چین می گذاشت و برای اثبات وفاداری، تاکتیک و استراتژی مبارزه را از کتاب های مائو رونویسی می کرد. ولی آن چه مخصوصاً در مورد این سازمان شایان ذکر است این است که به هر حال این سازمان به فکر انتقال کادرها به داخل کشور و انجام پاره ای از فعالیت ها افتاد که البته در پاره ای موارد به نتایج خفت باری منجر شد، ولی به هر حال تجربه ای عملی بود که نهضت کمونیستی ما در آن زمان شدیداً از فقدان آن رنج می برد (24) .

به هر حال جدا شدن این دو سازمان به قرار گرفتن عده ای از اعضای "کمیته مرکزی" در برابر یکدیگر منجر شد که در جریانات 25 سال گذشته، بسیاری از اسرار پشت پرده را عریان کرد و همه گان عمق و فساد را که بر این محفل فراریان حاکم بود، دیدند و از خلال دشنام هایی که این ها نثار یکدیگر می کردند گهگاه انتقاداتی نیز به روش کار حزب توده صورت می گرفت که با توجه به

اطلاعات شخصی نویسنده گان آن ها مخصوصاً کسب اهمیت می کرد و زمینه را تا حدی برای یک انتقاد همه جانبه از حزب توده آماده می نمود.

در این شرایط بود که گروه رفیق مسعود که در آغاز با هدف آموزش و تبلیغ مارکسیسم به وجود آمده بود به تدریج به عمق وظایفی که در آن زمان تاریخ بر عهدهٔ کمونیست های کشور ما می گذاشت پی می بردند و فعالانه به شناخت شرایط عینی جامعه می پرداختند و با حرارت در مبارزات تئوریک و ایدئولوژیک وارد می شدند و می کوشیدند این مبارزات را از مسیرهای انحرافی نجات داده در مسیری قرار دهند که به حل معضلات جنبش کمونیستی منجر گردد و سرانجام موفق به حل مسائل تئوریک جنبش، به صورتی که راهگشای عمل گردند، شوند و در نوشته های مختلف خود مسائل مختلف انقلاب را جداگانه مورد بررسی قرار داده، زمینهٔ تنظیم اثر بزرگ و دوران ساز " مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک " را فراهم ساخت.

ولی مسئلهٔ قراردادن یک جنبش مستقل کمونیستی در برابر حزب توده یک مسئلهٔ تئوریک نبود، بلکه اساساً یک مسئلهٔ عملی بود. اگر بلافاصله بر اساس این تئوری مبارزهٔ مسلحانه آغاز نمی شد هنوز نهضت کمونیستی خود را از سنگینی جثهٔ بختک حزب توده نجات نداده بود.

در واقع آغاز مبارزه مسلحانه کوس رسوایی قطعی حزب توده را به صدا درآورد و این حزب نیز خطر را فوراً احساس کرد و دست به تبلیغات مذبحخانه ای زد که این رسوایی را هر چه بیش تر آشکار نمود.

در سلسله سخنرانی هایی که از صدای پیک ایران پخش شد و در سال 51 به صورت کتاب " چریک های فدایی خلق چه می گویند" منتشر شد، حزب توده اعلام داشت: " ما وقتی عقاید و نظرات و خط مشی پیشنهادی چریک ها را با مارکسیسم- لنینیسم و خط مشی حزب توده ایران مقایسه می کنیم متوجه می شویم که دو نظریه، دو برداشت، دو اصول و عقاید متفاوت و متقابل در برابر هم ایستاده است و این واقعیت را باید دید و صمیمانه از آن دفاع کرد که این دو خط مشی تلفیق ناپذیرند، این دو خط مشی انعکاس ایدئولوژی دو طبقهٔ متفاوتند. ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژی خرده بورژوازی " (ص 33) و با این بیان خود در عین حال یک حقیقت آشکار را با یک دروغ آشکار به هم می آمیخت. حقیقت آشکار این بود که در واقع " دو خط مشی تلفیق ناپذیر" در مقابل هم قرار گرفته بودند و دروغ آشکار این بود که حزب توده پیشاپیش همهٔ اپورتونیست ها خط مشی خود را " انعکاس ایدئولوژی پرولتاریا" قلمداد می کرد و خط مشی چریک های فدایی خلق را " انعکاس ایدئولوژی خرده بورژوازی " .

در همین سلسله گفتارها و درست در زمانی که رژیم شاه سعی می کرد با تحریک احساسات مردم علیه چریک ها از طریق تبلیغات، اعدام های پیاپی را توجیه کند و زمینهٔ حمایت مردم را از چریک ها از بین ببرد، حزب توده نیز مزورانه مردم را بر علیه چریک ها تحریک می کرد و سخنانی از قبیل این به زبان می آورد که: " چریک ها صرفنظر از سایر جوانب مسئله حتماً به این مطلب ساده توجه ندارند که اگر " انقلابیون" به جای کوشش برای بهبود زندگی زحمت کشان به دست خویش بر فقر توده ها بیفزایند و به جای تلاش در راه دموکراسی بر شدت ترور بیفزایند با این کار خشم توده ها را از طبقات حاکم به سوی خویش جلب خواهند کرد و به هیئت حاکمه امکان خواهند داد که ریشه های فقر و استبداد مخفی کند و گناه را به گردن انقلابیون بیاندازد. " (ص 19 همان کتاب) و همراه با تبلیغات شاه در مورد نابودی قطعی چریک ها سعی می کرد این پدیده را که از نظر وی واقع شده تلقی می شد مورد تحلیل به اصطلاح مارکسیستی قرار دهد: " پویان می نویسد پنهان کاری یک شیوهٔ دفاع است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان مستقل باقی خواهد ماند. پویان پیشنهاد می کند که برای حفظ سازمان ها باید آن ها را مسلح کرد. شاید سرنوشت سازمان های چریکی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظریه باشد. به نظر ما این اصل تشکیلاتی که سازمان های مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطرناکی است که تنها نتیجهٔ آشکار آن صدور حاکم قتل هر سازمان مخفی است. " (ص 27 همان جا) .

مسلماً هیچ اپورتونیستی امروز حاضر نیست مسئولیت این قبیل سخنان را به عهده بگیرد. امروز دیگر بر همه واضح است که مبارزهٔ چریک های فدایی نه تنها خشم توده ها را علیه آن ها برنیاکنگخته، بلکه مهر عمیقی را نسبت به آن ها در دلشان ایجاد کرده (25) و سازمان نیز در آن زمان از بین نرفت که هیچ، بلکه با قدرتی بیش تر راه خود را ادامه داد. ولی مبدا که این اپورتونیست ها، رفقای " توده ای" خود را به خاطر این سخنان به ریشخند بگیرند، نه، این چنین بی رحم نباشید. موقعیت تاریخی اپورتونیست ها را در نظر بگیرید. اگر قرار باشد گفتار و اعمال اپورتونیست ها را در مسیر تاریخ مورد تشخیص قرار دهید، همهٔ سخنان و همهٔ اعمال آن ها خنده آور از کار در می آید. اساساً یک اپورتونیست اصیل به این دلیل اپورتونیست است که دید تاریخی ندارد و این حسن همهٔ اپورتونیست ها است. پس همه کس حق دارد به این اپورتونیست ها بخندد جز اپورتونیست ها.

اپورتونیست ها به یک دلیل دیگر هم نباید به این گفته ها بخندند زیرا کمیتهٔ مرکزی حزب توده در خلال همین گفتارها، که این مطالب در آن ها عنوان شده، مطالب دیگری را نیز عنوان کرده اند که

امروز شعائر مقدس اپورتونیست های ما را می سازد. مبدا که خنده به آن گفته ها به خنده به این شعائر منجر شود.

ما در بخش آینده برای آن که خوانندگان بتوانند به راحتی قضاوت کنند که ابتکار اپورتونیست های جدید ما در زمینه انتقاد از به قول خودشان " مشی چریکی " تا چه حد است، رئوس انتقاداتی را که حزب توده در همان سال های 51 - 50 ، که بسیاری از اپورتونیست های امروزی درست به دلیل اپورتونیسم خود برای چریک های فدایی خلق دست می زدند، از رادیو پخش کرده می آوریم. در قسمت دوم مقاله سعی می کنیم با تشریح تئوری مبارزه مسلحانه بی پایگی این انتقادات و انتقادهای اپورتونیست های کنونی را (اگر چیز تازه ای در آن ها باشد) نشان دهیم.

فصل پنجم

رئوس انتقادات حزب توده بر تئوری مبارزه مسلحانه

ما در این جا با مآخذ قرار دادن جزوه " چریک های فدایی خلق چه می گویند " نوشته ف. جوان که ظاهراً از گردآوری سلسله گفتارهای رادیو پیک ایران در سال های 51-50 تدوین شده، انتقاداتی را که " کمیته مرکزی " در همان آغاز مبارزه مسلحانه، و در زمانی که خیلی از منتقدین امروزی آن جرأت مخالفت با آن را نداشته اند، به تئوری مبارزه مسلحانه وارد ساخته عیناً می آوریم و از این کار دو منظور داریم:

یکی آن که با طرح این انتقادات نشان دهیم در کار اپورتونیست هایی که امروز با دشنام به حزب توده به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازند و در آغاز هر انتقادی نیز می خواهند به خواننده اطمینان دهند که کار ما با کار اپورتونیست های حزب توده تفاوت دارد، تا چه حد حرف تازه ای می زنند و ماهیت کارشان واقعاً چه تفاوتی با کار آن ها دارد. خلاصه می خواهیم ببینیم تاج افتخار انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه را اپورتونیست های کنونی به حق بر سر گذاشته اند یا آن را از " کمیته مرکزی " اخذ کرده اند و " کمیته مرکزی " نیز با زیرکی داغ رسوایی را بر این تاج می بیند و ادعایی در مورد آن طرح نمی کند.

منظور دیگر ما آن است که با طرح این انتقادات زمینه کار خود را در قسمت دوم این جزوه فراهم کنیم و لاقط خطوط کلی وظایفی را که در قسمت دوم بر عهده داریم بشناسیم.

1- انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه در مورد وجود شرایط عینی انقلاب:

همان طوری که همه اپورتونیست ها می دانند یکی از بزرگ ترین نقایص تئوری مبارزه مسلحانه این است که رفیق مسعود، مبتکر این تئوری، مدعی است که در ایران شرایط عینی انقلاب آماده است و " کمیته مرکزی " پیش از همه به " پوچی " این اعتقاد پی برده و در جزوه مآخذ ما عیناً چنین آمده: " جزوه تحلیلی از جامعه ایران پس از آن که دهها صفحه بر سر بیان این نظریه عجیب سیاه می کند گویا در ایران هیچ گونه جنبشی حتا جنبش خود به خودی هم نیست و کارگران گویا آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیستند، یک باره این نتیجه عجیب را می گیرد (به این نتیجه می رسد) که در ایران شرایط عینی انقلاب وجود دارد " (ص 31).

2- نادیده گرفتن نقش حزب از طرف مبارزه مسلحانه:

باز همان طور که همه اپورتونیست ها می دانند یکی از نقایص بزرگ تئوری مبارزه مسلحانه گویا نادیده گرفتن نقش حزب پرولتاریا این " ستاد رزم زحمت کشان " از طرف تئوری مبارزه مسلحانه است و ما خواهیم دید که چه گونه سازمان پیکار در عقب افتادن استقرار این " ستاد رزمنده " در نهضت کمونیستی ایران گناه بزرگی برعهده دارد و " کمیته مرکزی " نیز خیلی پیش از این ها متوجه این نقص شده است. در جزوه مآخذ ما عیناً چنین آمده است: " گروه های چریکی ضرورت وجود حزب پرولتری را نفی می کنند و مدعی اند که گویا بدون وجود چنین حزبی می توان انقلاب را آغاز کرد و حتا به نتیجه رسانید " (ص 21)، " چریک ها همه آن ترهایی که حزب پرولتری را ضروری می سازد نفی می کنند و یا نادیده می گیرند " (ص 42)، " چریک با نفی ضرورت حزب، ضرورت استقلال پرولتاریا را در برابر بورژوازی منکر می شوند، ضرورت تئوری انقلابی پرولتاریا را نفی می کنند، ضرورت انطباق مارکسیسم- لنینیسم را بر شرایط کشور ما و تدوین برنامه صحیح و پخته انقلابی را انکار می کنند، طبقه کارگر را از سلاح مبارزه یعنی از ستاد رهبری و تشکیلات انقلابی محروم می سازند، رابطه درست پیشاهنگ انقلابی را با توده ها از یاد می برند و یا به شکل معیوبی طرح می

کنند" (ص22)، " و با توجه به نادیده گرفتن لزوم حزب خود به خود وظیفه اصلی حزب نادیده گرفته می شود و به همین جهت است که حزب توده ایران معتقد است که تعیین و تدوین برنامه روشن انقلابی و تبلیغ وسیع آن در میان مردم به طوری که این برنامه به برنامه مورد قبول و علاقه توده ها تبدیل شود از وظایف اساسی یک جنبش انقلابی و قبل از همه یک حزب پروتتری است" (ص33).

3- جدایی از توده ها:

هیچ اپورتونیستی نیست که نداند چریک های فدایی خلق حساب خود را از حساب توده ها جدا کرده بودند و خودشان به تنهایی راه انقلاب را در پیش گرفته بودند و در حالی که توده ها حتا برای تماشای آن ها نیز سرشان را از روی کار و زندگی خود بلند نمی کردند و همه اپورتونیست ها می دانند که این جدایی از توده ها در ذات مبارزه مسلحانه نهفته است و حزب توده هم پیش از همه به این واقعیت پی برده است: " جدا از توده های مردم و بدون سازمان انقلابی، انقلابی وجود ندارد" (ص1)، " کسانی که خود را چریک های خلق می نامند نقش توده ها را در تکامل انقلاب نفی می کنند و در نوشته های آن ها جملات صریحی در این زمینه وجود دارد" (ص1).

4- نادیده گرفتن اشکال گوناگون مبارزه:

این امر بر همه اپورتونیست ها آشکار است که چریک های فدایی خلق فقط به یک شکل از مبارزه چسبیده اند و سایر اشکال مبارزه را نادیده گرفته اند و این شکل همان مبارزه مسلحانه است و تازه همین مبارزه مسلحانه را هم به معنای "مارکسیستی - لنینیستی" !! یعنی به معنای " توده ای" آن نمی فهمند و درک ناقصی از مبارزه مسلحانه که همان مبارزه پیشرو مسلح باشد، ارائه می کنند و اپورتونیست های " کمیته مرکزی" هم از همان اوائل این امر را فهمیده اند: " به این ترتیب " مبارزه مسلحانه" در قاموس چریک ها یعنی تروریسم، یعنی نفی فعالیت سازمانی و توده ای و نفی مبارزه طبقاتی و این جاست ریشه آن اختلافی که ظاهراً بر سر راه مسالمت آمیز و یا راه غیرمسالمت آمیز انقلاب در جنبش پیدا شده است. روی دیگر مدال آن چیزی است که خود چریک ها با الهام از گروه های چپ و خارج از کشور، رابطه میان امر نظامی و سیاسی نامیده اند. خلاصه مطلب این است که به گمان آن ها جنبش انقلابی باید همه عرصه های مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک را رها کرده و در عرصه مبارزه سیاسی نیز تنها به یک شکل مبارزه مسلحانه مبارزه بسنده کند" (ص9). " کلاسیک های مارکسیسم- لنینیسم اشکال عمده مبارزات طبقاتی را که عبارت از مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی (مقاومت در برابر سرمایه داران) است نشان داده و روی ضرورت به کار گرفتن هر سه شکل مبارزه در هر سه جهت و به هم پیوستن آن تأکید کرده اند. شرط موفقیت مبارزه انقلابی، حرکت متوازن در هر سه جهت، حفظ تناسب لازم میان آن ها و درک جای هر یک از این اشکال و بهره گیری کامل از آن است " (ص10). " در نتیجه آنان ممکن شمرده اند که از همه عرصه های مبارزه بیرون روند و تنها در عرصه سیاسی و در این عرصه تنها در شکل مسلح و نظامی آن در برابر دشمن که معنای بسیار محدودی برای آن قائلند صف بندی کنند " (ص10).

5- نفی کار توده ای:

وقتی چریک های فدایی خلق ایمانی به توده ها نداشته باشند و بخواهند خود به تنهایی انقلاب کنند و سازمان مبارزه مسلحانه را جدا از توده ها به وجود آورند و یک تنه به میدان مبارزه با امپریالیسم بروند، خود به خود به فکر کار میان توده ها نیستند و در این راه تا نفی لزوم آن پیش می روند و اپورتونیست های " کمیته مرکزی" قبل از همه این را فهمیده اند:

" به علاوه اتکا به قدرت آتش، سازمان انقلابی را از حالت یک سازمان متکی بر توده ها خارج ساخته به یک سازمان توطئه گر و جدا از توده ها تبدیل می کند و جدایی از توده ها به معنای مرگ هر واحد انقلابی است " (ص28)، " پویان: تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هر گونه رابطه مستقیم و استوار یا هرگونه تماس با توده خویش اند ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهی خوار به سر می بریم ... امیر پرویز پویان تماس با مردم را غیر مقدور و کار سازمانی و تبلیغاتی میان آنان را تا حد غیرممکن دشوار می داند" (ص24).

6- جدا کردن فرد انقلابی از توده:

یکی از بزرگ ترین معایب تئوری مبارزه مسلحانه این است که اگر در میان توده ها افرادی انقلابی نیز وجود دارند که ممکن است در صورت ماندن میان آنان به مبارزه سیاسی- تشکیلاتی توده ای " دست یزنند را از توده ها جدا می کند و آن ها را به داخل " خانه های امن" می کشاند و به این ترتیب رابطه آن ها را با توده ها قطع می کند و امکان "مبارزه توده ای" را از آن ها می گیرد. مگر " پویان" به چریک های فدایی خلق انتقاد نکرد که چرا رفقا حسن نروزی و یوسف زرکاری این دو کارگر انقلابی را از کارخانه بیرون کشیدند، به خانه امن بردند و سرانجام به گلوله های رژیم سیاه سپردند. ولی پیش از " پویان" اپورتونیست های " کمیته مرکزی" این عیب را در تئوری مبارزه مسلحانه کشف کرده بودند: " این تصور نادرست از کار انقلابی و پنهان کاری را بسیاری از گروه

های چریکی داشته و مخفی شدن و آغاز فعالیت انقلابی را در جدا شدن از زندگی عادی، ترک کردن محل کار و زندگی و انتخاب شیوه های خاصی از زندگی و فعالیت می دانسته ... نباید فراموش کرد که بهترین راه مخفی شدن علنی بودن است" (26).

7- عصیان روشنفکران و ایدئولوژی خرده بورژوازی:

ما از اپورتونیست ها می پرسیم آیا سلاح برداشتن چند روشنفکر و پی اعتنا به همه چیز به جنگ دشمن رفتن جز نشان دهنده عصیان روشنفکران است که شکیبایی آن را ندارند منتظر بمانند تا توده ها خود به میدان مبارزه بیایند و آن ها رهبری شان را در دست بگیرند؟ آیا اساس این طرز فکر را همان ایدئولوژی خرده بورژوازی تشکیل نمی دهد؟ مسلماً جواب همه اپورتونیست ها مثبت است. پس افتخار بر "کمیته مرکزی" که این مطلب را از همان آغاز فهمید: "حقیقت این است که چریک ها میان عصیان ناشی از یاس چند روشنفکر و انقلاب اجتماعی علامت تساوی می گذارند و توجه ندارند که انقلاب اجتماعی نمی تواند از ضعف سرچشمه بگیرد" (ص26)، "در این جا ایدئولوژی پرولتری و مارکسیسم-لنینیسم در مقابل آنارشیسم و ایدئولوژی خرده بورژوازی ایستاده است" (ص14).

8- تئوری مبارزه مسلحانه در اقتباس از دبره:

یکی از بزرگ ترین معایب مبارزه مسلحانه که اپورتونیست ها آن را "کشف" کرده اند آن است که از روی کتاب دبره و عقاید کاسترو و چه گوآرا و به نظر "کمیته مرکزی" حتا "مائو" رونویسی شده است و تمام معایب آن ها را دارد. مگر نه این که اپورتونیست ها چنان اصطلاح "گواریسیم" یا "کاستریسم" یا "مائوئیسم" یا "دبریسیم" را ادعا می کنند که گویی بدترین دشنام ها را به زبان می آورند. "کمیته مرکزی" متوجه این سرقت ادبی!! تئوری مبارزه مسلحانه شده است و در صفحه استنتاجات آن را "تنها به اتکا نوشته رژی دبره یا افکار مائو ... می داند.

9- تشدید ترور و غلو در قدرت پلیسی:

مگر نه این که چریک های فدایی خلق آن چنان قدرتی برای پلیس تصور می کنند که امکان هیچ گونه مبارزه ای را نمی دهد. در حالی که هر اپورتونیستی می داند به هیچ وجه چنین نیست و به هر حال امکان شکلی از مبارزه هست و آن هم شکل مسالمت آمیز، و مگر نه این که چریک ها می خواهند با توسل به سلاح، قدرت پلیس را در هم بشکنند، ولی وسیله ای را که انتخاب می کنند خود آیا باعث تشدید ترور نمی شود؟ "کمیته مرکزی" پیشاپیش همه اپورتونیست ها هم درد را تشخیص داده هم راه درمان آن را ارائه داده: "به جای شکستن سد ترور- که ادعای آن هاست- عمداً به تشدید ترور کمک می کنند" (ص1)، "البته چنین تصویری از سلطه مطلق دشمن به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمی کند. نیروهای انقلابی اگر با شعارهای صحیح- که مورد پذیرش توده ها است- در میان توده مردم باشند و در مبارزه های واقعی دموکراتیک و ملی شرکت نمایند طبیعی است که میدان برای فعالیت خواهند یافت" (ص16).

10- نابود کردن انقلابیون:

مگر "پویا" اعلام نکرد که تئوری مبارزه مسلحانه حداقل محصول فرستادن سالیانه 200 نفر از بهترین انقلابیون کشور ما به زیر تیغ دشمن است و به خاطر همین یک فقره جرم سزاوار اعدام می باشند. این را که اپورتونیست های "کمیته مرکزی" زودتر فهمیده بودند و اساساً این تئوری را وسیله خودکشی تشخیص داده بودند و آن ها نیز مانند "پویا" شهادت مبارزین را نه به گردن شهید کنندگان آن ها بلکه به گردن تئوری مبارزه مسلحانه انداخته اند و فاتحه آن را نیز خوانده اند: "پویان می نویسند: پنهان کاری یک شیوه دفاع است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان باقی خواهد ماند، پویان پیشنهاد می کند که برای حفظ سازمان ها باید آن ها را مسلح کرد. شاید سرنوشت سازمان های چریکی ئی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظر باشد. به نظر ما این اصل تشکیلاتی که سازمان های مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطرناکی است که تنها نتیجه آشکار آن صدور حکم قتل سازمان مخفی است" (ص27).

11- ستایش از جانبازی چریک ها:

البته اپورتونیست هایی که به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازند اگر همه سخنان خود را بی پرده بیان کنند و نیت خود را آشکارا بروز دهند از همان آغاز در میان مردمی که در سیاه ترین روزهای اختناق تنها چریک ها را در میدان مبارزه می دیدند و تنها امیدشان را به همین چریک ها بسته بودند، شنونده ای نمی یافتند. لذا بدون استثنا همه این منتقدین دروغ پرداز ضمن انتقاداتی که تقریباً همه چیز چریک ها را نفی می کنند و حتا وجودشان را برای نهضت کمونیستی زبان بار می دانند، سالوسانه به ستایش از قهرمانی های آن ها می پردازند و در شهادت شان اشک تمساح می ریزند تا خود را در هم دردی مردم شریک کنند و فرصت یابند زهر اپورتونیسم خود را به تن آن ها وارد کنند و از قضا مبتکر این روش هم اپورتونیست های "کمیته مرکزی" بودند: "از میان

چریک های خلق کسانی برخاستند که با نثار جان از هدف های خویش دفاع کردند و تردیدی باقی نگذاشتند که عناصر فداکار و میهن پرست و خواستار ایرانی آباد و آزادند و این امر نمی تواند حس احترام نسبت به آنان را برنیانگیزد. اما احساس اصلی هر عنصر انقلابی در چنین مواقعی بیش از احترام تأثر است و تأسف این که چنین عناصر فداکاری جان خود را در راهی باختند که در بهترین حالت بی حاصل و در واقع به ضرر منافع خلق است. آنان که به این حقیقت واقفند احساس مسئولیت سنگین را می کنند که باید کوشید مبارزین راه خلق در این راه بی سرانجام گام نهند و وظیفه خود می دانند علیه نظریات و عقایدی که مبارزین را به بی راهه می کشاند بی امان بجنگند" (ص32).

به هر حال این ها هستند عمده ترین انتقاداتی که در همان آغاز مبارزه مسلحانه از طرف " کمیته مرکزی" متوجه تئوری راهنمای این مبارزات شد و از طریق پخش آن از رادیو و نشریات این حزب سعی شد در جریان این مبارزات کارشکنی صورت گیرد. این انتقادات به اصطلاح مارکسیستی در زمانهای کزیند فکرها ایست که پیشل خلیل شکمیکه بلندگوهای رژیم پهلوی نیز به سخت ترین حملات تبلیغاتی علیه چریک های فدایی خلق و سایر مبارزین مسلح دست زده بودند. ولی به هر حال " حفظ سلامت" جنبش و " نجات" مارکسیسم- لنینیسم شاید این عمل را توجیه کند. همان طور که مسلماً برخورد اپورتونیست هایی که امروزه با اصطلاح انتقاد از مبارزه مسلحانه چه از بیرون و چه از درون سازمان چریک های فدایی خلق ایران سعی در از هم پاشیدن آن دارند با همان لفافه های کمیته مرکزی خائن حزب توده توجیه می شود. آیا این اپورتونیست ها نمی دانند که نام چریک های فدایی خلق یادآور رزمنده ترین مبارزین خلق ما و پرولتاریا است؟ آیا آن ها نمی دانند که هر لطمه ای که به این جریان وارد شود ناگزیر به پرولتاریا وارد شده است؟ چگونه کسانی که خود را مدافع پرولتاریا قلمداد می کنند این چنین آگاهانه در راهی که به خیانت منجر شود قدم می گذارند؟ مسلماً آن ها همه این ها را می دانند ولی مسئله بر سر این است که این ها به منافع پرولتاریا نمی اندیشند، بلکه منافع پرولتاریا را دستاویز تنگ نظری های قشری و گروهی خود می کنند و با شادمانی ترهات جدید مرکزیت اپورتونیست سازمان را دال بر روش انقلابی می دانند.

ما در این جا خطوط کلی انتقادات کمیته مرکزی را طرح کردیم تا خواننده بتواند به راحتی دریابد که اپورتونیست های جدید در این زمینه چه نوآوری ئی کرده اند و در قسمت دوم این جزوه خواهیم دید که راه هایی که آن ها برای درمان مشکلات نهضت و نجات آن از " سؤانحرافات مشی چریکی" ارائه می کنند تا چه حد به نسخه های " کمیته مرکزی" شبیه است.

بخش دوم

مقدمه

همان طور که در قسمت قبل دیدیم بلافاصله بعد از آغاز مبارزه مسلحانه، تئوری راهنمای این مبارزه مورد هجوم اپورتونیست های " کمیته مرکزی" قرار گرفت و در گرما گرم جنگ بی امان چریک های فدایی و سایر مبارزین مسلح با رژیم مزدور امپریالیسم، از طریق برنامه های رادیویی و غیره سعی شد با بی اعتبار و غیراصولی جلوه دادن این مبارزه در نظر توده ها در کار آن کارشکنی کند. اگر توجه کنیم که دوران مرحله ابتدایی این مبارزه خواهان حمایت معنوی مردم بود تا به تدریج به " حمایت معنوی" تبدیل شود، می توان فهمید که " کمیته مرکزی" نقطه حساسی از جنبش را مورد حمله قرار داده بود.

ولی این حملات که در آغاز " کمیته مرکزی" تا حدی به موفقیت آن ها اطمینان داشت، در مقابل، موج عظیم حمایت معنوی مردم که به صورت پیوستن تعداد روزافزونی از آگاه ترین عناصر خلق به جنبش مسلحانه مادیت می یافت همه این تبلیغات را بی اثر کرد و برای مبلغین آن جز رسوایی نتیجه دیگری نداد.

ولی حمله به تئوری مبارزه مسلحانه با یکی دو سال فاصله از " کمیته مرکزی" توسط سایر اپورتونیست های بی عمل که جریان این مبارزه را نافی وجود خویش می دیدند، آغاز شد. این ها به مبارزه مسلحانه حمله می کردند، اثر آن را در جامعه ما نفی می کردند و آن را غیراصولی و غیرمارکسیستی می خواندند، صرفاً برای این که وجود خود را توجیه کنند و بی عملی و درازگویی خود را عین مارکسیسم- لنینیسم جلوه دهند. این ها گر چه در انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه و جریان عملی آن از همان شیوه ها و اصول " کمیته مرکزی" استفاده می کردند ولی برای موفقیت خود در این مبارزه دلیلی می شناختند که معتقد بودند " کمیته مرکزی" فاقد آن است و آن این بود

که " کمیته مرکزی" با آن سابقه فضیحت بار در موقعیتی قرار نداشت که توده ها حرفش را باور کنند ولی ما که بحمدالله سابقه مبارزاتی نداریم و چهره مان در عمل برای توده ها شناخته شده نیست، پس کفایت که در حرف خود را هوادار معصوم جنبش خلق جا بزنیم و نقش پزشکانی را بازی کنیم که گویا می خواهند به معالجه دردی بپردازند که آن را در بیمار تشخیص داده اند.

اما این ها اگر این مزیت را بر حزب توده داشتند که سابقه شان سفید بود، در عوض این نقص را هم نسبت به این حزب داشتند که بلندگوئی چون " پیک ایران" و جای امنی چون کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی در اختیارشان نبود و شرایط آن زمان ایران نیز دشوارتر و " خطرناک تر" از آن بود که تحلیل " مارکسیستی- لنینیستی" اینان به " روشنفکران مارکسیست- لنینیست" تکلیف ورود به میدان را بکند. مگر نه این است که یکی از مهم ترین خصائص یک مارکسیست- لنینیست آن است که بفهمد چه وقت نیروی خود را وارد میدان " مبارزه قطعی" کند؟ (24).

به هر حال چنین شد که تا همین اواخر که زمینه کاملاً برای مبارزات این " مارکسیست- لنینیست های واقعی" فراهم شد، کسی از وجود و عقایدشان باخبر نشد جز آن ها که به نحوی با انتشارات خارج از کشور تماس داشتند.

ولی در این مورد که کار این دسته از حزب توده هم کم تر گرفت دو دلیل دیگر وجود داشت و آن این که اول هر چه تلاش کردند سخنی بگویند که پیش تر از آن " کمیته مرکزی" بهتر از آن ها بیان نکرده باشد، نتوانستند و دیگر آن که حتا به اندازه حزب توده هم نمی توانستند برنامه عملی ارائه دهند. مثلاً یکی از آتشین ترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه در کتاب " مسائل سوسیالیسم" (رگان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر- شماره اول- زمستان 1352) پس از آن که با قضاوت هایی از این نوع که: " به اعتقاد ما نفوذ مشی چریکی در بخشی از جنبش و انحرافات و خطاهای تئوریک مبارزات چریک از سه عامل زیر ناشی می شوند: دوران چریکی طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران، پایه طبقاتی- اجتماعی انقلاب، تأثیر تجربه کوبا" (ص8) (27)، علت ابتلا به بیماری مشی چریکی را نشان می دهد و با جملاتی از این قبیل که: " رفیق احمدزاده بررسی ها و توضیح نظرهای خود را در امر رابطه مبارزه مسلحانه با کار سیاسی و بسیج توده ها گرچه به درستی کار سیاسی و بسیج توده ها را شرط پیروزی مبارزه مسلحانه می داند، اما بلافاصله این شرط را از عامل اصلی تحقق آن یعنی حزب کمونیست جدا می کند..." (28) عوارض این بیماری را نشان می دهد و خواننده را کاملاً آماده می کند تا راه درمان این بیماری و طریق صحیح مبارزه را از او بشنود. ولی وقتی کار به این جا می کشد، نویسنده دقیق و موشکاف که در کوچک ترین اشتباهات مَشیت حریف خود " رفیق احمدزاده" را باز می کند! به موجودی کلی باف تبدیل می شود که جنگ اول را بهتر از صلح آخر می داند و بلافاصله پس از طرح این سؤال که پس چه باید کرد؟ با ذکر جمله ای به طور کلی امید و آینده را از خود قطع می کند و به وی می فهماند که فقط وظیفه رد " مشی چریکی" را برعهده خود می داند نه وظیفه ارائه طریق جدید آن. جمله این است: " اما این که گام های عملی معینی که امروز باید برداشته شود دقتاً کدامند، این که به طور مشخص چگونه باید به بسیج و سازمان دهی توده ها دست زد و با کدام گام های عملی معینی باید انرژی انقلابی توده ها را به کار انداخت، همه مسائلی است که باید براساس وضعیت و موقعیت هر گروه و طبق امکانات و شرایط مشخص محیط عمل معین شود..." (ص42) (29) و ادامه می دهد: " هدف ما در این نوشته نه اظهار نظر درباره این شیوه های عمل مشخص. چیزی که در هر حال در امکان و صلاحیت ما نیست، بلکه روشن ساختن آن خطوط عامی است که مجموع این اشکال و فعالیت های عملی مشخص باید براساس و در چارچوب آن انجام گیرد، نشان داد آن مبانی و احکام و اصولی است که باید پایه استوار کار و مبارزه هر گروه مارکسیستی قرار گیرد. هدف ما این است که در همین حدود در پرتو این احکام اصولی و خطوط عام (30) نظرات موجود در گروه های انقلابی ایران را مورد بررسی قرار دهیم و نادرستی مشی چریکی و نظریه مبتنی برانجام مبارزه مسلحانه به اتکا یک موتور کوچک که از روشنفکران انقلابی بدون توده های زحمت کش، بدون رهبری پرولتاریا و سازمان آن و بدون تئوری انقلابی راهنما را نشان دهیم" (تکیه روی کلمات از ما است- ص42).

به این ترتیب نه حملات حزب توده و نه حملات این اپورتونیست ها، هیچ یک نتوانست خطری جدی برای تئوری مبارزه مسلحانه باشد. ولی نحوه انتشار آثار رفیق جزنی در درون جنبش مسلحانه و برخورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه در درون این جنبش با خط مشی که از طرف رفیق جزنی عنوان می شد و دید او از ساخت طبقاتی جامعه و تحولات تاریخی آن و مسائل تاکتیکی و استراتژیک مبارزه، برای تئوری مبارزه مسلحانه وضع بغرنجی را پیش آورد که سرانجام به بن بست تئوریک کشید که وقتی با اپورتونیسم عملی مرکزیت جدید سازمان درآمیخت، سازمان چریک های فدایی خلق ایران را دچار بحرانی عمیق کرد (31) که هم اکنون دست به گریبان آن است. از این رو وظیفه چریک های فدایی خلق است که از طریق مبارزه همه جانبه ایدئولوژیک با اپورتونیسم در تمام سطوح و دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه در مقابل حملات اپورتونیست ها و انطباق تئوری بر شرایط کنونی و مخصوصاً و مهم تر از همه با طرح برنامه عملی، بار دیگر برای جنبش کمونیستی و به طور کلی برای جنبش خلق راه گشائی کنند.

وضع رفیق جزنی با وضع این گونه منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه کاملاً متفاوت بود. رفیق جزنی دارای یک سابقه مبارزاتی مثبت بود و شور مبارزاتی او برای هیچ کس قابل انکار نبود. پیش از اسارت جزو اولین کسانی بود که در صدد تدارک مبارزه مسلحانه برآمد. پس از آن که این مبارزه

سرانجام در سال 49 آغاز شد، با شور و اشتیاق از آن استقبال کرد و با تمام هم خود کوشید تا از زندان به آن کمک رساند. در این دوره بود که او نظرات خود را که البته با تئوری مبارزه مسلحانه اختلافات اصولی داشت به بیرون فرستاد. جنبش مسلحانه نیز از این آثار استقبال کرد و وسایل انتشار آن ها را فراهم نمود. رفیق جزئی جان خود را بر سر این امر گذاشت. آری، وضع رفیق جزئی با منتقدین مبارزه مسلحانه تفاوت بسیار داشت. او دیگر آن منتقد بی عملی نبود که سال ها پیش از میدان مبارزه گریخته باشد و حالا هم زمان با شاه مشغول مبارزه تبلیغاتی علیه چریک ها باشد. او دیگر آن منتقد بی عملی نبود که بدون هیچ گونه برنامه تاکتیکی و استراتژیکی به انتقاد از مبارزه مسلحانه بپردازد. رفیق جزئی در میدان مبارزه با برنامه تاکتیکی و استراتژیکی خاص خود دست به قلم می برد ولی به هر حال تحلیل او از تحولات ایران و از استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه با تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه از این مسائل تفاوت اصولی داشت و این دو جریان ایدئولوژیک در داخل جنبش مسلحانه می بایست به نحوی سالم در مقابل هم قرار می گرفتند و مسلماً با یک مبارزه ایدئولوژیک سالم تئوری مبارزه مسلحانه همان طور که در قسمت اول این نوشته گفتیم بیش از پیش غنا می یافت. ولی متأسفانه این کار صورت نگرفت، نه رفیق جزئی در آثار خود مستقیماً نظرات خود را در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه قرار داد و نه هواداران تئوری مبارزه مسلحانه به مبارزه ایدئولوژیک با نظرات رفیق جزئی برخاستند.

این وضع که با وجود شرایط اختناق روز به روز بر وخامت اش افزوده می شد، وقتی با این واقعیت در آمیخت که پس از سال 55 هم رفیق جزئی و سایر رفقاییش به شهادت زسیده بودند و هم کادرهای باسابقه و مجرب هوادار تئوری مبارزه مسلحانه به شهادت رسیدند، " بن بست " بحران کنونی" به وجود آمد و در حال حاضر از لحاظ ایدئولوژیک این وظیفه را در مقابل چریک های فدایی خلق قرار داد که با یک مبارزه ایدئولوژیک سعی کنند بار دیگر برای جنبش راهگشایی نمایند و مسلماً اگر آن ها به این کار قادر نباشند، هیچ نیروی دیگری در جنبش کمونیستی فعلی ما قادر به انجام آن نیست.

اپورتونیسیم با سؤاستفاده از نظرات رفیق جزئی سعی کرد خون تازه ای وارد رگ های خود کند و از موضعی قوی تر به تئوری مبارزه مسلحانه بتازد. دسته ای از اپورتونیست ها که خود را هوادار سخت نظرات رفیق جزئی می دانند تنها اضافه می کنند که رفیق جزئی گویا فقط یک اشتباه داشته است و آن هم این که نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پروسه مبارزه ضدامپریالیستی می پذیرفته، در حالی که تاکتیک طبیعتی موقتی دارد و مثلاً در شرایط کنونی دیگر تاکتیک مسلحانه نمی تواند محور باشد. (32) این ها با همین قدر انتقاد از نظر رفیق جزئی قادرند تا آن را به پوششی برای اپورتونیسیم خود تبدیل کنند. امروز ما در جنبش با افراد زیادی روبرو می شویم که خود را هوادار نظرات رفیق جزئی می دانند (33)، ولی در میان این هواداران که رفیق جزئی را به طور دربیست می پذیرند کسی را نمی بینیم که قاطعانه از مواضع مبارزه مسلحانه در مقابل خیل عظیم اپورتونیست ها دفاع کند. در نتیجه به اپورتونیست ها که به این دلیل رفیق جزئی را پوشش خود قرار داده اند که بتوانند در سخنرانی و نوشته های خود با ذکر این جملات که " نظرات رفیق مسعود را رفیق بیژن رد کرده است" گریبان خود را از عواقب نظری و عملی برخورد جدی با تئوری مبارزه مسلحانه رها سازند، کمک شایانی می کنند و عملاً در جبهه آن ها قرار می گیرند. به هر حال وضع چنین است و اپورتونیسیم که از سال ها پیش مشغول تجمع قوا و منتظر فرصت بود، با تمام قوا به میدان آمده و از هر سو به مبارزات مسلحانه ای که چه از طرف کمونیست ها و چه از طرف سایر نیروهای خلق در نه سال گذشته صورت گرفت، می تازد. مبارزه ای که آن چنان ضرباتی بر پیکر رژیم پهلوی این محبوب ترین سگ زنجیرک امپریالیسم وارد کرد که این رژیم که در سال پنجاه همه برایش عمری طولانی پیش بینی می کردند و خود با امیدواری جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را ترتیب داد و در آستانه آن پنج تن از مبارزین مسلح گروه آرمان خلق را به تیر اعدام بست، در سال 57 دچار چنان بحرانی شد که دیگر با هیچ وسیله ای نجات آن برای امپریالیسم میسر نگردد. (34)

حملات اپورتونیست ها به مبارزه مسلحانه در حال حاضر بزرگ ترین خطری است که جنبش کمونیستی ما را تهدید می کند. این حملات از یک سو متوجه نفع گذشته و حتی زیانبار خواندن آن است و از سوی دیگر (و این خطر بزرگ تر است) سعی دارد جنبش کمونیستی را به راه های مسالمت آمیز و فرمیستی بکشاند و آن را از مبارزات قهرآمیز خلق جدا کند و به امپریالیسم فرصت دهد تا بار دیگر پس از فائق آمدن بر بحران هایی که فعلاً حاکمیت او را در کشور ما متزلزل کرده، به راحتی این جنبش را سرکوب کند و بار سکوتی سنگین و طولانی را به خلق ما تحمیل نماید.

ما در قسمت قبل دیدیم که چگونه حزب توده، مبارزه مسلحانه را "خطرناک" و نهایت امر زیانبار دانست. اکنون ببینیم که سرکرده اپورتونیست های کنونی یعنی "سازمان پیکار" که به ما اطمینان می دهد حسابش با حساب اپورتونیست های حزب توده جدا است، چه می گوید: "... باید میان این انتقادات (انتقادات "سازمان پیکار" به "مشي چریکی") و آن انتقادات و حملاتی که از مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکونومیستی و به خصوص رویونیستی صورت می گیرد مرزبندی نمود و خط فاصل روشنی میان آن ها کشید (از جزوه " نقدی بر پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی" از انتشارات "پیکار" در فروردین 58). در مورد زیان مبارزه مسلحانه می گوید: "... مشي سیاسی استراتژیک "مبارزه مسلحانه پیشتاز" نه به دلیل وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب، بلکه به دلیل ماهیت اساساً سکتاریستی و جدایی طلبانه اش از مبارزه و

حرکت توده ها ، به دلیل تحمیل ارادهٔ روشنفکران انقلابی جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده ها و به دلیل تحمیل اراده و وارونه نمودن نقش توده ها و روشنفکران انقلابی در انقلاب، به دلیل مخدوش ساختن مضامین کار سوسیال دمکراتیک و فعالیت تربیتی و آگاهانه در بین طبقه و توده ها به دلیل جان‌نشین ساختن سازمان روشنفکران جدا از توده به جای سازمان پرولتری ، به دلیل نفی نقش پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و نادیده گرفتن ضرورت هژمونی اش در این انقلاب و ... به این دلایل است که این مشی انحرافی و غیر پرولتری است. (35) (از اطلاعیه "بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران" در 1357 ص 8)

این است نهیلیسمی که با نام مارکسیسم به اپورتونیست ها امکان می دهد حاصل یک دورهٔ کامل از مبارزات بهترین عناصر روشنفکری خلق را در آن شیوهٔ مبارزه ای که پس از 17 سال، بن بست مبارزه را در هم شکست یک باره نفی کنند و آن را برای پیش برد مسیر انقلاب حتا زیان بار و "انحرافی" بدانند.

آیا می توان بین " این انتقادات" و " آن انتقادات" که " از مواضع ناسالم اپورتونیستی-اکنونیستی و به خصوص رویونیستی" صورت می گیرد " مرزبندی" نمود و " خط فاصل روشنی کشید" ؟ ما دیدیم که " کمیتهٔ مرکزی" درست عین همین انتقادات را به " مشی چریکی" وارد کرد و " سازمان پیکار" در نوشتهٔ بالا قبول دارد که این گونه انتقادات از " مواضع ناسالم اپورتونیستی-اکنونیستی و به خصوص رویونیستی صورت گرفته"، پس چرا توقع دارد وقتی همان سخنان را خود او تکرار می کند، ما بین آن ها و این سخنان " مرزبندی" کنیم و " خط فاصل روشنی" بین آن ها بکشیم. معیار ما برای این مرزبندی چیست؟ آیا انتقادات حتا از نظر جمله بندی شبیه نیستند؟ و اگر در عمل روزمره هم هر دو در یک مسیر حرکت می کنند، پس به چه دلیل بین آن ها " مرزبندی" کنیم. این است نحوهٔ برخورد اپورتونیست ها با یک دوره از مبارزات پیشقراولان خلق ما.

اما اگر خطر این ها به انتقاد از گذشته پایان می یافت، چندان مسئله ای نبود. خطر این اپورتونیست ها مخصوصاً در آن جاست که نهضت خلق ما را که در معرض شدیدترین ضربات نظامی امپریالیسم قرار دارد به خواب خرگوشی مبارزات صنفی و محدود سیاسی فرو می برد تا زمانی که امپریالیسم برای وارد آوردن ضربهٔ نهایی به آن آمادگی کامل پیدا کند و آن گاه اپورتونیست ها که موقتاً معرکه گردانی میدان مبارزه را به عهده دارند باز از صحنهٔ مبارزه غیب شان می زند و نیستند که کفارهٔ گناهان خود را پس دهند و این خلق ما است که باید تمام نتایج فاجعه بار آن را برای مدتی طولانی تحمل نماید. در سال 49 حزب توده پس از انتقاد از مبارزه مسلحانه، شیوهٔ صحیح مبارزه را به همان صورتی فرمول بندی می کند که سال ها پیش کرده بود و پانزده سال می گذشت که راهنمای هیچ گونه عملی قرار نگرفته بود و سرکردهٔ اپورتونیست های فعلی عیناً همان برنامه را با اندک تغییری در الفاظ چنان عنوان می کند که گویی کشف تازه ای است و در نهضت بی سابقه بوده است. در زیر ابتدا شیوهٔ " صحیح" مبارزه را از نظر حزب توده که سال هاست به صورت ترجیح بند از طرف این حزب تکرار می شود و سپس شیوهٔ " صحیح" مبارزه را از نظر " سازمان پیکار" در سال 57 کمی آوریم و مقایسه و " مرزبندی" بین آن ها را به عهدهٔ خواننده می گذاریم.

کیانوری در " پیام به چریک های فدایی خلق" صفحه 25 در مورد شیوهٔ صحیح مبارزه (البته لازم نیست گفته شود در چه زمانی، این نسخه ایست که ظاهراً در هر شرایطی می توان آن را پیچید) می گوید: " باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات بهبوده و در دو راه اساسی به کار انداخت: یکی در راه افشای رژیم و بسیج نیروهای انقلابی و به ویژه در آن چه که مربوط به مارکسیست-لنینیست ها است در جهت آماده ساختن و متشکل کردن پیشاهنگ طبقه کارگر در حزب انقلابی که عالی ترین شکل سازمانی طبقه کارگر است. دیگری در راه جمع آوری و تمرکز خونسردانه و باحوصله و بدون شتاب نیروها برای وارد آوردن چنان ضربه هایی به نقاط ضعف دشمن که در تناسب نیروها به سود نیروهای انقلابی تغییر محسوس به وجود آورد و در شرایط مساعد شاهرگ دشمن را ببرد و امکان تظاهر وسیع ناخشنودی توده های مردم را به وجود آورد." وی در صفحه 16 همین پیام نیز در همین مورد چنین می گوید: " اگر حزب پیشاهنگ طبقه کارگر که باید کمیتهٔ متناسب و کیفیتی کاملاً انقلابی داشته باشد بتواند از همهٔ نیروهای بالفعل و بالقوهٔ انقلاب به بهترین وجهی بهره برداری کند، درست ترین شعارها را برای تجهیز مردم و صحیح ترین راه ها را برای گسترش مبارزه برگزیند از همهٔ شیوه های مبارزه و امکانات موجود استفاده نماید و کار وسیع توده ای را در صورت امکان (36) یا آن گونه اعمال قهرانقلابی که بتواند در لحظهٔ مناسب ستاد دشمن را متلاشی سازد، تلفیق کند می تواند حتا با نیروی کم و محدودی در پیشاپیش جنبش خلق قرار گیرد و آن را به سوی پیروزی رهبری کند." (تکیه روی کلمات از ما است).

این برنامه را که شاید از زمان پیدایش حزب توده تا کنون همیشه حاضر و آماده در نهضت ما موجود بوده مقایسه کنید با برنامهٔ " سازمان پیکار". در صفحه 18 اطلاعیهٔ بخش مارکسیستی-لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران در مهر ماه 57 آمده است: " سازمان ما اصلی ترین وظیفهٔ خود و کلیهٔ نیروهای مارکسیست-لنینیست را در شرایط فعلی، مبارزه برای ایجاد حزب طراز نوین و انقلابی طبقه کارگر، حزب کمونیست ایران، می داند. امری که در حال حاضر در تحقق این وظیفه-ایجاد حزب کمونیست ایران- اهمیت می برم و عمده دارد عبارتست از ایجاد پیوند و ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر که این امر تنها از طریق شرکت فعال در مبارزات روزمرهٔ طبقه کارگر هدایت، تشکل و ارتقاء این مبارزات و تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک در میان طبقه میسر است."

سیس در همین بیانیه و در همین زمینه در صفحه ی 19 می افزاید: " سازمان ما بر این اعتقاد است که مضمون اصلی ی فعالیت مارکسیست - لنینیست ها در میان طبقه ی کارگر، تبلیغ و ترویج حول جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی ی خلق های ایران و اهمیت و وظیفه نقش طبقه ی کارگر در آن، کوشش برای جلب هر چه بیشتر طبقه ی کارگر به شرکت در این جنبش در عین پیشبرد و ارتقا مبارزات سوسیالیستی اش، تحقق شرکت متشکل ، مستقل، سیاسی و انقلابی (37) طبقه ی کارگر در جنبش دموکراتیک و قرار گرفتن در رأس آن تشکیل داده و آن را به عنوان میرم ترین و فوری ترین گام تدارک عملی قیام و مبارزه ی مسلحانه ی توده ای میداند" (تکیه روی کلمات از ما است).

تا جانی که به وظیفه "انقلابی" مارکسیست- لنینیست ها مربوط می شود تفاوت محسوسی بین این دو برنامه موجود نیست.

به هر حال اپورتونیسیم راست همواره در نهضت ما همین یک قدم کوچک و همین " میرم ترین و فوری ترین گام" را بین " وظایف کنونی" و " تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده ای" حفظ نموده و همواره همین را دستاویز بی عملی و خرده کاری خویش قرار داده و اتفاقاً تئوری مبارزه مسلحانه به قصد افشای همین حيله جنگی اپورتونیسیم راست برای گریز از مبارزه جنگی و تدوین تئوری راهنمای " تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده ای" به وجود آمد.

به هر صورت چریک های فدایی خلق اگر بخواهند در این شرایط وظیفه ای را که تاریخ بر دوش آن ها نهاده انجام دهند باید این اپورتونیسیم را افشا کرده ماهیت ضدانقلابی و ضد مارکسیستی- لنینیستی آن را به توده ها نشان دهند و با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه به انطباق خلاق مارکسیسم- لنینیسم با شرایط کنونی پرداخته و مخصوصاً با در پیش گرفتن خط مشی انقلابی در عمل اپورتونیسیت ها را از نهضت انقلابی خلق منزوی کنند و مخصوصاً نگذارند که این اپورتونیسیت ها که ماهیتاً با اپورتونیسیت های " کمیته مرکزی" نه از لحاظ شیوه های کار عملی و نه از لحاظ برخورد تئوریک با مسائل جنبش تفاوتی ندارند با جملاتی از این قبیل: " در واقع می توان گفت جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما کفاره اپورتونیسیم راست و فرمیسیم سازش کارانه حزب توده و دیگر جریانات فرمیسیم بورژوازی را با یک جریان ماجراجویانه و چپ که در عین حال عکس العمل شرایط و حاکمیت خونبار دیکتاتوری در این سال ها بود پس داد." (ص 11، جزوه تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران- " سازمان پیکار" فروردین 58) چنان جلوه دهند که گویا به جریانی مستقل تعلق دارند که نه دستش به گناه های اپورتونیسیم راست آلوده است و نه به شیطنت های " ماجراجویانه" چپ دست زده است.

فصل اول

نظری به خصوصیات کار منتقدین کنونی (38) مبارزه مسلحانه

پیش از ورود به سایر مباحث، باز نظری به شیوه کار منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه بیفکنیم. پاره ای از این شیوه ها را پیش از این دیده ایم ولی یادآوری آن ها و اضافه کردن پاره ای حواشی در این جا خالی از فایده نیست.

دیدیم که یکی از خصوصیات منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه این است که همگی سخت با " کمیته مرکزی" مخالفند و آن را "اپورتونیسیت" و به خصوص "روزیونیست" می دانند ولی در عین حال از خوان تئوریکی که او گسترده لقمه برمی گیرند و در حالی که به ولینعمت خود ناسزا می گویند، رد پای را که برجا می ماند مخفی می کنند. آن ها گاه به این میراث تئوریک " کمیته مرکزی" به طور کلی استناد می کنند و این بهترین راه و سالم ترین شکل استفاده از آن گنجینه تئوریک!! است، بدون این که احتمال لو رفتن رابطه در میان باشد. مثلاً وقتی سازمان پیکار اعلام می کند که: " از آن جا که تا به حال مطالب بسیاری در نقد و بررسی مشی چریکی در سطح جنبش کمونیستی انتشار یافته و بسیاری از نکات محوری و با اهمیت آن مورد انتقاد قرار گرفته است ما دیگر ضرورتی در ورود به همان بحث ها نمی بینیم." (ص 41) دقیقاً به همین شیوه عمل می کند و به طور ضمنی می پذیرد که " نکات محوری و با اهمیت " تئوری مبارزه مسلحانه در جنبش کمونیستی مورد نقد و بررسی قرار گرفته و از سیاق مطلب نیز پیداست که تمام نتایج این نقد و بررسی مورد قبول " سازمان پیکار" است. پس ما حق داریم بین آن موروثان و این وارثین رابطه نسبی نزدیکی ببینیم و این دشنام ها را نیز زائیده نوعی اختلافات خانوادگی تلقی کنیم.

ولی وضع نویسنده جزوه " تئوری پیشاهنگ" که به سبک فلاسفه افلاطونی چنان سخن می

گوید، که گویی همه عالم چون موم در دست او است و کلید همه معضلات را در دست خود دارد، از این هم جالب تر است، او از مَرده ریگ تئوریک " کمیته مرکزی " به نحوی فیلسوفانه استفاده می کند. اگر دیگران در چهره طیبانی جلوه می کردند که بر سر بیمار خود " مشی چریکی " می روند تا درد او را تشخیص دهند و مرگ قریب الوقوعش را به همفکران خود بشارت دهند، نویسنده فاضل جزوه " پیشاهنگ " چون پزشکی که بر سر جسد آمده تا ثابت کند مرگ در اثر عوارض طبیعی صورت گرفته است، با تئوری مبارزه مسلحانه برخورد می کنند و از تجربه " کمیته مرکزی " در این زمینه استفاده می نمایند. وی که از " دیرآمدگان " مورد نظر رفیق اشرف هم دیرتر وارد صحنه شده حق دارد که هنگام تقسیم حلوای این تئوری از راه برسد و با شادمانی اعلام کند: " رد مشی چریکی شاید دیگر در کشور ما ارزش تئوریک نداشته باشد. " (39) (ص 3 جزوه فوق الاشاره از سلسله بحث های راه کارگر- 1). وی همه را کنار می زند تا خودش " چارچوب کلی آن را در هم بشکند و بنیاد استدلال های آن را مورد چون و چرا قرار دهد. " (ص 2 همان جا) زیرا " کسانی که این تئوری را کنار گذاشته اند هنوز درکی روشن از تئوری پیشاهنگ مارکس و لنین ندارند. " (همان جا ص 1) و او به میدان می آید تا ظاهراً نگذارد " طرفداران اصلی این تئوری " که " هر چند گویا در حقانیت آن به تردید افتاده اند " چیزی " از این تئوری " را " نجات دهند " (همان جا ص 1).

و همه این کارها در حق تئوری صورت می گیرد که به قول خود نویسنده " رد " آن دیگر " ارزش تئوریک " ندارد یعنی پیش از این به هر حال رد شده یا توسط " کمیته مرکزی " یا در عمل. ولی معلوم نیست که چرا این نویسنده فاضل که دانش بیکران شان از تک تک جملات فاضلانیه این جزوه هویداست قلمرو دیگری را که لاقل " ارزش تئوریک " داشته باشد برای تبعات عالمانه خود انتخاب نمی کند و با همه فضل و دانش بیکران خود در سراسر این جزوه به چوب زدن مَرده مشغول می شوند و تئوری مردود را البته به شکلی محدود و فقط در زمینه برداشت این تئوری از پیشاهنگ (40) دوباره رد می کنند. البته وقتی موضوع کار این فاضل به این صورت رد امر مردود انتخاب شد دیگر نباید منتظر باشیم که سخن تازه ای از وی بشنویم. او با تمام فضل و کمال خود در بهترین حالت ناگزیر است همان سخنانی را تکرار کند که پیش از وی و با ادعای کم تر از وی و با جملاتی روشن تر از وی حزب سازمان " حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران " در جزوه گواریسیم و کاستریسم بیان کرده اند.

خصوصیات دیگر منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آنست که هنگام انتقاد از این تئوری به همان صورتی عمل می کنند که مائو آن را یکی از خصوصیات تظاهر لیبرالیسم می دانست و آن اینست که این منتقدین که در مورد تئوری مبارزه مسلحانه ظاهراً سخت گیر و غیرقابل گذشت می نمایند در مورد خودشان سخت سهل انگار و مسامحه کار می شوند.

ما در مقدمه همین قسمت دیدیم که چگونه نویسنده " مسائل انقلاب و سوسیالیسم " در حالی که خود به هیچ وجه نمی دانست شیوه صحیح مبارزه چیست، با دقت و موشکافی تمام با تکیه به " خطوط و اصول عام " از تئوری مبارزه مسلحانه انتقاد می کرد. تظاهر این اخلاق را در نزد اپورتونیست های دیگر نیز می توان یافت. در جای دیگر نشان دادیم که چگونه " سازمان بیکار " و گروه دنباله رو او یعنی گروه " حیدر عمواغلی " با آن که اذعان داشتند به موقع و در حد امکانات خود نیز در قیام شرکت نکرده اند، ولی این ها هنوز هنگام اشاره به خود از عبارت " ما کمونیست ها " با وجدانی راحت استفاده می کنند و این که در هنگامی که دست بردن به سلاح از نظر موازین اصول " مارکسیسم- لنینیسم معتقد به مشی توده ای " لازم بوده و باز هم آن ها دست به آن نبرده اند به هیچ وجه این تصور را برای آن ها پیش نمی آورد که شاید آن ها " کمونیست " و " روشنفکر پرولتاریا " نباشند. ولی هنگامی که می بینند مطابق اصول " مارکسیسم- لنینیسم معتقد به مشی توده ای " چریک های فدایی خلق پیش از وقت دست به سلاح برده اند در اطلاق عنوان " خرده بورژوازی رادیکال " به آن ها (البته به اقتباس از " کمیته مرکزی ") تردید نمی کنند. همین وضع برای نویسنده ناشناس جزوه " برنامه پیشاهنگان پرولتاریا و چگونگی خرده بورژوازی کردن مارکسیسم توسط آنان " پیش آمده است.

ولی در این مورد نیز باز " کمیته مرکزی " گوی سبقت را از همه می رباید. نویسندگان توده ای (41) بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک انشعاب گروه منشعب از چریک های فدایی خلق نمونه بسیار جالبی از این لیبرالیسم را نشان می دهند.

در این بیانیه هنگام انتقاد از این که مبارزه مسلحانه قادر نیست رهبری جنبش توده ها را به دست بگیرد از جمله آمده است: " تعرض جدید رژیم برای تخریب خانه های توده های زحمت کش در خارج از محدوده پس از عقب نشینی سراسیمه اش، بار دیگر نشان داد که تا چه حد پیشاهنگان از جنبش توده های مردم عقب مانده و از رهبری آن غافلند این است ثمره 6 سال " ترور فردی و بیش از 100 انقلابی شهید و هزاران مبارز اسیر " (زیرنویس ص 37). این انتقاد به مبارزه مسلحانه از زبان یک " توده ای " و یا لاقل هوادار حزب توده چقدر عجیب است. اگر از عمر وی فقط 6 سال می گذرد و این مبارزه هنوز نتوانسته آن چنان تشکیلاتی به وجود آورد که حتا بتواند مبارزات افراد متعلق به قشرها و طبقات گوناگون ساکن خارج از محدوده را در مقابل شهرداری متشکل و رهبری کند، از عمر حزب توده این تنها " حزب طراز نوین طبقه کارگر " که 36 سال می گذرد، تظاهر به بارزترین شکل لیبرالیسم را می بینید. البته ما در این جا به این کاری نداریم که اصولاً چنین انتقادی بی اساس است و حتا یک پیشاهنگ سراسری و کاملاً متشکل در شرایط کاملاً دموکراتیک در مورد

این که جنبش‌های موضعی و صرفاً اقتصادی که معمولاً افراد ناهمگون طبقات مختلف در آن شرکت می‌کنند، همیشه نمی‌تواند کار چندانی انجام دهد. البته حضور در محل و دادن رهنمودها، سعی در تشریح علل سیاسی و اقتصادی امر، این‌ها کارهایی است که می‌توان کرد و گویا چریک‌ها نیز "در حد امکانات" این کار را کرده‌اند ولی نمی‌توان توقع داشت که این‌گونه مسائل بلافاصله توسط پیشاهنگ به یک جنبش عمومی تبدیل شود.

مهم‌ترین خصوصیات منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آن است که این منتقدین پیش از این که تئوری مبارزه مسلحانه را رد کنند، شکل تحریف شده‌ای از آن را به خواننده یا شنونده خود ارائه می‌کنند و به او اطمینان می‌دهند که تئوری مبارزه مسلحانه دقیقاً همین است که ما گفتیم. آن‌گاه به رد این تئوری خود ساخته می‌پردازند و دیگر بعید نیست که در بحثی که خود برمی‌انگیزند پیروز شوند. ما در فصول بعدی این جزوه شاهد انواع این تحریفات خواهیم بود. ولی در این جا به یک نمونه آن که از قضا توسط سرکردهٔ اپورتونیست‌های کنونی یعنی سازمان پیکار صورت گرفته اشاره می‌کنیم. این سازمان که چنانکه قبلاً دیدیم به تئوری مبارزه مسلحانه نام "مشی چریکی" می‌دهد، اساساً تلفی خود را از این مشی به این صورت بازگو می‌کند: "به طور خلاصه و محوری ما مشی چریکی را به آن مشی‌ئی می‌گوئیم که مبارزه را خارج از مدار مبارزه طبقاتی موجود در جامعه دنبال کرده و به طور مشخص تلاش در جهت دنبال کردن و تحمیل شکل خاصی از مبارزه (مبارزه مسلحانه پیش‌تاز) به مبارزه توده‌ای موجود در جامعه دارد." (ص 11-10 اطلاعیه بخش مارکسیستی-لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران، مهر ماه 1357). در این تعریف همه عناصر رد این مشی هم نهفته است. چگونه در جامعه طبقاتی ممکن است مبارزه‌ای "خارج از مدار مبارزه طبقاتی" صورت گیرد؟! این چریک‌ها چگونه موجوداتی هستند که توانستند به چنین مبارزه‌ای دست بزنند. پس اگر چنین بود چرا دیگر به مارکسیسم-لنینیسم و پرولتاریا می‌چسبند؟ خواننده‌ای که تعریف "مشی چریکی" را از زبان این‌ها می‌شنود، حق دارد در مورد عقل سلیم چریک‌ها دچار تردید شود (42) و اتفاقاً یکی از خصوصیات منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه این است که پس از آن که با این‌گونه تحریف‌ها از این مبارزه خواننده یا شنونده خود را در مورد سلامت عقل چریک‌ها دچار تردید کردند برای تقویت این تردید مطالبی در مورد جوانی و خامی آن‌ها مطرح می‌کنند. هم "سازمان پیکار" به این کار دست زد و هم "کمیته مرکزی" از همان آغاز چنین کرده است و مثل آن که خواسته باشد بار دیگر بر اپورتونیست‌های "سازمان پیکار" در این مورد پیش‌دستی کند در همان اعلامیهٔ مواضع ایدئولوژیک انشعاب بار دیگر این امر را مورد تأکید قرار داده است و در صفحه 3 اعلامیه مزبور به صراحت گفته: "دریغ که ارائه‌دهندگان این مبارزه جوانانی ناآگاه بودند".

خصوصیت دیگر منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه آنست که ضمن آن که برای عوام فریبی از جان بازی و قهرمانی مبارزان چریک یاد می‌کنند و آن را به ظاهر، مسلماً به دروغ می‌ستایند مراقبند که مبادا حتی یک اثر مثبت به این مبارزه نسبت دهند. مثلاً نویسنده کتاب "سخنی با پویندگان راه انقلاب" (43) که به اصطلاح می‌خواهد به یک بررسی تاریخی و تفسیری از چگونگی پیدایش و تحول مبارزه چریکی دست بزند و ثابت کند که این مبارزات جز بدبختی و بی‌سامانی برای خلق ما به بار نیآورده، وقتی به این واقعیت می‌رسد که به هر حال مبارزه مسلحانه، مبارزات روشنفکری را از محافل صرفاً روشنفکری و اطاق‌های در بسته به میدان‌های جدیدی وارد کرد با ذکر این جمله که "اگر سال‌های آخر دهه 40 را که تئوری جنگ چریکی دارد در وطن ما بین روشنفکران انقلابی جا می‌افتد در نظر بگیریم زمانی است که تازه پیشروترین گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی مرحله کار محفلی خود-کار درون گروهی-را پایان داده و می‌خواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند." (کتاب فوق‌الاشاره-بخش چرا در چنین بن بستنی گیر کرده ایم ص 31)، از مطلب می‌گذرد و او که در جزئی‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین مسائل یک مقاله مفصل می‌نویسد، در توضیح چگونگی آماده شدن این محافل روشنفکری که "می‌خواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند" کاملاً ساکت است، زیرا بررسی این امر به نفع بینش این نویسنده نیست. این بررسی اگر صورت می‌گرفت مسلماً به این نتیجه می‌رسید که پیدایش تئوری مبارزه مسلحانه مشکلات عملی جنبش را برای انقلابیون قابل حل نموده و امکان خروج از شکل محفلی و آغاز مبارزه خارج از محفل را فراهم کرده است (44).

به هر حال این بود خلاصه‌ای از خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه.

فصل دوم

"مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" و بعضی دیدگاه‌ها

اکنون می‌توانیم با اطمینان به این که خوانندگان ما کم و بیش منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه را می‌شناسند به تشریح مبارزه مسلحانه و پاسخگوئی به پاره‌ای از مهم‌ترین انتقادات آن‌ها بپردازیم. البته احتمالاً در این بخش و بخش آینده که پای تشریح شرایط اقتصادی-اجتماعی و آن شرایط عینی در میان است که تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس آن‌ها استوار است، احتمالاً با این منتقدین برخوردی نخواهیم داشت زیرا که آن‌ها کم‌مایه‌تر از آنند که کار خود را از این سطح شروع کنند (45) و اساساً مگر یکی از خصوصیات این منتقدین آن نبود که تئوری مبارزه مسلحانه را تحریف کنند، آن را مثله و محدود نمایند تا بتوانند آن را در نظر خوانندگان و یا شنوندگان خود سطحی و غیرقابل تعمق جلوه دهند و به خواننده یا شنونده خود چنین القا کنند که اگر چیز تازه‌ای هم در این تئوری باشد همانست که از کتاب "انقلاب در انقلاب" رژی دبره رونویس شده.

ولی واقعیت آن است که تئوری مبارزه مسلحانه بر حدود 4 سال کار تئوریک شبانه‌روزی گروه رفیق مسعود استوار است. در طول این مدت با توجه به اسناد و آمار موجود و برخورد عینی و بررسی ساخت طبقاتی جامعه و مطالعه تاریخ ایران و مخصوصاً تاریخ معاصر ایران در پرتو مارکسیسم-لنینیسم انبوهی از تحلیل‌ها و نوشته‌ها به وجود آمد که جمع‌بندی آن‌ها در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" منعکس است. ولی متأسفانه اکثر این نوشتجات در بورش‌های پلیس از بین رفت (46) اما به هر حال کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" در صورتی که با دقت مورد مطالعه قرار گیرد نشان‌دهنده اهمیت کار تئوریک بی‌سابقه‌ای است که قبل از کار مسلحانه توسط رفقای بنیان‌گذار سازمان چریک‌های فدایی خلق انجام شده.

رفیق مسعود در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" می‌نویسد: در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که با تضاد نظام موجود یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود تبدیل به یک چیز پوچ و مهم‌ل می‌گردد. مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد (47).

با توجه به این رهنمود اساسی تحلیل اوضاع اقتصادی-اجتماعی جامعه نشان می‌داد که با خارج شدن روسیه پس از انقلاب اکتبر از صحنه رقابت امپریالیستی در ایران و با کودتای اسفند 1299، ایران کاملاً به اسارت امپریالیسم انگلیس درآمد و با این کودتا به قول رفیق مسعود "پایه‌های تسلط سیاسی فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد و با کودتای رضاخان، فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد... فئودالیسم در حقیقت به فئودالیسم وابسته تبدیل شد و هر جا که از این وابستگی سر باز زد بلافاصله مورد تعرض قدرت مرکزی قرار گرفت. و اگر در زمان رضا شاه می‌بینیم که با وجود بقا نظام تولیدی فئودالی هر چند گاه یکی از فئودال‌های بزرگ به دار کشیده می‌شود انعکاس همین امر است."

لنین در کتاب امپریالیسم عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری گفته بود ما شاهد به وجود آمدن کشورهای به ظاهر مستقل هستیم که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی کاملاً به کشورهای امپریالیستی وابسته‌اند. این وضعی بود که با کودتای 1299 چند سال پس از نوشته شدن این اثر به عینه در ایران تحقق می‌یافت. قدرت مرکزی نیرومند در این جا نه انعکاس قدرت اقتصادی بورژوازی بلکه منعکس‌کننده قدرت حاکمیت امپریالیسم بود. از این پس تبیین شکل حکومت صرفاً با توجه به نظام تولیدی جامعه و منبعث دانستن حاکمیت از طبقات مسلط بر تولید باعث گمراهی می‌شد و سردرگمی تحلیل‌های در مورد ماهیت دولت رضاخان مخصوصاً در آغاز کار وی از همین جا ناشی شد.

پس از برقراری کامل حاکمیت امپریالیسم و سلب حاکمیت از فئودالیسم می‌بینیم که ثبات و تزلزل قدرت دولتی در ایران عمدتاً تابع ثبات و تزلزل روابط امپریالیستی در صحنه بین‌المللی و ملی است.

ضعف قدرت دولتی در سال‌های بین 32-20 انعکاس تضعیف امپریالیسم در اثر جنگ و رقابت‌های ناشی از تغییر موازنه قوا بین امپریالیست‌ها پس از جنگ بود و بلافاصله پس از آن که امپریالیست‌ها بر ضعف‌ها و رقابت‌های خود چیره شدند قدرت دولتی در ایران تحکیم شد.

پیش از آن حاکمیت از آن فئودالیسم بود و فئودالیسم به استعمار امتیازات اقتصادی می‌داد و از منافع اقتصادی استعمار حفاظت می‌کرد. اکنون دیگر حاکمیت از آن امپریالیسم بود و امپریالیسم به فئودالیسم امتیازات اقتصادی می‌داد و از منافع اقتصادی او حفاظت می‌کرد. دیگر قدرت سیاسی از آن طبقه‌ای نبود که به علت تملک ابزار تولید مسلط جامعه در تولید نقش مسلط داشته باشد، بلکه قدرت سیاسی از حاکمیت امپریالیستی ناشی می‌شد که ریشه‌های قدرت اقتصادی نه در داخل جامعه بلکه اساساً در خارج از آن قرار داشت. قدرت سیاسی پیشاپیش قدرت اقتصادی و سرکوب سیاسی پیشاپیش تحولات اقتصادی حرکت می‌کرد و ارتش به عنوان ابزار این حاکمیت مخصوصاً اهمیتی خارق‌العاده می‌یافت.

این امر تضاد خلق با امپریالیسم را به تضاد اصلی جامعه تبدیل می کرد، حتا آن جا که فنودالیسم شیوه مسلط تولید بود از منافع اقتصادی فنودالیسم نه خود فنودال ها و دستگاه سرکوب خصوصی شان، بلکه ارتش و نیروهای نظامی که اساساً نقش ابزار حاکمیت امپریالیسم را داشتند حفاظت می نمودند. نیروی متمرکز دولت در همه جا هر گونه مخالفت با نظم موجود را در هم می کوبید و خلق به خوبی درمی یافت دیگر نه با فنودالیسم، بلکه با حاکمیت امپریالیسم روبروست.

در جریان " انقلاب سفید "، فنودالیسم " به خاک سپرده شده " و با سرکوب شدید خلق زمینه بسط نفوذ اقتصادی بورژوازی وابسته، طبقه ای که با امپریالیسم ارتباط ارگانیک دارد، فراهم شد و دیگر از آن پس امپریالیسم منحصراً، مستقیماً و به طور همه جانبه از منافع خود حفاظت می کرد و اساس قدرت بی نهایت متمرکزی که با سرکوب 15 خرداد در دست سیستم دولتی قرار گرفت. مخصوصاً همین رشد سیستم اقتصاد کمپرادوری و بوروکراتیک تا دورترین روستاهای کشور بود. قدرت بی سابقه دیکتاتوری شاه از تمایلات وی ناشی نمی شد، بلکه مستقیماً منعکس کننده آن شیوه سیاه دیکتاتوری است که حاکمیت امپریالیسم در شرایط استقرار کامل بورژوازی وابسته در سراسر اقتصاد جامعه نیازمند آن است.

رفیق جزنی در جلد دوم تاریخ سی ساله می نویسد: " فنودالیسم که در دوره مصدق به خطر افتاده بود و بخصوص در مبارزه مصدق با دربار و ارتش موقعیت خود را در خطر جدی می دید با کودتای 28 مرداد و تأمین حاکمیت سیاسی فنودالیسم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور بود نفس راحتی کشید و حرکتی را که داشت تبدیل به جنبش ضد فنودالی می شد سرکوب کرد. " (ص 55) در این جا می بینیم که رفیق جزنی در تحلیل نظام طبقاتی جامعه و تحولات آن تضاد اصلی جامعه یعنی خلق با امپریالیسم را که به هر حال مورد تأیید اوست و در صفحه 53 کتاب نبرد با دیکتاتوری با عبارت: " تضاد عمده خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است... " از آن یاد می کند، به حساب نمی آورد و حداکثر به عنوان عاملی که " به هر حال نقش دارد " آن را مورد توجه قرار می دهد. اگر کودتای 28 مرداد را از لحاظ اجتماعی به صورت تحکیم مجدد " حاکمیت سیاسی فنودالیسم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور " می باشد و سرکوبی " حرکتی " که داشت تبدیل به جنبش ضد فنودالی می شد بدانیم، نقش " تضاد عمده " که " تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است " را به حساب نیاورده ایم و یا لاقلاً آن را در حد عاملی فرعی تقلیل داده ایم.

اصولاً رفیق جزنی با وجود اذعان به این که تضاد اصلی خلق با امپریالیسم است آن را در تحلیل طبقاتی جامعه اعمال نمی کند و حرکت تضادهای داخلی جامعه را مستقل از این تضاد اصلی توضیح می دهد و یا حداکثر آن را به عنوان عامل فرعی به حساب می آورد. در صفحه 56 جلد دوم تاریخ سی ساله در مورد تحول تضادها پس از کودتای 28 مرداد می گوید: " در حقیقت هنگامی که تضاد عمده بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یک سو و فنودالیسم از سوی دیگر از رشد و تعرض بازمانده بود تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فنودالیسم جانشین آن شد. بورژوازی کمپرادور به خاطر مشارکتی که در حاکمیت سیاسی با فنودالیسم داشت همراه با رشد خود به تدریج سهم بیشتری در این حاکمیت پیدا کرد. در این میان تسلطی که امپریالیست ها بر هر دو جناح داشتند باعث شد که این تضاد از طریق رفرم به سود بورژوازی کمپرادور حل شود. " پس در این جا می بینیم که تضاد عمده دوره قبل که در این دوره از " رشد و تعرض بازمانده " عبارت است از تضاد بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یک سو و فنودالیسم از سوی دیگر و هیچ سخنی از تضاد عمده یعنی تضاد با حاکمیت امپریالیستی نیست.

مطلب دیگری که در این جا ذکر می شود " جانشین " شدن تضاد بین " بورژوازی کمپرادور و فنودالیسم " به جای تضاد قبلی که عبارت بود از تضاد بین " دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی " با " فنودالیسم ". چگونه تضاد بین نیروهای ضد خلقی می تواند " جانشین " تضاد خلق با ضد خلق شود و تحول دیالکتیکی جوامع همیشه نشان داده است که تضاد بین نیروهای ضد خلق مخصوصاً هنگام مبارزات خلق، شدت می یابد نه در هنگامی که آن ها از تعرض بازمانده اند. در غیر این موارد نیز باز هنگام حل تضادهای داخلی طبقات حاکمه، طبقه ای که می خواهد این تضاد را به طور قطعی و به نفع خود حل کند به هر حال به نحوی به نیروهای داخلی جامعه تکیه می کند و در این جا است که چون واقعیت چنان امری را نشان نمی دهد، رفیق جزنی " تسلط " امپریالیست ها را بر هر دو جناح به عنوان عاملی فرعی و به عنوان تکیه گاه بورژوازی کمپرادور برای حل قطعی تضاد به نفع خودش وارد تحلیل خود می کند (48).

رفیق جزنی که تحول تضادهای طبقات داخلی را تقریباً به طور مستقل و حداکثر با در نظر گرفتن " سلطه امپریالیسم " به عنوان یک عامل فرعی در نظر می گیرد، دیگر اصلاحات ارضی و سرکوب قهرآمیز نهضت خلق را در آستانه آن به عنوان تعرض جدید امپریالیسم برای بسط قطعی نفوذ اقتصادی طبقه ای که به نحوی ارگانیک به وی وابسته است یعنی بورژوازی وابسته و ایجاد زمینه مساعد برای رشد همه جانبه این بورژوازی وابسته نفی می کند و آن را بیش تر حاصل تلاش سیستم موجود برای بقای خویش می داند. " شرایط اقتصادی- اجتماعی حاکم مسائل و مشکلات متعددی را به وجود می آورد که عمدتاً ناشی از تضادهای فنودالیسم با سرمایه داری وابسته بود. اصلاحات ارضی و تحولات رفرمیستی دهه اخیر برای پایان دادن به این تضادها و در جهت نوکردن نظام موجود انجام گرفت. (ص 10، کتاب پیشاهنگ و توده، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می

شود).

تئوری مبارزه مسلحانه با این تحلیل از تضاد اصلی جامعه ما یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و نشان دادن این که در شرایط وجود این تضاد اصلی، صف بندی نیروها به صورتی است که خلق مستقیماً در مقابل امپریالیسم که به وسیله رژیم مزدور وی و با تکیه به ارتش امپریالیستی به برقراری نظم مشغول است، قرار می گیرد. نیروهای خلق عبارتند از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی و احیاناً بورژوازی ملی که به شدت تحت فشار بورژوازی وابسته قرار دارد. در این شرایط ماهیت مرحله انقلاب و نیروهایی که در صف خلق قرار می گیرند به این صورت از طرف رفیق مسعود جمع بندی می شود: " در حالی که تضاد اصلی جامعه تضاد خلق با امپریالیسم است، هرگونه تحولی می بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیسم". رفیق مسعود صف بندی نیروهای خلق را به این صورت جمع بندی می کند: " بورژوازی ملی به این دلیل که ماهیتاً نمی تواند در چنین مبارزه ای پیگیر باشد و به دلیل شرایط تاریخی وجودش و پیوندهایش با سرمایه خارجی در بسیج توده ها مردد و ناتوان است. دهقانان نیز به علت وضعیت تولید خویش اساساً یک طبقه را تشکیل نمی دهند و قادر به رهبری انقلاب نیستند. تنها نیرویی که باقی می ماند پرولتاریاست، اگر چه از لحاظ کمی ضعیف است اما از لحاظ کیفی و امکان تشکیل بسیار قدرتمند است. پرولتاریا به عنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی و با اتکا به تئوری بین المللی مارکسیسم- لنینیسم می تواند و باید رهبری جنبش ضدامپریالیستی را بر عهده بگیرد". (49)

پس این انقلاب در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین قرار دارد. البته نه با همان خصوصیات که در چین بود. رفیق مسعود این امر را به خوبی توضیح می دهد: " سلطه امپریالیستی مارپیچ تکاملی را طی می کند که در آن جامعه نومستعمره تکرار جامعه مستعمره است منتهی در سطحی متکامل تر". در مورد مرحله انقلاب: " بدین ترتیب می توان گفت ما سه نوع انقلاب دموکراتیک ملی داریم. انقلاب دموکراتیک جامعه مستعمره، انقلاب دموکراتیک جامعه نیمه مستعمره- نیمه فئودال و انقلاب دموکراتیک جامعه نومستعمره. انقلاب دموکراتیک ملی است چرا که با سلطه امپریالیستی روبروست و کل خلق را در بر می گیرد. هر کدام از این مراحل انقلاب یک پله به انقلاب سوسیالیستی نزدیک ترند. اما مسئله انقلاب گذشته از یک مسئله اقتصادی، یک مسئله سیاسی نیز هست که به جریان عملی انقلاب بستگی دارد. این که کی و چگونه انقلاب ادامه پیدا کند و به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد شود دقیقاً به این امر بستگی دارد که پرولتاریا و پیشاهنگانش توانسته باشند رهبری مبارزات را در دست گرفته و دهقانان و خرده بورژوازی چپ را به گرد خویش متحد کرده باشند".

رفیق جزئی برعکس این نظر، رژیم شاه را نیرویی می داند که اگر چه به هر حال وظیفه اساسی اش تأمین منافع امپریالیسم و قشرهای مختلف بورژوازی کمپرادور است که مخصوصاً پس از انقلاب سفید نوعی استقلال و قدرت مانور به دست آورد، به طوری که رژیم شاه دیگر نه آن چنان که در تئوری مبارزه مسلحانه آمده "مزدور" امپریالیسم و " سگ زنجیری" او، بلکه خود به یکی از تضادهای جامعه تبدیل می شود که از قضا دو تضاد دیگر جامعه یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و تضاد خلق با بورژوازی وابسته (50) نیز از کانال آن قابل حل است ولی در این مورد در کتاب نبرد با دیکتاتوری صفحات 31 و 30 چنین می گوید: " در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم و سرمایه داران قرار دارند. این هر سه یک جبهه ضد خلقی را تشکیل می دهند... در حالی که این سه عامل جنبه های مختلف یک پدیده اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند، در شرایط معین یکی از آن ها بر دو دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده به شمار می رود. در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است".

در این جا رفیق جزئی فراموش می کند که رژیم حکومتی هر جامعه ای ابزار حاکمیت همان جامعه و حافظ نظم به نفع آن حاکمیت می باشد و مبارزه علیه نظام طبقاتی موجود در جامعه ناگزیر از لحاظ شکل و در تحلیل نهایی به مبارزه علیه ارگان سازمان یافته حافظ نظم نیروی حاکم، یعنی دولت و نیروهای نظامی آن تبدیل می شود.

از این جا نباید چنین نتیجه گرفت که پس دو تضاد در کار است. یکی تضاد با حاکمیت امپریالیستی و دیگری تضاد با رژیم شاه و بعد چنین استدلال کرد که حل تضاد با امپریالیسم از کانال حل تضاد با دیکتاتوری شاه می گذرد، بلکه رژیم شاه را باید دست نشانده امپریالیسم و چماق وی در برابر خلق به حساب آورد نه نیروی مستقل که جای خاص خود را می گیرد. (51)

رفیق جزئی از بسط این نظر دو نتیجه می گیرد، یکی این که انقلاب ما از لحاظ استراتژیک در مرحله نبرد با دیکتاتوری شاه قرار دارد و نیروهایی که می توانند در جبهه نبرد شرکت کنند عیناً همان هایی نیستند که در مبارزه ضدامپریالیستی شرکت دارند و دیگر این که اساساً کسانی که ما را در آستانه انقلاب دموکراتیک نوین می دانند دچار چپ روی هستند. گفته های وی در این زمینه عیناً چنین است: " در این شرایط عمده ترین مسئله ای که سد راه جنبش رهایی بخش شده است دیکتاتوری شاه می باشد. نگاهی به مبارزات دهه اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته های آن ها نشان می دهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساساً ضد دیکتاتوری است" (ص 31).

" آن چه جریان های پیشرو را به سوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتاً نقش دیکتاتوری شاه بوده است" (ص 32).

" در این جا تقلید شعار جبهه دموکراتیک ویتنام جنوبی یعنی مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگ های زنجیرش می بایست تبدیل به مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش شود." (52)

" در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دموکراتیک توده ای نمی تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد... معذالک هنوز تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب، به بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی از راه مبارزه دموکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است" (ص 32) (تکیه روی کلمات از ما است).

" در این جا مبارزه برضد دیکتاتوری شاه مبارزه ای رهایی بخش است و ماهیت دموکراتیک دارد ولی دربرگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضدخلق (امپریالیست ها و هم مرتجعین داخلی متحد آن ها) نیست" (ص 34).

" کم بها دادن به مبارزه برضد دیکتاتوری و عدم درک این مبارزه و نقش استراتژیک آن برای جریان های پیشرو و طبقه کارگر به معنی عقب ماندگی از جنبش رهایی بخش و از دست دادن امکان تصاحب رهبری این جنبش در آینده است" (ص 36) (تکیه از ما است).

" در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش، ماهیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیک آن سرنگون کردن دیکتاتوری شاه است... (صفحات 39 و 38) (تکیه از ما است).

رفیق جزنی خود اعتراف دارد که " دیکتاتوری با اشکال مختلف آن، شیوه حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سرمایه داری وابسته ممکن نیست". (ص 31 نبرد با دیکتاتوری) ولی در عین حال شعار سرنگونی دیکتاتوری شاه را به عنوان " شعار استراتژیک" مرحله فعلی می پذیرد و شعار سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق را صراحتاً پیش از موقع می داند. اگر شعار استراتژیک این مرحله تحقق یافت و " دیکتاتوری شاه" سرنگون شد ولی حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته از بین نرفت، ناگزیر مطابق گفته خود رفیق جزنی " شکلی از اشکال دیگر دیکتاتوری لزوماً جای آن را خواهد گرفت (53) و چون هیچ یک از مبانی نی که دیکتاتوری شاه بر آن استوار است (54) از بین نرفته هیچ دلیلی در دست نداریم که تصور کنیم این " دیکتاتوری" ماهیتاً با دیکتاتوری شاه متفاوت باشد. در چنین صورتی چگونه می توانیم این مرحله را یک مرحله استراتژیک بدانیم؟

سرانجام رفیق جزنی در مقابل مبارزه مسلحانه در مرحله کنونی همان وظیفه ای را قرار می دهد که حزب توده در " جبهه واحد ضد دیکتاتوری"، البته از طریق مسالمت آمیز، در مقابل خود قرار می دهد. " بنابراین مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله ایست از جنبش رهایی بخش مردم که با اتکا به شعار حیات دهنده سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تأکید بر خواسته های اقتصادی مردم می کوشد نیروهای انقلابی خلق را بسیج کرده و رهبری آنان را در یک انقلاب دموکراتیک برعهده گیرد" (ص 40).

هر گاه بخواهد این مبارزه به نتیجه برسد باید مانند حزب توده بر این اعتقاد باشیم که می توان در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، دموکراسی داشته باشیم و الا این مرحله با هدف غیرقابل وصول امر پوچی از آب در می آید.

البته رفیق جزنی تا حدی به این نظر نیز نزدیک می شود و معتقد است که مبارزه مسلحانه باید مواعی را که دیکتاتوری بر سر راه جنبش خلق ایجاد کرده مرتفع سازد و به این ترتیب وقتی رفیق جزنی این انتقاد را به حزب توده وارد می کند، که " شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کمپرادور شناختی نادرست است علارغم این که به کمپرادور بودن بورژوازی و وابسته بودن سیستم اذعان دارد، معتقد است که این سیستم سرانجام به دموکراسی بورژوائی یا چیزی شبیه آن روی خواهد آورد" (ص 99 نبرد با دیکتاتوری)، به نحوی نظر خود را نیز مورد انتقاد قرار داده است.

به نظر ما بن بست فکری آن دسته از هواداران مبارزه مسلحانه که عقاید رفیق جزنی را اساس کار خود قرار داده بودند در حال حاضر از همین جا ناشی می شود. دیکتاتوری شاه از بین رفته، در حالی که مرحله جدیدی آغاز نشده و همه قرائن دال بر آنست که امپریالیسم در صورتی که بتواند دیکتاتوری بسیار سیاه تر از دیکتاتوری شاه را به خلق ما تحمیل می کند. آن گاه تعلیمات رفیق جزنی که مبارزه مسلحانه را یک تاکتیک محوری تلقی می کند و آن را " هم استراتژی هم تاکتیک" نمی بیند و این که مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله می داند برای امروز رهنمودی دربر ندارد و در عین حال تطبیق آن نظرات با شرایط کنونی میسر نیست. همان گونه که در شرایط قبلی با واقعیت انطباق نداشت.

توضیحات:

1- صرفاً یک عقب نشینی تاکتیکی نه استراتژیک هستند. کسانی که می خواهند عوام فریبانه این عقب نشینی را یک عقب نشینی استراتژیک جلوه دهند و هم چنین هستند کسانی که از سر ساده دلی این سخنان را باور می کنند، ولی جریان حوادث پس از بهمن 57 به خوبی نشان داد که این صرفاً یک عقب نشینی تاکتیکی است که لازمه ادامه عملیات جنگی امپریالیسم علیه نهضت ضدامپریالیستی خلق ما است و در حقیقت این عقب نشینی دورخیزی بود برای حمله جدید.

2- دیدیم که چگونه رضا شاه و محمدرضا شاه سعی کردند با جشن های پُر زرق و برق از فردوسی این حماسه سرای قهرمان آفرین هزاره گذشته مردممان تصویر یک شاعر مدیحه سرای درباری بسازند و او را در قابی زرین از مردم جدا کنند و امروز می بینیم که زمره است که حتا نام فردوسی را هم براندازند. البته نه آن ها توانستند و نه این ها خواهند توانست. در این جا بحث بر سر تلاش مذبحخانه امپریالیسم است.

3- و تازه این بهترین حالت نیز کم ترین امکان تحقق را دارد.

4- وقتی در کشوری دموکراسی برقرار است که دولت ضامن آزادی های دموکراتیک باشد. امروز بعضی آزادی ها در کشور ما از طرف مردم اعمال می شود، ولی دولت نه تنها در صدد حفظ آن ها نیست، بلکه شب و روز برای سلب آن ها توطئه می کند و روزی نمی شود که تجاوز تازه ای به حریم این آزادی ها که برای مردم ما به آن گرانی تمام شده دست اندازی نکند.

5- منظور ما در این جا هدف امپریالیسم است، ولی این که آیا او به برقراری اختناق قادر خواهد بود یا نه به مبارزات آینده خلق با امپریالیسم وابسته است.

6- جزوه " نقدی بر مصاحبه رفیق اشرف دهقانی " نوشته گروه " سرخه روجا " منتشره از طرف هواداران " س-چ-ف-خ-ا " در مازندران ظاهراً نویسنده به قیومیت تئوریک مرکزیت سازمان به پاسخگوئی به انتقادات رفیق اشرف از این مرکزیت پرداخته. نویسنده در میان سایر مبتذلات چنین می گوید: " باید توضیح دهیم که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته، مبارزه برای آزادی و دموکراسی اگر چه در جهت برانداختن سلطه این طبقه (و جزئی لاینفک از کل مبارزه است) است اما به معنی برانداختن طبقه بورژوازی وابسته نیست. مبارزه برای آزادی، تشکیل اتحادیه ها و احزاب سیاسی نباید حتماً از کانال سرنگونی بورژوازی بگذرد، چه بسا سال ها حاکمیت بورژوازی وابسته برقرار باشد و ما مثلاً مبارزات کارگران را برای 40 ساعت کار در هفته و یا آزادی اتحادیه های کارگری هدایت کنیم" (صفحات 22 و 23). این نشان می دهد که مرکزیت سازمان تا آن حد به اپورتونیسیم غرق شده است که دیگر به هیچ اصلی پایبند نیست و صرفاً کافی است کسی به حمایت از وی برخیزد تا با خرسندی، آن حمایت را پذیرا شود. آیا غیر از حزب توده، که حتا به این فکر بود که از شاه هم یک دموکرات بسازد، کس دیگری ممکن است این تصور را داشته باشد که با وجود حاکمیت بورژوازی وابسته نیز می توان دموکراسی داشت؟ آیا نویسنده دغلكار این جزوه یک توده ای کار کشته نیست که به شیوه معمول این حزب و برای ایجاد سردرگمی هر چه بیش تر در میان هواداران و تقویت هر چه بیش تر هم کیشان خویش در درون سازمان، خود را هوادار سازمان جا زده و باز هم به شیوه یک توده ای برای رد کم کردن دشنامی هم نثار " کمیته مرکزی " کرده است؟

7- این اصطلاحی است که اپورتونیست ها به جای " مبارزه مسلحانه " می گذارند. این ها تحریف تئوری مبارزه مسلحانه را از تحریف نام آن آغاز می کنند. خواهیم دید که تقلیل مبارزه مسلحانه تا حد " مشی چریکی " کاری است که اپورتونیست ها کرده اند تا بتوانند از لحاظ تئوریک در موضع نیرومندی قرار داشته باشند.

8- یعنی همواره باید به شیوه هایی مبارزه کنیم که توده ها از پیش با آن آشنا هستند. پس مشی توده ای یکی از خصائل اش دنباله روی از توده هاست. اگر پیشاهنگ وظیفه اش این نباشد که اشکال جدید مبارزه را در دسترس توده ها قرار دهد و آن ها را برای آن آماده کند، پس وظیفه پیشاهنگی چه می شود؟

9- گروه " یاران حیدر عمواعلی " که ظاهراً مقلد و هوادار " سازمان پیکار " است و در بند 4 از موضع مشترک " هفتگانه ای که حاضر است بپذیرد " موضع گیری بر روی مشی چریکی " می باشد، پس از اعتراف صادقانه به این که " ما به سهم خود اعتراف داریم با توجه به این که بارها و بارها در نشریات گروه ضرورت مبارزه مسلحانه و تسلیح نظامی- سیاسی توده ها را تبلیغ کردیم، ولی خود به طور عمده در راه این شعار گام برنداشتیم " با شرمندگی سعی می کند گناه این تقصیر خود را به گردن نقائص اعلامیه " پیش به سوی تشکیل هسته های مسلح " و این که " سازمان پیکار " خود در صدد تحقق مفاد این اعلامیه برنیامده بیاندارد.

10- البته توده ها این بار شوخی زیرکانه ای با این هواداران دنباله رو خود کردند به این ترتیب که در حالی که این " پیشاهنگان " به سوی صندوق های رأی روانه بودند به کناری ایستادند و هم به این ها و هم به بورژوازی وابسته که در مجلس خیرگان دام بزرگی برای نهضت خلق گسترده بود خندیدند و از قضا این را هم لنین پیش

بینی کرده بود و این قدر اشتباه برای یک " لنینیست معتقد به مشی توده ای" مسئله ای نیست، مهم اینست که از اشتباهات درسی گرفته شود. این اشتباه اپورتونیست های ما درس خوبی به توده های هوادار داد. اگر اپورتونیسم از اشتباه خود درس نمی گیرد، انقلاب از اشتباه آن ها درس های فراوانی می آموزد. " یاران حیدر عموواغلی" نیز همواره می توانند چیزی یا کسی را پیدا کنند که گناه اشتباهات خود را به گردن آن ها بیاندازند.

11- " بیا سوت ده دلان گرد هم آئیم".

12- در بیانیه اعلام موضع انشعاب، که به خط منشعبین از چریک های فدایی خلق و قلم کمیته مرکزی نگاشته شده، این انشعاب نتیجه طبیعی انحراف تئوری مبارزه مسلحانه از خط مشی مارکسیستی- لنینیستی قلمداد می شود و حزب توده پس از این انشعاب بسیار به خود بالید و خواست چنین جلوه دهد که تکامل فکری و منطقی فدائیان آن ها را سرانجام به صحت راه حزب توده معتقد می کند و این ادعاها را در حالی می کند که خود مطمئن است تزلزل و ناستواری این عناصر آن ها را به دامن حزب توده افکنده است و اساساً این حزب می تواند برای خود عمری طولانی پیش بینی کند زیرا همواره عناصر ناستوار نهضت که از جریان های سالم دفع می شوند راه این منجلاب را در پیش خواهند گرفت. " آری این خاصیت مرداب است".

13 و 14- این مقاله در مرداد 58 نوشته شده بود ولی به علل شرایط پس از 28 مرداد انتشار آن به تعویق افتاد.

15- در مورد استادان دانشگاه ها، پزشکان، وکلای دادگستری... مسئله رقابت مطرح نیست. اما به دلیل امتیازاتی که در جامعه دارند معمولاً همان روش را در پیش می گیرند که سرمایه داران متوسط در پیش می گیرند... و به همین جهت در بررسی جامعه، آن ها نیز جزء بورژوازی متوسط قرار می گیرند... " آن ها دلشان می خواهد سهم بیش تری از این غارت ببرند. آن ها تمایل دارند در صورت پیشنهاد شرایط مساعد برای رشد شان حتی با امپریالیست ها شریک شوند و سرمایه خود را با آن ها قاطی کنند." (ص 12 نشریه کارگری شماره 2 پیکار کارگری در باره جمهوری دموکراتیک خلق).

" بخشی از این بورژوازی متوسط که در رابطه با امپریالیست ها و رژیم قرار گرفته است در این تقسیم بندی حاضر جزء این بورژوازی به حساب نمی آید." (همان جا زیرنویس 2 صفحه 12).

از این نحوه تحلیل تعجب نکنید. این نحوه تحلیل مارکسیستی- لنینیستی نیست که ماهیت طبقاتی افراد را در رابطه آن ها با ابزار تولید و روابط تولیدی و مبادله ای و توزیع حاصل تولید تعیین می کند. این تحلیل " مارکسیست- لنینیستی معتقد به مشی توده ای" است که عجالتاً مشخص نمی کند با چه معیاری مشغول طبقه بندی جامعه است و مثلاً وقتی می گوید " لیبرال" دیگر از دموکرات و رادیکال اش سخنی نمی گوید و یا وقتی می گوید " متوسط" دیگر لزومی نمی بیند آن دو حد دیگری را که این بورژوازی متوسط آن بوده مشخص کند. آیا " رقابت" یکی از عوامل طبقه بندی جامعه است که در مورد استادان دانشگاه وجود ندارد؟

16 این ها در واقع حاصل مسخ و تجزیه جریان مبارزه مسلحانه هستند و نه تکامل آن. مبارزه مسلحانه در وجود دلاورانی تکامل می یابد که هم اکنون جان برکف و با ایمانی راسخ در مقابل امپریالیسم ایستاده اند و فریب کسانی را نمی خورند که می خواهند به آن ها بگویند این دولت بورژوازی لیبرال است و آن یکی خرده بورژوازی " سنت گرای واپس نگر".

17- برای این که دامنه این دکماتیسم در سال 48 خوب حس شود، ارائه چند نمونه لازم است. شماره اول نشریه کمونیست می نوشت: " ما متوجه شده ایم که راه کوبا غلط بوده و راه چین درست است" (نقل به معنی) و گروه از آن ها می پرسید: چگونه راه کوبا غلط بوده، مگر برای مارکسیسم معیار صحت جز در عمل چیز دیگری است و آیا انقلاب کوبا به پیروزی نیانجامیده و آن چه در عمل به نتیجه رسیده، چگونه می تواند غلط باشد؟ گروه به آن ها می گفت همان قدر که قضاوت شما در باره غلط بودن تجربه کوبا اشتباه و دکماتیسم است، همان قدر هم قضاوتتان در مورد درست بودن راه چین ناقص است. قضاوت شما در مورد غلط بودن راه کوبا، شما را از درس آموختن از تجربه کوبا باز می دارد و این با توصیه لنین که مطالعه تجربه مبارزاتی همه خلق ها را به کمونیست ها توصیه می کرد، مغایرت دارد و قضاوت شما در مورد درست بودن راه چین، شما را به الگو برداری از تجربه چین و آثار مائو می کشاند و این هر دو برای یک سازمان کمونیستی اشتباهی جبران ناپذیر است که در نهایت آن را به بی عملی می کشاند.

گروه دیگری که تازه از تب اشتیاق و شیفتگی بیش از حد به انقلاب کوبا نجات یافته بود، ناگهان مدافع آتشین " اندیشه مائوتسه دون" از کار درآمده بود و اعلام می کرد که چه گوارا یکی از بزرگ ترین خائنین به پرولتاریا جهان است و از اندیشه مائوتسه دون سپاس گذاری می کرد که گروه را از پیمودن این راه خائنه بازداشته است.

گروه به این ها می گفت که مارکسیسم را چنان نخوانید که به چنین نتایج وحشتناکی منجر گردد و توجه آن ها را به زندگی واقعی خارج از کتاب ها فرا می خواند. به این ها می گفت: ببینید مبارزات قهرمانانه چه گوارا چه شور و هیجانی در میان خلق های جهان برانگیخته و چه لرزه ای براندام امپریالیسم افکنده است.

18- مارکسیسم علنی نی که در آن زمان اجازه انتشار داشت عبارت بود از تروتسکیسم و رویونیسمی که توسط پس مانده های حزب توده و انشعابات گذشته آن در پاره ای از نشریات چاپ می شد و گاه با ترجمه آثار صرفاً تئوریک پلخانی چاشنی می خورد. رویونیسم آن چنان دشمنان قسم خورده کمونیسم را به شغف آورده بود که همه یکسره رویونیست شده بودند، زیرا می دانستند که به این صورت بهتر می توان بر کمونیسم اصل تاخت و مخصوصاً یکی از نویسندگانی که به مناسبت مداخله شوروی در چکسلواکی فرصتی به دست آورده بود تا به کمونیسم اصل بتازد، مفصل مورد پاسخگویی گروه قرار گرفت.

19 در نوشتن " مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" ترجمه هر دوی این آثار مورد مراجعه رفیق مسعود قرار گرفت. اساساً یکی از دروغ هایی که اپورتونیست ها در مورد بنیانگذاران " س. ج. ف. خ. ا." عنوان می کنند این است که دانش تئوریک آن ها کم بوده و به علت در دست نداشتن آثار مارکسیستی، اطلاعات شان از

مارکسیسم بسیار سطحی بوده. این ها برای آن که خوانندگان شان را به صحت گفتارشان متقاعد کنند به جوانی این انقلابیون و جلوگیری پلیس از انتشار آثار مارکسیستی اشاره می کنند.

ولی واقعیت آن است که گروه تقریباً کلیه آثار مارکس، انگلس، لنین و مائو را به زبان های انگلیسی و فرانسه در اختیار داشت و اکثر بانیان سازمان چریک های فدایی خلق ایران همان طور که امروز بر همه آشکار است حداقل به یک زبان خارجی تسلط داشتند و بسیاری از این آثار توسط خود آن ها ترجمه و برای استفاده درون گروهی تکثیر شد که فقط پاره ای از آن ها از یورش های پلیس جان به در برد و امروز در دسترس است. همین طور است آثار تئوریک نوشته خود این پیشگامان. اعضای گروه در سه سال اول کار خود، دهها جزوه در موارد مختلف تئوریک، سازمانی، مبارزاتی و تحلیلی شرایط عینی کشور نوشتند که اکثر آن ها در حملات پلیس از بین رفت. در مورد جوانی آن ها نیز کافی است بگوئیم که انگلس وقتی کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" را می نوشت، فقط 24 سال داشت.

20- البته تجربه منفی بسیار غنی از مبارزات این سال ها به جای مانده که هر سازمان مبارزاتی جدی باید حتماً آن ها را مطالعه کند.

21- اصولاً این خصلت در تمام آثار رفیق جزنی، در ارتباط با مبارزه مسلحانه، دیده می شود که گرچه نویسنده دقیقاً نظری را بیان می کند که با نظر ابراز شده در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" تفاوت اساسی دارد، هیچ گونه اشاره صریحی به وجود این اختلاف نمی کند. رفیق جزنی حتا در مورد شرایط عینی انقلاب که مشخصاً به انتقاد از نظر رفیق مسعود می پردازد، اشاره ای به شخص وی نمی کند.

این طرز برخورد رفیق جزنی با نظرات رفیق مسعود درباره تئوری مبارزه مسلحانه، وقتی با برخورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه توأم شد، موجب رشد جریان ناسالمی گشت که تا حد زیادی مسئول بحران ایدئولوژیک امروز سازمان است. اگر رفیق جزنی صراحتاً ابراز می کرد که نظرات او در مقابل نظرات تئوری مبارزه مسلحانه قرار دارد و اگر هواداران این تئوری در همان آغاز انتشار عقاید رفیق جزنی، آن را از دیدگاه خود مورد انتقاد قرار می دادند، جریان مبارزه ایدئولوژیک سالمی به وجود می آمد که در نهایت امر موجب تحکیم و تقویت میانی ایدئولوژیک سازمان می شد. در حالی که اکنون موجب پیدایش جریان ناسالمی شده است که تا همین جا نیز زبان بزرگی به سازمان و به طور کلی به نهضت انقلابی ما زده است.

22- در کتاب "حزب طبقه کارگر در ایران" در مورد تاریخ حزب توده، رفیق جزنی از نظر تاریخی این حزب را دنباله حزب کمونیست ایران می داند و چنین می گوید: "... در سال 1921 (1300 شمسی) حزب کمونیست ایران اعلام موجودیت کرد. این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد و به سرعت رشد یافت و با گسترش جنبش توده ای، طبقه کارگر رهبری این جنبش را به دست گرفت. نوسان هایی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سرگذراند و مخفی شد..."

به نظر می رسد در این جا اشتباهی صورت گرفته باشد، زیرا حزب توده نه از لحاظ ایدئولوژیک نه از لحاظ سازمانی و نه از لحاظ برنامه مبارزاتی هیچگونه ارتباطی با حزب کمونیست ایران نداشته و خود حزب نیز مدعی آن نیست. تصور این که اشتباهی رخ داده مخصوصاً از این جا تقویت می شود که کیانوری نظیر همین جمله را از نشریه "19 بهمن" به این صورت نقل می کند: "در سال بیست، حزب توده با یک برنامه دموکراتیک کار خود را آغاز کرد. این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد، به سرعت رشد یافت و با گسترش جنبش توده ای، طبقه کارگر رهبری این جنبش را به دست گرفت. نوسان هایی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سر گذراند و مخفی شد..." (پیام به چریک های فدایی خلق - صفحه 32- کیانوری).

23- به بیان دقیق این استنتاج منطقی، انعکاس این واقعیت بود که آن ها نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی امکان ایجاد یک جریان اصیل کمونیستی را نداشتند.

24- البته این درست است که پاره ای از کادرهای رهبری سازمان انقلابی در اسارت دشمن درست به همان شکل خفت باری رفتار کردند که اسلاف شان بهرامی ها و بزدی ها پانزده سال قبل رفتار کرده بودند، ولی این را هم باید گفت که در میان کادرهایی که این سازمان به داخل کشور فرستاد مبارزینی نیز بودند که صمیمانه برای پیشبرد انقلاب ایران مبارزه کردند و در اسارت پلیس نیز رفتار افتخارآمیزی در پیش گرفتند. باید حساب این کادرها را از آن رهبران و به نظر ما تا حدودی حتا حساب سازمان در شکل اولیه اش با وضع رسوای امروزی اش را از هم تفکیک کرد.

25- "سازمان پیکار" باید این خطا را با بزرگواری خود ببخشد. بیان این واقعیت از سر "خودمحمور بینی" نیست، بلکه صرفاً از واقع بینی است. این واقعیتی است که امروز نام فدایی برای توده ها یادآور کمونیست اصیل است و این امر که برای خلق ما واقعاً خیلی گران و حتا گران تر از آن چه اپورتونیست ها در نقش دایه های دلسوزتر از مادر با ندیه و زاری بیان می کنند، تمام شده است. خلق، عزیزترین فرزندان خود را در مسیر این راه گذارده ولی به هر حال به موفقیت بزرگی نیز دست یافته. عجین شدن نام فدایی با کمونیسم، کار دشمنان خلق را که امروز می خواهند زیر پوشش مبارزه با کمونیسم جنبش خلق را سرکوب کنند و تبلیغات خود را بر این محور قرار می دهند بسیار دشوار کرده است. اگر نام فدایی نبود شاید امروز توده های مردم به راحتی اهانت به کمونیسم را تحمل می کردند، آن هم با وجود سابقه خفت باری که حزب توده برجای گذاشته بود و گناه آن را ناآگاهی مردم و تبلیغات دشمن در نظر مردم به گردن کمونیسم انداخته بود.

کمونیست های ما اگر بخواهند در مسیر جدی انقلاب گام بردارند باید این واقعیت را بپذیرند و آن را در عمل به حساب آورند. ذکر این واقعیت دلیل "خودمحمور بینی" نیست، بلکه انکار آن از طرف گروه های کوچکی که در مبارزه شرکت چندانی نداشتند و برای توده های مردم شناخته شده نیستند، دلیل "خودمحمور بینی" است.

26- و کیست که نداند در آن زمان مبارزه مرگ و زندگی در جریان بود و این نیروها در خارج از گود مبارزه و حتا در خارج از کشور مشغول نیشخند و تجهیز تئوریک خود بودند و واقعاً با موقع شناسی و فرصت طلبی قابل تحسینی!! بلافاصله پس از قیام بهمن آن ها را در میدان مبارزه نه در خارج کشور بلکه در سراسر کشور پراکنده دیدیم که با هزاران دلیل به تئوری مبارزه مسلحانه می تاختند و در این زمینه نوشته هایی را که پیش از آن در

خارج چاپ کرده بودند و به علت " موقعیت خاص مبارزاتی" انتشار آن‌ها در داخل کشور میسر نبوده، تجدید چاپ کردند و با این سلاح تئوریک و آن سابقه مبارزاتی در صدد برآمدند که ثابت کنند که به هر حال در آن زمان هم امکان کار سیاسی- تشکیلاتی آرام و بدون تلفات لاف‌آقل زیاد بوده است.

27- صرف نظر از عیب اول یعنی " دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران" که مسلماً از لنین اخذ شده و لزومی هم به تطبیق آن در شرایط ما نبوده، عیب دیگر " پایه طبقاتی- اجتماعی انقلاب و تأثیر تجربه کوبا" و مخصوصاً این عیب اخیر بسیار جالب توجه است. پایگاه اجتماعی انقلاب که باید موجب تصحیح مشی مبارزه شود و تجربه انقلابات دیگران که قاعداً باید باعث غنای تئوریک جنبش‌های سایر ملل و از جمله جنبش ملت ما باشد (و به نظر ما به بهترین نحو انقلاب کوبا باعث غنای تئوریک انقلاب ایران شد همان طور که انقلاب چین تأثیر شگرفی بر آن نهاد) به سادگی به عنوان دو عیب و میکروب مولد بیماری چپ روی در کنار "بیماری طفولیت" می آید بدون آن که نویسنده به صحت این گفته‌های خود شک نماید و نیازی به آن ببیند که روشن کند که بین این دو عیب و آن عیب اول چه ارتباطی وجود دارد و اگر ضامن صحت عیب اول لنین است، ضامن صحت این دو عیب اخیر کیست و چه کسی مسئولیت اثبات این دو امر را به عهده دارد که تجربه کوبا انقلاب ایران را به مسیر انحرافی " مشی چریکی" کشاند.

28- مراقب باشید تا این جا انتقادی نکرده است که پیش از آن " کمیته مرکزی" نکرده باشد. از این پس هم مطلب را دنبال کنید خواهید دید حرف تازه ای به زبان نمی آورد.

29- یکی از بارزترین خصوصیات همه اپورتونیست‌های ما آن است که این اپورتونیست‌ها در سخن و به ظاهر ارادتی خاص به لنین می‌ورزند و چنان جلوه می‌دهند که مخصوصاً به کتاب " چه باید کرد؟" چون انجیل نگاه می‌کنند و به حق هر یک از آن‌ها نیز که به جنگ با " مشی چریکی" برخاسته در میان اوراق این کتاب سنگر گرفته است و تقریباً تمام استدلال‌های خود را با جمله ای از این کتاب تطبیق داده و یا بهتر بگوئیم جملات این کتاب را در قالب استدلال‌های خود جا زده، ولی بین این اپورتونیست‌ها و لنین فرق بزرگی هست. لنین در انقلابی‌ترین سازمان پرولتاریای زمان خود، انقلابی‌ترین خط مشی مبارزاتی زمان خود را ارائه می‌کرد و با انقلابی‌ترین شیوه ممکن در آن زمان همراه سازمان خود در میدان مبارزه فعالیت می‌کرد و بر اساس واقعیات زنده و مشکلاتی که در جریان مبارزه پیش می‌آمد سازمان، خط مشی و عمل انقلابی خود را مدام تکامل می‌بخشید و با توجه به این تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی بود که به انتقاد از نظرات سایر افرادی می‌پرداخت که در داخل جنبش کارگری و یا در خارج از آن و در متن انقلاب روس فعال بودند. ولی اپورتونیست‌های ما از تمام تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی فقط کتاب " چه باید کرد؟" را در دست دارند و خود همان طور که در این جا صادقانه اعتراف شده است هیچ گونه برنامه سازمانی و مبارزاتی نمی‌دارند و درگیر هیچ عملی نیستند. آیا اگر لنین بود به این‌ها اجازه می‌داد در باره خط مشی مبارزه سخن بگویند؟

30- مسلماً " این احکام اصولی و " خطوط عام" از مارکسیسم- لنینیسم اخذ می‌شود ولی چه کسی باید قضاوت کند که آن چه اخذ می‌شود عام است یا خاص؟ لابد خود اپورتونیست‌ها! این‌ها متخصص تشخیص عام از خاص هستند این‌ها می‌فهمند که مثلاً گفته لنین در این مورد که " در هر صورت" بهترین شکل حفظ سازمان رعایت اصول مخفی کاری است یک اصل عام است نه توصیه ویژه حزب بلشویک روس در دوران خاصی از زندگی حزب. لذا این‌ها خوب می‌فهمند که با توجه به عمومیت این اصل سخن چریک‌های فدائی داتر بر این که امروز در شرایط ایران سال 49) دیگر نمی‌توان با صرف رعایت اصول پنهان کاری به بقای سازمان امیدوار بود یک عدول از اصل است. در بین فقهای اسلام بحثی شبیه این بحث وجود دارد در خصوص تشخیص آیات محکم و متشابه قرآن و هر فقهی مطابق تمایلات عملی طبقه ای که به آن وابسته است آیاتی را محکم و آیات دیگر را متشابه می‌داند، اپورتونیست‌های ما نیز بر حسب تمایلات عملی خود اصولی را از مارکسیسم- لنینیسم عام می‌شمارند و اصول دیگری را خاص و مخصوصاً " در مورد مطالبی که در " چه باید کرد؟" آمده هر مطلبی را به یک اصل عام غیر قابل تردید تبدیل می‌کنند و آن گاه است که می‌توانند به راحتی به جنگ تئوری مبارزه مسلحانه بیایند که قصد دارد با توجه به واقعیات موجود و با اتکاء به روش مارکسیستی- لنینیستی مشکلات عملی و مشخص انقلاب ما را حل کند ولی آیا عام‌ترین اصلی که در تعلیمات لنین پیرامون خط مشی مبارزه آمده این نیست که لنین می‌گوید: "... مارکسیسم بدون فید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است، بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفیای ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی شرایط زندگی و غیره اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده می‌شوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پایین تر اهمیت قرار دارند تغییر می‌یابند هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است." (صفحه 7- جنگ پارتیزانی).

و آیا همین عام‌ترین اصل در مورد خط مشی مبارزاتی نشان نمی‌دهد که صرفاً " در پرتو احکام اصولی و خطوط عام" نمی‌توان " نظرات موجود در گروه‌های انقلابی ایران" را نقادی کرد.

کسی که خود راه مبارزه را نمی‌داند و به طریق اولی در راه مبارزه گام نمی‌زند چه حقی دارد درباره صحت و سقم پویندگان راه مبارزه سخن بگوید. ما در این جا این نقل قول نسبتاً طولانی را به این دلیل آوردیم که طبیعت انتقاد اپورتونیست‌ها را از تئوری مبارزه مسلحانه به خوبی آشکار می‌ساخت، ولی شاید از این پس دیگر با آن برخورد نکنیم زیرا خود اعتراف می‌کنند که راهی برای مبارزه ارائه نمی‌کنند و ما را با این گونه افراد کاری نیست. آن‌ها می‌توانند چون پروفیسورها و آکادمیسین‌های روس هر چه می‌خواهند در کلاسهای مارکسیسم تحقیق کنند و هر یک از جملات این آثار را که خواستند از دیگری با اهمیت تر و عام تر جلوه دهند. تنها کاری که برای ما باقی می‌ماند افشای این هاست که خود را مبارز هم جا می‌زنند.

31- اپورتونیست‌ها از این که ما از " بن بست" و " بحران" در تئوری و عمل سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران سخن می‌گوئیم بی‌جهت خوشحالی نکنند. این " بن بست" و این " بحران" نه دلیل صحت ادعاهای آن‌ها، بلکه نتیجه نفوذ اپورتونیسم در داخل سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران است. این " بن بست" و این " بحران" نه به علت تطبیق دقیق عمل با تئوری مبارزه مسلحانه، بلکه به علت عدول از آن به وجود آمده و با بازگشت به آن مرتفع خواهد شد. البته اپورتونیست‌ها می‌توانند به خود بیالند که آن‌ها نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی دچار " بن بست" یا " بحران" نشده‌اند و امروز هم می‌توانند به راحتی آن سخنانی را بگویند که

9 سال پیش می گفتند و همان روش را در پیش بگیرند که 9 سال قبل در پیش گرفته بودند. بلی اپورتونیست ها بسیار خوشبختند، در گورستان تا کنون شنیده نشده که صوتی از طرف مَرَدگان صورت گرفته باشد.

32- البته کسانی هستند که انتقاداتی بیش از این به نظرات رفیق جزئی دارند، ولی باز هم خود را پشت او پنهان می کنند و برای ارباب مخالفین این جا و آن جا از او نقل قول می کنند. از این جمله اند: نویسنده یا نویسندگان جزوه " پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" که نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پروسه قبول دارند و نه عقاید رفیق جزئی که در مورد مبارزه با دیکتاتوری شاه به عنوان یک مرحله استراتژیک، نه درک او را از پیشاهنگ و نه تشریح او را از وضعیت انقلابی و شرایط انقلاب. چنین کسانی از قول سازمانی چیز می نویسند که به قول خودشان از آذر سال 56 به بعد نظرات رفیق جزئی را به عنوان تئوری راهنمای عمل خویش برگزیده است و آزرده می شوند از رفیق اشرف که آن ها را به بی پررسی متهم می کند.

33- این مقاله قبل از 28 مرداد 58 نوشته شده است.

34- شاه با تیرباران رفقای کبیر و قهرمان ما (تره گل، کتیرایی، طاهر زاده، کریمی و مدنی) در آستانه جشن های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی در عمل نشان داد که چه زود فهمیده است که گور رژیم شاهنشاهی را همین مبارزین مسلح پیشاهنگ می کنند و امروز اپورتونیست ها در " سازمان پیکار" درباره این مبارزه مسلحانه که بدون آن مسلماً رژیم شاه بحران اقتصادی سال های 55 به بعد را شاید حتا سهل تر از بحران اقتصادی سال های 39-42 از سر می گذارند، به این صورت به ریشخند می گیرند: " اگر در طی 7-8 سال حاکمیت مشی چریکی این مشی نتوانست نقشی در تشکل، بسیج و تجهیز توده ها ایفا نماید، برعکس شدت یافتن تضادهای زیربنایی جامعه تعادل و ثبات نظام ضدخلفی و گندیده سرمایه داری وابسته را به هم ریخته و بحران و بن بست ناشی از آن موج مبارزات خود به خودی را به سمت نابودی نظام حاکم به جریان انداخت" (ص 1 جزوه مختصری از وضعیت سیاسی جامعه جنبش خلق و تاکتیک کمونیستها - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر). برای این که متوجه باشیم که در این مورد نیز "سازمان پیکار" سخنی سواک اپورتونیست های "کمیته مرکزی" نمی گوید به این جمله از اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب توجه کنید: "رشد تناقضات طبقاتی گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر در بهار سال 55، نازایی تئوریک و ناتوانی عملی این جریان را به رفقای که شخصاً در جریان این اعتصابات قرار داشتند آشکارتر ساخت." (اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب).

لنین جنبش های خودبخودی سال های 90 قرن گذشته را نسبت به جنبش های خودبخودی قبل از آن در سال های 50 "آگاهانه" می داند و با این اظهار نظر خود تمام مبارزاتی که در این میان توسط روشنفکران روس صورت گرفته، در اعتلای محتوای این مبارزات خودبخودی به حساب می آورد ولی اپورتونیست های ما با استناد به وسیع ترین و عمیق ترین و شاید آگاهانه ترین مبارزات خودبخودی بعد از جنگ جهانی دوم در کشوری، نفی تأثیر مبارزات قبلی را نتیجه می گیرند. این ها تحلیل اوضاع را به این صورت از لنین می آموزند آیا این توده هایی که نهضت خودبخودی آنها را به خیابان ها کشاند از همان آغاز تصویر مبارزین مسلح نه سال گذشته را در دست نداشتند؟ آیا به شیوه آنها جانبازی نمی کردند و مبلغینی که آنها را بسیج می کردند در تمام سخنان خود از آن مبارزات یاد نمی کردند و هدف ها و جانبازی های آنها را تشریح نمی نمودند؟ آیا شاه همیشه نمی گفت که بزرگ ترین خطر برای او مبارزین مسلح اند و آیا تا همین جا که اسرار پشت پرده فاش شده نشان نمی دهند که بزرگ ترین گرفتاری رژیم شاه سرکوب مبارزه مسلحانه بود و منشاء بسیاری از بحران های دستگاه دولتی وجود همین مبارزه بوده است؟ اپورتونیست ها آیا با اثبات این که مبارزه مسلحانه هیچ نقشی در کیفیت جنبش های خودبخودی کنونی نداشته اند، آیا با حکام کنونی که می خواهند نقش هر نیرویی جز خود را نفی کنند، عملاً همکاری نمی کنند؟ اپورتونیست ها اگر واقعاً خود را کمونیست می دانند چرا نقشی را که کمونیست ها در مبارزه با رژیم شاه داشتند به خوبی نمی شناسند و برای مردم توضیح نمی دهند، نفی کلی این نقش به نفع چه کسی است؟ جز حاکمیت موجود؟

35- مراقب باشید که مبادا این اپورتونیست ها انتقادی بیش از اسلافشان در "کمیته مرکزی" کرده باشند. در این عبارات نیز جستجو کنید ببینید چیز تازه ای می یابید؟ "این مشی در مقابل قوانین مبارزه طبقاتی قرار گرفته و نقش روشنفکران و نقش توده ها را در جریان مبارزه طبقاتی و انقلاب مخدوش و وارونه می نماید. از پروسه عینی تکامل دیالکتیکی مبارزه طبقاتی چهید و می خواهد تمایلات خاصی را بر روند عینی مبارزه اجتماعی تحمیل نماید. این مشی هرچند در پوشش مارکسیستی و از جانب این یا آن نیروی مارکسیست - لنینیست مورد توجه قرار گرفته باشد، از آنجا که به توده ها و مبارزات آنها بهایی نمی دهد و سعی در تحمیل مبارزه عده ای روشنفکر جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده ها دارد، از آنجا که عملاً به رد و نفی کار سیاسی و توده ای در میان پرولتاریا و عدم ارتقاء تشکل و هدایت مبارزه آنان می انجامد و با جانشین ساختن سازمان روشنفکری جدا از توده به جای سازمان و حزب پرولتاری، پرولتاریا را از داشتن حزب سیاسی مستقل خود محروم کرده و هژمونی این طبقه را در انقلاب دموکراتیک تأمین نمی نماید یک مشی انحرافی و غیرپرولتاری است." (همان جا - صفحات 11 و 12).

36- " توده ای" همیشه واقع بین است و بر خلاف اپورتونیست های "جوان" می داند که بلاخره یک روز باید حساب لاف و گزاف بیهوده را پس داد، لذا به عکس آنچه بعداً در نوشته "سازمان پیکار" می بینید در این جا نویسنده قلم خود را مهار می کند و با قید "در صورت امکان" همه فعالیت ها را مشروط می نماید و این محکم کاری دوراندیشانه ای است. اپورتونیست های "پیکار" گویا هنوز "جوان" (این اصطلاحی است که در مورد بنیان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران عموماً به کار می برند و قصدشان نشان دادن بی اطلاعی آن ها از مارکسیسم - لنینیسم است) هستند و خودبخود "جویای نام" لذا کسر شأن آن هاست که با این گونه عبارات محافظه کارانه اقدامات وسیع "سیاسی - تشکیلاتی" خود را مقید کنند.

37- کلمه "انقلابی" در این دو نقطه و در بسیاری از نوشته های "سازمان پیکار" به صورت حشوی زائد تکرار می شود. منظور نویسنده در هر مورد روشن نیست ولی احتمالاً این کلمه به درد پلمیک های بعدی می خورد که تمام لنگی های کار به آن نسبت داده شود. مثلاً در قطعه قبل در اصطلاح "حزب طراز نوین و انقلابی" کلمه "انقلابی" زائد است ولی شاید روزی به کار آید.

38- منظور از منتقدین کنونی همان هایی هستند که رفیق اشرف در مصاحبه خود با عبارت "این دیرآمدگان" از

آن‌ها یاد کرده است. این‌ها پس از انتقاد " کمیته مرکزی " به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه برخاسته اند و همان طور که در مقدمه این قسمت توضیح دادیم آثار خود را در هر تاریخی که به وجود آورده باشند، اساساً در جریان اوج مبارزات اخیر به بازار داده اند.

39- اگر رد این مشی دیگر ارزش تئوریک ندارد گویا ثابت زمان ورود اپورتونیست های گوناگون و در عین حال هم رنگ به میدان مبارزات اخیر مردم ایران در تاریخ ارزش دارد، زیرا همه این اپورتونیست ها و از جمله نویسنده جزوه " تئوری پیشاهنگ " با نقدی از همین تئوری وارد صحنه می شوند. تئوری مبارزه مسلحانه برای این پهلوانان حکم رخت کنی را پیدا کرده.

ولی ایشان فاضل تر از آنند که با این گونه عبارات از کار وی یاد شود. وی قادر است جملاتی بگوید که عمق معنای آن را در نمی یابد: " نسل جدید چپ همیشه با بینش خاص به این مسائل اندیشیده، چرا که این مسائل در کنار هم برای این نسل مطرح شده بودند و این نسل در واقع به نوعی خاص به این مسائل شرطی شده بود " (همان جا ص 10). به هر حال گویا این جمله را باید نزد روانپزشک برده و کاش هنگامی که ما این کار می کنیم نویسنده جزوه نیز همراهان باشد تا در مورد بیماری او نیز با روانپزشک مشورتی کنیم. به نظر ما نویسنده " تئوری پیشاهنگ " از این بیماری روانی رنج می برد که خود را علامه دهر می داند و حال آن که در واقع چنین نیست.

40 شاید این " محدود " کردن کار در واقع نه از آن لحاظ باشد که به هر حال نویسنده " پیشاهنگ " این قسمت از تئوری را واجد " ارزش " دوباره رد کردن دیده، بلکه ما احتمال می دهیم که تقسیم کاری در بین است. اگر چنین است، شگرد بسیار خوبی است. در هر جزوه یک قسمت از تئوری مبارزه مسلحانه را رد می کنیم. این پوشش خوبی است بر همان شگردی که اپورتونیست های دیگر با وضوح آن را انجام می دهند. یعنی مثله کردن تئوری مبارزه مسلحانه و بعد رد کردن قسمت های جداگانه آن بدون ارتباط با سایر قسمت ها.

41- از تمام قرائن پیداست که این اعلامیه دست پخت " کمیته مرکزی " است، ولی حتا اگر کار خود منشعبین هم باشد چون این‌ها پس از انشعاب به حزب توده پیوسته اند " توده ای " محسوب شده، نظرات شان منعکس کننده مواضع حزب توده و طرز برخورد آن با مسائل می باشد.

42- همان طور که خواننده حتا نسبتاً آگاه که لافال الفبای مارکسیسم- لنینیسم را آموخته است حق دارد که به عقل سلیم " رفقای پیکار " شک کند. او می داند که هیچ جریان اجتماعی نیست که دارای انگ طبقاتی نباشد حتا اگر خود ادعا کند که در " خارج از مدار مبارزه طبقاتی " فعالیت می کند.

43- این ردیلا نه ترین کتابی است که در رد مبارزه مسلحانه در ایران نوشته شده است.

44- در سراسر نوشته های این کتاب احساس تحقیر نویسنده نسبت به این مبارزات قهرمانانه هویدا است. او حتا برای تحقیر " پنج بمب " را " دو جفت و نیم بمب " ذکر می کند، ولی شنیدن این امر تعجب آور است که حتا این شیاد هم برای عوام فریبی از جانبازی چریک ها ستایش می کند.

45- در این دو قسمت ما بیش تر با عقاید رفیق جزئی برخورد داریم که به هر حال با قید خاص خود در این زمینه ها اظهار نظر می کند.

46- به دلایل امنیتی و برای قابل کنترل بودن، این جزوه ها معمولاً تکثیر نمی شد و همان نسخه اصلی پس از مطالعه اعضای گروه در جای امنی نگهداری می شد و به این علت یورش های پلیس این اثر ناپود کننده را بر این آثار داشت.

47- چون متن واحد بی غلطی از کتاب " مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک " در اختیار ما نیست و مطالب از چاپ های مختلف کتاب اخذ می شود، لذا از ذکر شماره صفحات معذوریم. ضمناً چون از رفیق مسعود فقط همین یک اثر در دست است هر کجا می گوئیم رفیق مسعود می نویسد، منظور در همین کتاب است.

48 در کتاب " یادداشت هایی درباره استراتژی و تاکتیک جنبش ترقی خواهانه ایران " منتسب به رفیق جزئی که از نظر ما اصالت آن مورد تردید است (چون مطالبی در آن آمده است که با سیاق نوشته های رفیق جزئی در سایر جاها تطبیق نمی کند) آمده است که: " جامعه ما، جامعه ایست وابسته و تضادهای آن عبارتست از تضاد بین خلق و امپریالیسم، تضاد بین کار و سرمایه و بین زحمت کشان و سرمایه داران ". می بینیم که در این جا اساساً صحبتی از " عمده و غیرعمده " بودن تضادها در میان نیست و هر سه تضاد در عرض یکدیگر بیان شده اند.

ولی در صفحه 10 کتاب " نبرد با دیکتاتوری " آمده است: " تضاد اساسی سیستم، تضاد کار با سرمایه به طور مطلق نیست، بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است ".

49- این مطلب را رفیق مسعود در سال 49 نوشت. آیا پایه گویان منتقدی که به خوانندگان یا شنوندگان خود اطمینان می دهند که " چریک های فدایی خلق به نیروی تاریخی پرولتاریا و قدرت تشکل وی ایمان ندارند "، شرم نمی کنند؟! این ها وقتی رفیق مسعود و رفیق پویان با توجه به تجربه های عینی گروه " وضع طبقه کارگر " را مورد بررسی می دهند و روحیه و فرهنگ مسلط بر آن ها را در آن زمان بازگو می کنند، مثلاً رفیق پویان می گوید که کارگران ایام بیکاری خود را به بطالت می گذرانند و تسلیم فرهنگ مسلط شده اند، یا رفیق مسعود می گوید کارگران آماده پذیرش تعلیمات سیاسی نیستند، فرصتی برای جنجال و هیاهو به راه انداختن بر سر این مطلب به دست شان می افتد که این ها به پرولتاریا ایمان ندارند، قدرت تاریخی وی و نیروی تشکل او را نمی شناسند. به این پایه گویان باید گفت شاید اولین کتابی که در ادبیات مارکسیسم روی نقش تاریخی پرولتاریا در برانداختن تمام مفاسد جامعه کنونی تأکید شده و این نقش حتا با خوشبینی مفرط نشان داده شده است، کتاب انگلس به نام " وضع طبقه کارگر در انگلستان " می باشد ولی قسمت عمده ای از همان کتاب مصروف شرح این امر می شود که طبقه کارگر انگلستان در چه وضع فلاکت باری به سر می برد و با چه فسادی زندگی می کند. چندین بار در طول کتاب، انگلس می گوید: " و این که در این اطاق های مخروبه که در میان این زنان و مردانی که بدون پوشش کافی روی هم ریخته اند چه فسادی وجود دارد از شرح آن شرم دارم ".

آیا شرح این وضع مانع از آنست که انگلس در همان کتاب ایمان خود را به پرولتاریا در برانداختن نظامی که همه این مفاسد را به او تحمیل کرده، ابراز دارد؟ اگر رفقای ما پویان و احمدزاده نیز، البته به نحوی محدود، روحیه واقعی طبقه کارگر ایران را در نیمه دوم سال های 40 بیان می کنند ولی در همان جا نیز اطمینان خود را به این که هیچ نیرویی جز پرولتاریا نمی تواند رهبری انقلاب ضدامپریالیستی را در دست بگیرد و به نتیجه برساند تصریح می کنند و از این رو هیچ تناقضی با یکدیگر ندارند و فقط منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه می توانند با پنهان کردن این اعتماد اساسی رفقای ما از خوانندگان و شنوندگان خویش فرصت هوجوی گری به دست آورند.

50- پیوند ارگانیک بورژوازی وابسته به امپریالیسم، تضاد خلق با بورژوازی وابسته را از تضاد خلق با امپریالیسم منتزع می کند و نمی توان آن را مستقل از آن تضاد به حساب آورد.

51- البته این که شاه به عنوان یک " چماق بسیار خوش دست" اهمیت خاصی برای امپریالیسم داشت، باز هم ماهیت رابطه شاه با امپریالیسم را عوض نمی کند. کمونیست ها در ویتنام پس از آن که " نگودین دیم" را سرنگون کردند، ضربه بزرگی به امپریالیسم وارد ساختند و همان طور که رفیق له دوان می گوید امپریالیسم را دچار " بحران های پی در پی" نمودند، ولی این اهمیت خاص نگودین برای امپریالیسم هرگز باعث نشد که آن ها نگودین دیم را جز یک سگ زنجیری امپریالیسم چیز دیگری بدانند.

52- رفیق جزنی در مورد نقش عمده دیکتاتوری شاه در مرحله کنونی تا آن جا پیش می رود که وضع رژیم شاه را در مبارزات کنونی با نقیش مهاجمین زاپنی درانقلاب چین مقایسه می کند و نتیجه می گیرد که همان طور که در آن جا در یک مرحله تضاد با امپریالیسم زاپن عمده شده بود و همه نیروهایی که حاضر بودند با امپریالیسم زاپن بجنگند در طرف دیگر تضاد قرار می گرفتند، در این جا نیز نبرد با دیکتاتوری شاه عمده است و همه نیروهایی که حاضرند با دیکتاتوری شاه بجنگند چه خلقی و چه غیرخلقی در طرف دیگر تضاد قرار دارند.

53- خود رفیق جزنی در کتاب " پیشاهنگ و توده" صفحه 15 می گوید: " در یک مقیاس وسیع تر جای یک دارو دسته منفور را دارو دسته منفورتر دیگری پر می کند."

54- همان طور که قبلاً هم تذکر دادیم رفیق جزنی گرایش به این دارد که دیکتاتوری شاه را تا حد زیادی به تمایلات و منافع شخصی شاه و درباریان نسبت دهد، نه به اقتضای روابط تولیدی وابسته به امپریالیسم. او در نظر نمی گیرد هر ارگان تولیدی یا اداری جدیدی که برای اداره کسب و کار بورژوازی وابسته در نقطه ای از کشور مستقر می شود، خود در عین حال یک ارگان سیاسی- پلیسی فعال برای سرکوب خلق است و اساس دیکتاتوری شاه بر همین واحدها که تا دورترین نقاط کشور پنجه افکندند استوار است و این نظام در اختیار هر کس دیگری نیز قرار گیرد و یا به عبارت بهتر هر کس دیگری را هم که به اختیار بگیرد همین قدرت را در کف اش متمرکز خواهد کرد.

پایان جلد اول

کارنامه سه سال "کار آرام سیاسی"
(مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها "جلد دوم")

از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران

به خاطره
مادر انقلابی شهید
روح انگیز دهقانی
تقدیم میشود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
آبان 61

مادر انقلابی شهید روح انگیز دهقانی زنی از زمره آگاه ترین بخش خلق ، ثمره ای از خون پاک چریکهای فدایی خلق این انقلابی ترین فرزندان میهنمان و سمبلی است از پیوند توده با پیشاهنگ.

سالها قبل هنگامی که معلم انقلابی رفیق صمد بهرنگی کتاب الدوز و کلاغها، اولین کتاب از کتابهای جاودانه خود را منتشر ساخت آنرا به رفیق روح انگیز و همسر مبارزش کاظم سعادتی تقدیم نمود. در آن زمان با توجه به سطح مبارزه در جامعه هنوز آن صمیمیت و صداقت انقلابی که با وجودش در آمیخته بود و میبایست در جریان حرکت مبارزاتی تاثیر خود را بجای بگذارد عیان نشده بود و هنوز آن شور مبارزاتی طوفان برانگیزش همچون آتش زیر خاکستر در درونش نهان بود. ولی صمد در وجود روح انگیز بعنوان زنی از بخش آگاه خلق چنان صداقت و پختگی را آمیخته با شهامت انقلابی میدید که شایسته تر دید اولین کتاب خود را با یاد او منتشر سازد. ولی اگر در آنزمان با توجه به شرایط مبارزاتی جامعه رفیق صمد آرزو میکرد مادر انقلابی روح انگیز فرزندان مبارزی تربیت کند ، با طوفانی که مبارزات خونین چریکهای فدایی خلق در جامعه بر پا کرد و تأثیر عظیمی که مبارزه مسلحانه چریکها در توده ای شدن مبارزه در جامعه بجا گذاشت، روح انگیز خود به طوفان انقلاب پیوست و فرزندان را نیز به این طوفان سپرد. او بیدریغ همه چیز خود را نثار انقلاب رهایی بخش خلقهای ایران نمود تا از شهادت پر افتخارش و خونی که برای باروری نهال انقلاب ایران تقدیم

میکند فرزندان بیشماری تربیت مبارزاتی یابند و آرزوی رفیق صمد بهرنگی در بعد هر چه وسیعتری متحقق شود.

در تاریخ 8 تیر ماه 60 با انتشار خبر شهادت این مادر انقلابی از رسانه های رژیم ، مردم ایران اوج رذالت و دمنشینی رژیم اسلامی را دیدند و نفرت و خشمی بزرگ از این سگان زنجیری در دلپایشان بجوش آمد. شهادت انقلابی روح انگیز نه فقط دوستان او را که همواره متأثر از وقار، درایت و شهامت او بودند، شدیداً متأثر ساخت، بلکه وسیعتر از آن در خدمت رشد آگاهی سیاسی تمامی مردم مبارز ایران قرار گرفت.

مادر انقلابی روح انگیز دهقانی خواهر رفیق بهروز دهقانی و رفیق اشرف دهقانی و همسر مبارز رفیق شهید کاظم سعادتی است. او در خانواده ای پرورش یافته بود که شرایط فقر زندگی آمیخته با روشنگریهای مبارزاتی در درون خانواده، از یکسو او را با واقعیات تلخ جامعه طبقاتی آشنا ساخته و مشعل آگاهی را به دست وی میداد و از سوی دیگر کینه مقدس طبقاتی را در دل او بارور میساخت. او از همان ابتدا با رنج کار آشنا شد. پس از اتمام دوره دبستان شرایط خانوادگی مجبورش کرد یکسال ترک تحصیل کند و سپس در حین تحصیل از طریق انجام کارهای دستی از قبیل ریسندگی در تأمین خرج خانواده سهمیم گردید. هنوز دوره دبیرستان را تمام نکرده بود که با آگاهی های دولتی مبنی بر استخدام معلم و اعزام آنها به دهات آذربایجان مواجه شد. و این البته برای خانواده روح انگیز و خانواده های مشابه اقبالی تلقی گردید که به آنها روی آورده بود. بنابر این قبل از اتمام دوره دبیرستان در حالیکه هنوز 17 سال بیشتر نداشت راهی یکی از دورافتاده ترین روستاهای آذربایجان در منطقه ارسباران گردید. این روستا بدلیل دورافتاده بودنش چه از لحاظ راه ارتباطی و چه از لحاظ زیستی مشکلات بسیاری برای وی فراهم میکرد. او اولین تجارب زندگی اجتماعی را در همین ده کسب نمود و بعدها نیز در کوران مشکلات اجتماعی از این قبیل زنی پخته و آبدیده گردید. گویی گذران چنین دوره سخت زندگی لازم بود تا خود را برای مواجهه با بسیاری مسایل حاد که در مسیر زندگی اش گسترده شده آماده نماید.

علاوه بر این، مادر انقلابی روح انگیز دهقانی در محیط انقلابی که با وجود رفقای چون بهروز دهقانی ، صمد بهرنگی، کاظم سعادتی و علیرضا نابدل فراهم بود، تربیت میافت، در بین چنین رفقای با مسایل سیاسی آشنا میشد و عمق این مسایل را با توجه به شناخت ملموسش از مظالم اجتماعی با تمام وجود خود درک مینمود.

در سال 1346 او با رفیق کاظم سعادتی ازدواج کرد و حاصل این ازدواج 2 فرزند پسر بود. در این دوره که جنبش خلق کم کم در سیر رشد خود به دوران طوفانی نزدیک میشد ، تلاطم زندگی او نیز فرا میرسید. در سال 47 با شهادت رفیق صمد بهرنگی اولین واقعه مبارزاتی از این نوع را تجربه کرد و با توجه به دوستی دیرینه صمد با خانواده مادر مبارز روح انگیز و شناختی که وی از خصوصیات انقلابی رفیق صمد داشت، شهادت او آتشی از خشم و نفرت نسبت به دشمن را در دل او بر افروخت.

شهادت رفیق صمد به همان گونه که در خدمت رشد آگاهی سیاسی نسلی از فرزندان خلق قرار گرفت در ارتقاء سطح آگاهی سیاسی او نیز مؤثر افتاد. در این زمان او این شعر را همواره تکرار میکرد، هرگز از مرگ نهراسیده ام هراس من باری همه از مردن در سرزمینی است که مزد گورکن از آزادی آدمی افزونتر باشد و

سال 49 فرا رسید، سالی که مبارزه مسلحانه در ایران توسط انقلابی ترین و فداکارترین فرزندان صدیق خلق بنیان نهاده شد و از آنجا که برادر او رفیق بهروز دهقانی بعنوان یکی از بنیان گذاران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و رفیق کاظم سعادتی همسر مبارز او از پیشگامان این مبارزه بودند خیلی زود در زندگی روح انگیز تحولاتی آشکار روی داد.

در اردیبهشت سال 50 رفیق اشرف ، رفیق بهروز دهقانی و یکی دیگر از برادران او (محمد دهقانی) و همچنین همسر مبارزش کاظم سعادتی توسط مزدوران رژیم شاهنشاهی دستگیر شدند. در همین روزها رفیق کاظم که فعالیت مبارزاتی اش برای دشمن شناخته نشده بود و تحت کنترل دشمن چند روزی موقتا در خانه خود به سر میبرد شبانه با خوردن قرص سیانور و بریدن رگهای دستانش در حالیکه در خون خویش غوطه ور گشته بود ، با دست خود به زندگی مبارزاتی اش پایان داد و شهید گردید.

مادر انقلابی روح انگیز در شرایطی شاهد این واقعه خونبار و از دست رفتن همسر مبارزش بود که چند روز بیشتر از تولد دومین فرزند او نمیگذشت، و درست در همین روزها بود که از خبر شهادت

برادر انقلابی رفیق بهروز دهقانی در زیر شکنجه های رژیم شاه مطلع گردید. این وقایع کینه سترگی را در دل او بارور ساخت، کینه ای که میبایست در شرایطی مناسب آتش خشمی را به دنبال آورد و در راستای خط انقلابی چریکهای فدایی خلق، دشمن را در خود بسوزاند. در این زمان مسئولیت دو فرزند و مادر پیرش بعهده او قرار گرفت و او در حالیکه با متانت تمام این مسئولیت را انجام میداد سعی میکرد خود را برای انجام وظایف انقلابی بزرگتر آماده نماید.

در سال 52 با فرار موفقیت آمیز اشرف دهقانی از زندان رژیم شاه او را همراه مادرش دستگیر کرده و روانه سلول ساختند. او و مادر مبارزش سه ماه در زندان بسر برد در حالیکه فرزند شیرخوارش را از او جدا ساخته و اجازه ملاقات با بستگانش را به وی ندادند. پس از آزادی از زندان او در عین اداره خانواده از طرق مختلف چه با کار افشاگرانه خود در بین دوستان، آشنایانی که هر دم وسعت میگرفت، چه با کوشش در تربیت درست شاگردان خویش و چه از طریق ارتباط با خانواده زندانیان سیاسی و شرکت در برنامه های مبارزاتی آنان سعی میکرد به سهم خود در پیشبرد جنبش خلق نقش ایفا نماید. در جریان رشد و گسترش جنبش ضد امپریالیستی خلق در اواخر دوران شاه، رفیق روح انگیز در کلیه تظاهراتی که در تبریز بر پا میشد فعالانه شرکت مینمود و با خشم و نفرتی بی پایان به دشمن و با شهامت انقلابی که بسیار از آن برخوردار بود، چنان پر شور و قاطع با مزدوران کثیف امپریالیسم برخورد میکرد که اطرافیان شدیداً تحت تاثیر قرار میگرفتند. یک بار مزدوری حزب الهی را که در صف تظاهر کنندگان ایجاد اغتشاش مینمود گوشمالی سختی داد. او با این مزدور گلاویز شده و چماق او (یک زنجیر) را از دستش خارج ساخت و با نشان دادن آن به مردم به افشای ماهیت پلید این دسته از به اصطلاح مبارزین آن روزی پرداخت.

با وجود رفیق روح انگیز و مادر پیر و مبارزش شعله های مبارزه در صحن خانواده دهقانی همچنان فروزان بود. از این رو در شرایطی که مردم میتوانستند مکنونات قلبی خویش را آشکار نمایند، فوج فوج برای قدردانی و به پاس خون شهدای این خانواده به خانه آنها روی می آوردند و از رفیق روح انگیز و مادرش می خواستند در مجامع عمومی برای آنان از تجارب مبارزاتی و از خاطرات خود در مورد رفقای فدایی صحبت کنند و آنها نیز به خواست مردم پاسخ مثبت میدادند. پس از استقرار رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی مادر انقلابی روح انگیز خیلی زود به ماهیت ضد خلقی این رژیم پی برد و همچنین با درایت انقلابی به زودی متوجه سازشکاری اپورتونیستهای لانه کرده در سازمان چریکهای فدایی خلق گردید. از اینرو هنگامی که چریکهای فدایی خلق صف خود را از آن سازشکاران جدا نموده و اعلام موجودیت کردند، به هواداری از آنان پرداخت. او با ایمان به صحت نظرات چریکهای فدایی خلق کلیه امکانات خویش را در جهت رشد سازمانی چریکها قرار داد. خانه او بخصوص برای رفقای کردستان بصورت یک پشت جبهه در آمده بود و او با صمیمیت شایسته یک مادر انقلابی با هر آنچه در توانش بود، سعی میکرد تمام انرژی خود را در جهت خدمت به جنبش بکار گیرد.

رژیم منفور جمهوری اسلامی بدنال برنامه های ضد خلقی خود در مورد کارمندان، او را نیز به همراه هزاران آموزگار متعهد از شغل خود برکنار کرد. کسانی که در این زمان او را از نزدیک دیدند بیاد دارند که او با چه روحیه پر نشاطی به این مسئله برخورد کرد. هیچگونه حساسگری خرده بورژوازی در کار نبود و او صرفاً با تمسخر، منطقی را که در احکام "اخراجیون" بکار برده شده بود به همکاری نشان میداد ولی اگر مسئله اخراج از نظر شخصی برای وی بی اهمیت بود او برای دفاع از حقوق معلمین در جریان اعتراضاتی که بدین مناسبت ترتیب می یافت فعالانه شرکت میکرد.

دیگر با شدت یابی مبارزه طبقاتی در جامعه چهره جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی هرچه بیشتر عریان شده بود و رژیم با درنده خویی شایسته سگان زنجیری امپریالیسم یورش خود را به خلق در وسعت بی سابقه آغاز کرد. در این یورش مادر انقلابی روح انگیز دهقانی به اسارت دشمن در آمد و چندی بعد مزدوران کثیف امپریالیسم برای به اصطلاح زهر چشم گرفتن از خلق و دامن زدن هر چه بشتر به فضای ترور و اختناق حاکم این مادر انقلابی و پاک باخته را، زنی که در درون مبارزات خونین چریکهای فدایی خلق پرورده شده بود، به جوخه های اعدام سپرد.

گلوله های آمریکایی مزدوران جیره خوار رژیم، قلب آتشین او را با آنهمه عشق به انقلاب رهایی بخش خلق، با آنهمه شور انقلابی؛ قلبی که از کینه های مقدس به دشمن انباشته بود، نشانه رفتند و خون پاکش را بر زمین ریختند.

صحنه اعدام این مادر انقلابی یکی از پرشورترین صحنه های مبارزاتی بود، او با بی باکی مزدوران رژیم را خطاب قرار داده و گفته بود، گمان نبرید که خون من بیهوده بر زمین میریزد نه شما و

نه اربابان امپریالیست شما هرگز از انتقام خلق و از چنگال عدالت او مصون نخواهید بود. در تمام مدت او از شعار دادن دست نمی کشید. از برخوردهای قاطع او با دشمن ، صحنه اعدام را شور انقلابی فراگرفته بود و رفقای که با وی اعدام شدند نیز بر این شور می افزودند.

مزدوران رژیم وقتی از رفیق روح انگیز خواستند وصیتنامه ای بنویسد او فقط به نوشتن چند خط بسنده کرد و آن اینکه تمام امکانات مالی مرا به خواهرم اشرف بدهید تا در جهت نابودی امپریالیسم و سگ زنجیری اش رژیم جمهوری اسلامی بکار گیرد.

افتخار بر این مادر انقلابی شجاع که در آخرین لحظات زندگی خود نیز قبل از اینکه حتی به فکر دو جگرگوشه اش باشد به نابودی دشمن و پیروزی انقلاب می اندیشید.

آری روح انگیز سمبلی از پیوند روشنفکران انقلابی ایران (چریکهای فدایی خلق) با توده های میهنمان بود. آنجا که مبارزات خونین چریکهای فدایی خلق به ثمره نشست و موجی از حمایت توده ای را بر انگیخت، روح انگیز ها تولد نوینی یافتند، به رشد و گسترش مبارزه دامن زدند و کیفیت جدیدی به آن بخشیدند. سازمان چریکهای فدایی خلق با توده ها گره خورد و سمبل این پیوند پرشکوه مادر انقلابی روح انگیز دهقانی با زندگی و شهادت پر افتخارش بر شکوه آن افزود. خون مادر انقلابی روح انگیز با خون پیشگامان فدایی در هم آمیخت، خون هایی که درخت انقلاب خلق را بارور میسازد. خون هایی که بر زمین میریزند تا دریایی پدید آید و دشمن را با تمام کثافات جامعه طبقاتی در خود فرو برند.

روح انگیز هرگز از خاطره خلق فراموش نخواهد شد و به حق شایسته آن است که بعنوان مادری انقلابی و حماسه آفرین همواره در یاد خلق زنده بماند.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران

مقدمه

"کارنامه سه سال کار آرام سیاسی" جلد دوم کتاب *مبارزه مسلحانه و اپورتونیست هاست* که قبلا از طرف سازمان ما منتشر شده. در آن نوشته قصد ما بر آن بوده که ماهیت نظرات اپورتونیستهایی را که در مقابل با خط مشی مبارزه مسلحانه، قلم فرسایی مینمودند، نشان دهیم و حقیقتاً نیز در آن کتاب بخوبی نشان داده شده که ریشه تمام نظرات این اپورتونیست ها به حزب توده میرسد و آنها هرگز سخنی نمی گویند که قبلا حزب توده نگفته باشد. در آن کتاب معلوم میشود که هر آنچه را که حزب توده قبلا در به اصطلاح رد تئوری مبارزه مسلحانه گفته بود، اینان با اندکی بزک و آرایش همان ها را تکرار میکنند.

جلد دوم کتاب *مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها* همان گونه که در پیشگفتار آمده است ماهیت اپورتونیستها را در جریان عمل نشان میدهد. این کتاب کارنامه سه سال کار آن جریانات سیاسی است که در شرایط شبه دموکراسی بعد از قیام یا همچون قارچ از زمین روئیدند یا نطفه هایی بودند که سر از تخم بیرون آوردند، و تنها رسالت خود را دشمنی با تئوری مبارزه مسلحانه قرار دادند و به بهانه آنکه تئوری مبارزه مسلحانه به مسئله حزب طبقه کارگر و کار سیاسی بمیان توده ها اهمیت نمی دهد از طرفی تئوریهای خود را توجیه کردند و از طرفی دیگر عدم درک خود را از تئوری مبارزه مسلحانه بوضوح آشکار ساختند. ولی اگر شرایط پس از قیام فرصت خودنمایی به این جریانات داد، بتدریج که اختناق با عریانی هر چه بیشتر خود را نشان داد، اینان نیز بدون آنکه در صدد تصحیح تئوریهای انحرافی خود برآیند و به صحت آموزشهای تئوری مبارزه مسلحانه (که نه ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر را نفی میکند و نه لزوم کار سیاسی در میان توده ها را بلکه همه اینها را در پرتو مبارزه مسلحانه عملی میداند) معترف باشند، عقب نشستند.

کم کم شعار "پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر" از نشریات اینان حذف شد و بعدها با شدت یابی اختناق یکبار دیگر معلوم شد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته جریانات معتقد به

کار آرام سیاسی دوامی نخواهند داشت. و بدون آنکه قادر به تاثیر گذاري مثبت روی جنبش باشند محکوم به نابودي هستند. اتفاقاً گذشت زمان با نشان دادن اين حقيقت کارنامه سه سال کار آرام سياسي آنان را بصورت کامل درآورد.

با توجه به تاريخ نگارش اين کتاب که اکنون مدت زماني از آن ميگذرد، بعضی از اين سازمانها که عملکردهايشان در اين کتاب مورد نقد قرار گرفته، ديگر عملاً وجود خارجي ندارند، ولی فقدان آنان در صحنه مبارزه، ذره اي از اهميت اين اثر نمی کاهد.

گذشت زمان فقط اهميت پيش بينی های ما در مورد اين جريانات و صحت نظراتمان را به ثبوت رساند و ما را در تصميم خود برای انتشار اين کتاب مصمم تر ساخت. جنبش کمونيستی برای اينکه بتواند راه خود را به روشنی پيمايد بايد از تجارب مبارزاتی هر چند تلخ خود نیز درس بگيرد و اگر جريانات فوق الذکر خود به جمع بندی اعمال خود نمی نشينند و نمی خواهند تجارب تئوريک برای نسل آینده بجای بگذارند، اين کتاب بخشی از اين وظيفه را انجام داده است.

مطالب اين کتاب همچنين در خدمت توضيح تئوريک خط مشی مسلحانه در جريان مسائل و رویدادهای جنبش قرار دارد و به نظر ما در اين اثر تئوري مبارزه مسلحانه به بهترين وجه، بخصوص در رابطه با آن مسائلی که در چهار سال اخير جريانات اپورتونيست در مقابل تئوري مبارزه مسلحانه علم کرده بودند، تشریح گردیده و جوهر انقلابی کتاب همیشه زنده "مبارزه مسلحانه هم استراتژيک و هم تاکتيک" نشان داده شده. به جرأت ميتوان گفت تاکنون هيچ کتابی به اندازه اين اثر در تفهيم اندیشه های انقلابی رفيق مسعود و به طريق اولی چريکهای فدایی خلق نقش برجسته اي نداشته است.

بخش دوم " کارنامه سه سال کار آرام سياسي" به تشریح تئوري مبارزه مسلحانه در رابطه با کتاب " بيماری کودکی، چپ روی" لنين ميپردازد. اين مسئله نیز اهميت بمراتب بالایی به اين اثر بخشيده. اپورتونيستهای که همواره با نقل قول مسخ شده اي از آثار لنين ميکوشند تئوري مبارزه مسلحانه را در تعارض با آموزشهای لنين نشان دهند در اين رابطه يا بايد به حقانيت تئوري مبارزه مسلحانه و انطباق آن با آموزشهای لنين اعتراف کنند و يا عدم درک خود را از اين آموزشها يکبار ديگر و با وضوح هرچه تمام تر به نمايش بگذارند. از طرف ديگرتشریح آموزشهای تئوري مبارزه مسلحانه در رابطه با کتاب " بيماری کودکی، چپ روی" به هواداران صديق چريکهای فدایی خلق امکان ميدهد با تسلط هرچه بيشتري به دفاع از اين تئوري برخواسته و رهنمودهای آنرا بدرستی در عمل پياده نمايند.

پيشگفتار

بیش از یکسال از نوشتن قسمت اول اين جزوه ميگذرد. امروز که می خواهيم کار خود را دنبال کنيم ميبينيم که گذشت اين یکسال و چند ماه برای اينکه اين جزوه بتواند به هدف اصلی خویش يعنی دفاع از تئوري مبارزه مسلحانه در مقابل تحريفات و ايرادات اپورتونيستی برسد، کاملاً لازم بوده است. آنچه را که در آنزمان ميبايست از طريق استدلال ثابت نمود، امروز در عمل به ثبوت رسیده و آنچه را که می بایست به مدد شواهد و دلايل آشکار نمود، امروز بر همه عيان است.

اگر آنزمان اپورتونيستها با استناد به مبارزه گذشته چريکهای فدایی خلق و بدون حساب آوردن شرايط زماني، مکارانه وانمود می کردند که گویا چريکهای فدایی خلق به کار سياسي در ميان توده ها و بردن آگاهی سوسيالیستی به ميان طبقه کارگر اعتقاد نداشتند و در مقابل خود را قهرمان کار " سياسي" و " توده اي" جا ميزدند، اکنون بیش از یکسال و نيم است که مردم ما چريکهای فدایی خلق را در جريان کار سياسي و توده اي واقعی آزموده اند و دیده اند که چگونه هرجا توده ها هستند، چريکهای فدایی خلق برای آموزش سياسي آنها با علاقه و احساس مسئوليت وافر تلاش کرده اند و در هر جريان سياسي و اجتماعی با انکاء به تحليل مارکسيستی با وجود همه کارشکنی ها و تبليغات کينه توزانه اپورتونيستها، ارزيبابی و رهنمود روشن خود را از آن جريان به ميان توده ها بردند آنها نشان داده اند نه تنها به کار سياسي ميان توده ها معتقدند، بلکه بر خلاف اپورتونيستها مفهوم کار سياسي توده اي را هم می فهمند. و در شرايطی که اپورتونيستم راست، حقيرترين

شکل در یوزگی بدرگاه بورژوازی وابسته را کار "سیاسی" و "توده ای" جا میزد، در هر مورد با قاطعیت، سیاست پرولتاریای انقلابی را اعلام و آنرا تبلیغ نمودند. آنها نشان دادند که اپورتونیسیم با سهیم دانستن خرده بورژوازی در قدرت حاکمه آب تطهیر بر سر بورژوازی وابسته میریزند و چاپلوسی و آستان بوسی خود را به درگاه وی توجیه میکند و مانع از آن میشود که پرولتاریا دشمن طبقاتی خود را به وضوح ببیند. و در مقابل صف آرایی بورژوازی وابسته که تمام عناصر ضد خلقی جامعه را بسیج کرده و از تمام وسائل تحمیق و سرکوب توده ها حداکثر استفاده را میکند، پرولتاریا نیز صف خود و صف خلق را متشکل نماید. مثلا وقتیکه رژیم جدید با خیانت آشکار به تمام آرمانهای انقلاب، مجلس مؤسسان را به مجلس خبرگان تبدیل کرده، چریکهای فدایی خلق ایران این خیانت را برای توده ها توضیح دادند و با حضور درحوزه های رأی گیری نه مانند اپورتونیستها برای گدایی رأی، بلکه برای توضیح اهمیت سیاسی خیانتی که صورت گرفته و نتایج تشکیل مجلس خبرگان و همدستی اپورتونیستها در برگزاری این خیمه شب بازی، با توده ها تماس گرفتند و برای آنها توضیح دادند و توده ها خود در عمل دیدند که بورژوازی وابسته در اینجا نیز همچنان که زمان شاه، منتخبین خود را به مجلس راه میدهند و این نمایندگان فرمایشی نیز همان چیزی را تصویب میکنند که از پیش معین شده. بله، چریکهای فدایی خلق چنین گفتند و چنین هم بود و اپورتونیستها مدعی "دادن آگاهی سیاسی به توده ها" آنها را فریفتند و به پای صندوقهای رأی کشیدند تا "مهدوی کنی" هرکس را که بخواهد از آن صندوقها استخراج کند. در آنزمان که مدعیان دروغین "کار سیاسی - تشکیلاتی توده ای" مردم را با این شعار یوچ میفریفتند "که مجلس را به سنگر دیگری برای افشای امپریالیزم و ارتجاع تبدیل کنیم" (پیکار 44 صفحه 2)، چریکهای فدایی خلق به مردم تعلیم میدادند که اولاً این آنچه که اپورتونیستها ما ادعا میکنند، مجلس نیست، بلکه "مجلس شورای اسلامی" است و "مجلس شورای اسلامی" هم غیر ممکن است که به "سنگر" پیکار تبدیل شود و از قضا همینطور هم شد و سازمان پیکار مانند دیگران نتوانست به "سنگر" مجلس دست پیدا کند، و اگر در مواردی هم "اشتباهی" در جریان رأی گیری پیش آمده بود، بعداً "مهدوی کنی" آنرا اصلاح کرد. خلاصه این یکسال و نیم مبارزه به خوبی نشان داد که چریکهای فدایی خلق بر خلاف آنچه که اپورتونیستها می خواهند جلوه دهند، چنان ابله نیستند که کاری را که بتوان با "اعلامیه" انجام داد بخواهند با "بمب" انجام دهند.

یکسال و نیم پیش مشکل میشد از لحاظ تئوریک این عوام فریبی اپورتونیسیم راست را افشاء کرد که میگفت وقتی چریکهای فدایی خلق می گویند: "در اینجا اعلان جنگ، خود جنگ است" طبیعت "آنارشویستی" و "جنگ طلبانه" و "اراده گرایی" خود را منعکس میکنند نه واقعیات عینی را. علاوه بر سایر موارد، جنگهای کردستان و ترکمن صحرا لازم بود تا پوچی خط مشی آنها را که برای خود برنامه های دور و دراز کار "سیاسی تشکیلاتی" ریخته بودند تا گویا در طی آن توده ها را برای "اعمال قهر انقلابی" آماده کنند، برملا نماید و این تر کاملاً صحیح را این بار در مقیاسی توده ای و قابل لمس برای همه اثبات کرد که "در اینجا اعلان جنگ، خود جنگ است" و کسانی که مثلاً برای دهقانان ترکمن صحرا ضرورت تشکیل شورا را توضیح دادند ولی به آنها نگفتند که البته تشکیل شورا بمعنی "اعلان جنگ" است و در اینجا "اعلان جنگ، خود جنگ است" نسبت به آنها اگر نگوییم خیانت، قصور بزرگی مرتکب شدند. و این جنگها بار دیگر نشان داد که چگونه در شرایط کشور ما حتی در آنزمان که امکانات وسیعترین کار "سیاسی- تشکیلاتی توده ای" موجود است، باز مبارزه مسلحانه محور اصلی اشکال دیگر مبارزه را تشکیل میدهد و در رابطه با آن اهمیت واقعی همه نیروها و همه جریانها بخوبی شناخته میشود و از طریق آن رابطه واقعی و ارگانیک بین سازمانهای پیشاهنگ و توده بوجود میآید و در پرتو آن ادامه کار "سیاسی - تشکیلاتی" مؤثر میشود. این تزه های مبارزه مسلحانه که بیش از همه مورد تحریف و تهاجم اپورتونیستها قرار دارند، بیش از همه در جریان واقعی زندگی در مقیاس توده ای صحتشان اثبات شد.

خلاصه، جریان عملی مبارزه در این مدت مشقت بسیاری از اپورتونیستهایی را که یکسال و نیم پیش بدلیل آنکه هنوز به عملی دست نزده بودند، معصوم جلوه می کردند و سخنانشان بدلیل آنکه بعمل در نیامده بود، معقول مینمود، باز کرد و شدت و عمق مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی امکان هر گونه مجامله کاری را از اپورتونیسیم که بدلیل همین شدت مبارزه برای تضعیف مبارزه طبقاتی پرولتاریا بیش از پیش به صف وی هجوم آورده بود، سلب نمود و مدتی بسیار کوتاه عملاً رسالت طبقاتی خود را که همانا تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی است، آشکار کرد. اگر یکسال و نیم پیش ما می گفتیم که اپورتونیستها و مخصوصاً اپورتونیستهای مرکزیت سازمان ما زیر لفافه عبارات دهن پُرکنی نظیر "کار سیاسی - تشکیلاتی توده ای"، "تشکیل صف مستقل پرولتاریا"، "ایجاد حزب طبقه کارگر" و بالاخره "مبارزه با آنارشویسم و چپ روی" قصد دارند پرولتاریا را به آستان بوسی

بورژوازی وابسته بپردازند، این اپورتونیست‌ها با "عوام فریبی" نزد توده‌ها مظلوم‌نمایی می‌کردند که گویا مورد تهمت قرار گرفته‌اند ولی امروز و مخصوصاً پس از اشغال سفارت آمریکا و آغاز جنگ ایران و عراق، اکثر این اپورتونیست‌ها مأموریت خود را آشکار کردند آنها طبقه کارگر را بفرمان بورژوازی وابسته به جست و خیزهای بیهوده در جلوی سفارت آمریکا کشیدند و یا به دفاع از "جمهوری اسلامی" بورژوازی وابسته، فراخواندند و پاره‌ای از این اپورتونیست‌ها هنوز نیز همچنان با پس و پیش کردن تحلیل‌های اپورتونیستی خود به دنبال نهضت توده‌ای روانند تا در فرصت مناسب مأموریت خود را آشکار سازند ولی از هم اکنون مشت آنها تا حد زیادی باز شده است.

در این فاصله فرصتی هم پیش آمد تا بسیاری از اپورتونیست‌های کمین کرده زیر پرچم مبارزه ایدئولوژیک از کمینگاه‌های خود بیرون جهند تا رسالت رد "مشی چریکی" را به اتمام برسانند. و امتیاز حتمی این رسالت را نصیب خود سازند. اینها با طمطراق تمام ردیه نویسی خود را "نفی دیالکتیکی" و یا "تکامل" مبارزات گذشته چریک‌های فدایی خلق جلوه دادند و در میان انبوهی از فضل‌فروشی و جملات قصار به خیال خود در زمینه تئوریک ضرب شستی نشان دادند و امیدوار بودند که ابهام گفته‌هایشان آنقدر هست که به این زودپها مشتشان باز نشود ولی هنوز سخنانشان را به تمام نگفته بودند که جریان علمی مبارزه، آنها را که خود به اپورتونیسم راست تشریح می‌زدند که چرا راه مبارزه با "مشی چریکی" را درست طی نمی‌کنند (1)، در جناح راست اپورتونیسم راست قرار داد. با ظهور این دسته واقعا جریان مبارزه با خط مشی انقلابی پرولتاریا که در سال 50 بوسیله حزب توده آغاز شده بود، به انتهای خط خود میرسید و دیگر هیچگونه نوآوری در این زمینه امکان نداشت ولی "دستاوردها"ی این مبارزه اپورتونیستی در سراسر این دوران پراکنده بود و اگر چه هر دسته از دیگری الهام گرفته بود و اگر چه همه آنها در این زمینه به تشویق و راهنمایی یکدیگر پرداخته بودند، ولی آثار "خرده کاری" در همه جا مشاهده میشد. کسی لازم بود که حاصل این "دستاوردها" را جمع‌بندی کند. کسی لازم بود که چالوسی‌ها و نقل قول پراکنی‌های حزب توده و بددهنی‌های "پویا"، "ندامت و تأسف" منشعبین* از گذشته خود، مکاری کاسب کارانه مرکزیت اپورتونیست سازمان را در استفاده تبلیغاتی از خون شهیدان و طمطراق و گنده‌گویی "راه کارگر" و "راه فدایی" را یکجا در خود جمع داشته باشد. تاریخ جنبش کمونیستی کشور ما آبیستن "ریگای گل" بود و از قضا این ضرورت تاریخی در سرزمین کردستان قلب پر طپش انقلاب ما اجابت شد و "ریگای گلیسم" بعنوان تجلی کامل شیوه‌ها و محتوای مبارزات اپورتونیستی علیه خط مشی انقلابی چریک‌های فدایی خلق پا به عرصه ظهور گذاشت و بلافاصله جای خود را باز کرد و راهنمای تئوری و عمل "اکثریت" فداییان خلق قرار گرفت.

در چنین شرایطی طبیعی است که طرحی که یکسال و نیم پیش برای این جزوه پیش بینی شده بود اکنون دیگر مناسب نبوده و تغییراتی در آن ضروری باشد، اکنون دیگر اکتفا به پاسخگویی به اساس تئوریک انتقادات کافی نیست و بهتر است انتقاد کنندگان را در جریان عملی نیز بشناسیم تا ماهیت انتقاداتشان بیشتر آشکار شود. اکنون باید حتی الامکان در اینجا وظایف تئوریک بزرگی را که جنبش کمونیستی باید به انجام آنها اقدام نماید، نشان دهیم. همین امر باعث میشود که این جزوه بیش از پیش از نقل قول‌های گوناگون انباشته شود و مطالعه آن مشکل گردد ولی خواننده خود ملاحظه خواهد کرد که این امر گریز ناپذیر بوده است.

فصل اول

آیا اپورتونیست‌های جدید ما مشغول مبارزه ایدئولوژیک هستند یا مشغول بازار گرمی برای فروش کالای حقیر خویش؟

از زمانی که جنبش توده‌ای امکان فعالیت علنی را کم و بیش برای سازمان‌های سیاسی فراهم کرد زمزمه‌هایی که در مورد مبارزه ایدئولوژیک بیش از آن در درون سازمان مطرح شده بود کم کم اوج گرفت، تا آنکه در دوره معینی به شعار عمده مهم‌ترین سازمانها تبدیل شد. مبارزه ایدئولوژیک در آن زمان به نیاز مبرم جنبش کمونیستی ما تبدیل شده بود، البته اذعان به اینکه مبارزه ایدئولوژیک

همواره باید در دستور کار سازمانهای کمونیستی باشد تکرار یک اصل بدیهی است ولی در آنزمان به علت چندین سال قصور در کار مبارزه ایدئولوژیک و همچنین تحول انقلابی اوضاع و پیدایش وظایف جدید و مخصوصاً بیسابقه، مبارزه ایدئولوژیک اهمیتی استثنایی کسب میکرد. نهضت کمونیستی ما هر گاه می خواست بطور جدی باین وظیفه مرحله ای خود برخورد کند میبایست باین مبارزه ایدئولوژیک بهای کافی میداد، اهمیت آنرا برای رشد بعدی خود می شناخت و با صمیمیت و روشن بینی به آن اقدام میکرد.

در این زمینه مخصوصاً وظیفه بزرگ بدوش دو سازمانی بود که در سالهای گذشته در صحنه مبارزه فعالانه شرکت داشتند و بدلیل همین شرکت در مبارزه عملی بیشتر از هر کس دیگری حق و تکلیف انجام این مبارزه را داشتند(2) (سازمان چریکهای فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق(م_ل)) میبایست پیشاپیش دیگران پرچم مبارزه ایدئولوژیک را بر می افراشتند و با انتقاد از گذشته و بررسی تئوریهای راهنمای خویش و ارزیابی عمل مبارزاتی خود، درصد درک نقایص و کمبودهای گذشته و تشریح وظایف حال و آینده بر آیند، تئوری خود را انسجام بخشند و از آن بدفاع برخیزند.

تا جائیکه به سازمان چریکهای فدایی خلق مربوط میشود این سازمان میبایست تئوریهای گذشته خود را بررسی میکرد و عمل گذشته را در رابطه با این تئوری می سنجید آنگاه با شرایط جدید و نیازهای جنبش توده ای راهگشایی عملی و نظری لازم را میکرد. البته این مبارزه ایدئولوژیک باید بشکل انقلابی صورت میگرفت و حتی اگر تئوری گذشته یکسره "مردود" و "انحرافی" تشخیص داده میشد، میبایست با شهادتی انقلابی و صراحتی لنینی آنرا اعلام و مو بمو تشریح میکرد. سازمان مجاهدین خلق (م_ل) نیز میبایست با توجه به موقعیت خاص خویش و اختلافاتی که از لحاظ تئوریک و عملی با سازمان چریکهای فدایی خلق در گذشته داشت مبارزه 8 سال گذشته را به همان صورت در جریان یک مبارزه ایدئولوژیک روشن و مفصل تشریح کند و برای آینده خود و جنبش کمونیستی راهگشایی نماید.

اگر این دو سازمان به این وظیفه تاریخی خود واقعا عمل می کردند، دیگر روشنفکران حراف و بی عمل، این یائسه گان سیاسی و یا خائنینی رسوا نظیر حزب توده نمی توانستند مبارزه ایدئولوژیک را در جنبش کمونیستی ما به مسیرانحرافی بکشانند ولی این دو سازمان که انجام این وظیفه تاریخی بعهده آنان بود در عمل چه کردند؟ آنها "پرچم مبارزه ایدئولوژیک" را بظاهر "برافراشتند" ولی خیلی زود معلوم شد که به جای آن انقلابیون از جان گذشته که درسباهترین روزهای جنبش سعی کرده بودند حتی الامکان با روشنی و دقت وظایف خود را در قبال پرولتاریا و خلق خود تشخیص بدهند و با کمال شجاعت آنچه را که درست تشخیص داده بودند به مرحله عمل بگذارند، اکنون کسانی زمام امور این سازمان را در دست دارند که تصمیمشان را از قبل گرفته اند، راهشان را بدلخواه خودشان انتخاب کرده اند و این "پرچم مبارزه ایدئولوژیک" را برای فریب هواداران ساده در دست خود تکان میدهند شعار "پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی" از طرف مرکزیت " فداییان خلق" در واقع فرمان حمله از طرف کسانی بود که بقصد عقب نشینینی دزدانه پیرامون خود را برانداز می کردند. و سازمان مجاهدین خلق (م_ل) که دیگر نام " سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" بخود گرفته بود اصولاً همانطور که در بخش اول این جزوه نقل کردیم با اعلام فهرست وار انتقادات خود به مشی و تئوری گذشته جنبش کمونیستی ایران که آنرا "مشی چریکی" مینامید و طرد کامل آن و قرار دادن خط مشی " توده ای _انقلابی" بجای آن، وارد صحنه شد تازه در آن موقع بود که اعلام کرد که یکی از وظایف ما مبارزه ایدئولوژیک است و هدف این مبارزه را هم تعیین نمود: " مبارزه با خط مشی چریکی" این سازمان همواره تذکر داده است که این نتایج بدنبال "مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی" حاصل شده است، ولی هرگز چگونگی این مبارزه را برای نهضت روشن نکرد و اساساً توضیح نداد که چرا مسائل ایدئولوژیک در "درون سازمان" و دور از دسترس دیگران صورت گرفت.

ما بدون آنکه با مدیحه سرایی های ایده آلیستی اپورتونیستها در مورد آثار گویا معجزه آسای مبارزه ایدئولوژیک موافق باشیم معتقدیم که در آن مقطع که امکانات وسیع و بی سابقه ای برای تماس جنبش کمونیستی با توده های کارگری و نهضت دموکراتیک خلق پیش آمده بود مبارزه ای ایدئولوژیک برای رشد بعدی این جنبش از اهمیت ویژه و تعیین کننده ای برخوردار بود. یک مبارزه ایدئولوژیک سالم و خلاق در آنزمان از یکسو میتوانست با بهره گیری از ابتکار و خلاقیت توده هایی که در آن صورت فعالانه و آگاهانه به جنبش کشیده میشدند، براین مشکلات تئوریک و عملی فائق آید و برنامه کار حال و آینده خود را تعیین کند و از سوی دیگر فرصت ندهد تا مبارزه ایدئولوژیک عرصه

یکه تازی یائسه گان سیاسی و فضل فروشان میل نشین شود. ولی عملا چه رویداد؟

سازمان پیکار، همانطور که دیدیم با فهرستی از انتقادات که با سرعت از روی انتقادات اپورتونیستهای " کمیته مرکزی " فهرست برداری شده بود، دعوت به تشکیل نوعی جبهه واحد برای مبارزه بر ضد " خط مشی چریکی " نمود ولی بهیچوجه وارد جزئیات نشد. او که همه را به " مرزبندی " دعوت میکرد، خود حاضر نشد بین تئوری مبارزه مسلحانه که در آغاز تئوری راهنمای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بود و نحوه کاربرد آن توسط سازمان مزبور و همچنین تئوری و نحوه عمل سازمان مجاهدین خلق (م_ل) " مرزبندی " کند، با عبارت " مشی چریکی " همه " مرزها " را در هم ریخت. (3)

مرکزیت اپورتونیست سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نیز با انتشار جزوه " پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی " بطور تلویحی (4) آمادگی خود را برای پیوستن به این جبهه واحد اعلام کرد و با سکوت بعدی خود و غیبت از صحنه هرگونه مبارزه ایدئولوژیک و اقدام به تصفیه سازمانی و تهمت و شایعه پراکنی برعلیه هواداران راسخ تئوری مارکسیستی - لنینیستی فعالانه به انجام وظایفی که حضور در این جبهه بعهدہ وی میگذاشت مشغول شد.

پس از آنکه این دو سازمان به این شکل غیرپروتری و یا دسیسه چینی بورژوایی برعلیه تئوری مبارزه مسلحانه و هواداران آن " پرچم مبارزه ایدئولوژیک " را جلوی سازمان خود کوبیدند، دیگر لازم نبود خود زحمت بکشند بقیه کارها را انواع و اقسام اپورتونیستهایی که یا از سوراخهای خود بیرون خزیده بودند و یا تازه سر از تخم بیرون می آوردند، انجام میدادند دهها جزوه و کتابی که گویا زمانی نوشته شده بود و کسی از وجودشان خبری نداشت اکنون تجدید چاپ و هر روز نیز نوشته های جدیدی در این زمینه انتشار میافت و این دو سازمان هیچ مسئولیتی برای خود نمیشناختند. آنان شادمان بودند که همه این نوشته ها مشغول رد تئوری و مشی انقلابی چریک های فدایی خلق هستند و همین شادمانشان میکرد و طبیعی است که پروای آن را نداشتند که عدم موضع گیری و پاسخ گویی سازمان هایشان نسبت به این نوشته های به غایت اپورتونیستی، جنبش کمونیستی را در همان آغاز رابطه گیریش با توده ها به سموم خطر ناک می آلاید. نه! آنها فقط به مصالح جبهه واحد خویش میاندیشیدند و در مبارزه ایدئولوژیک جز بر افراشتن " پرچم " وظیفه دیگری برای خود نمیشناختند.

وقتی چریکهای فدایی خلق از طریق مصاحبه رفیق اشرف دهقانی وظایف عملی جنبش کمونیستی را در آن مقطع مطرح کردند، این بر افرازدگان " پرچم مبارزه ایدئولوژیک " دزدانه و مکارانه همین " پرچم " خود را هم تا کردند و به " درون سازمان " خود بردند تا " وحدت " خود را حفظ کنند سازمان پیکار که همواره مراقب است مبادا مثلاً " رزمندگان " در مورد تز " سوسیال امپریالیسم " دچار لغزشی شود و حاضر است در این زمینه هفته ها به بحث با " رفقای رزمندگان " بپردازد، در این مورد که حادثترین و عملی ترین و میرم ترین وظایف جنبش کمونیستی را در آن زمان مطرح میکرد بطور کامل سکوت نمود و گذاشت تا هوادارانش تحریکات و شایعاتی را که از سوی مرکزیت اپورتونیست سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در مورد چریکهای فدایی خلق منتشر میشد به این سو و آن سو ببرند و بعدها که این مرکزیت اپورتونیسم از هیچ گونه لجن مالی چریکهای فدایی خلق خودداری نکرد با وی مکارانه همدستی نمود و در این همدستی تا آن حد خود را به کثافات آلود که در پیکار 35 چریکهای فدایی خلق را به همان نامی امید که این مرکزیت و کمیته مرکزی حزب توده از سر کینه به آنها میدهند: " گروه اشرف دهقانی " (مقاله شیوه برخورد چریکهای فدایی خلق با مبارزات کارگران بی کار تهران ص 16). (5)

امروز دیگر نحوه بر خورد مرکزیت اپورتونیست " فداییان خلق " و مبارزه ایدئولوژیک آنها مخصوصاً پس از انتشار مصاحبه رفیق اشرف بر همه آشکار است. هر کس امروز میداند که آنها صرفاً با توسل به پاره ای تاکتیکها و یارگیری موضعی و موقتی از میان اپورتونیستهای رنگارنگ با زرنگی خاصی (زرنگی خاص کسانی که برای آستان بوسی بورژوازی حاضرند همه چیز را فدا کنند) مانور دادند و تا امروز نیز توانسته اند، بدون آنکه به هیچ اصلی پایبند باشند و در هیچ مبارزه ایدئولوژیک جدی شرکت کرده باشند، بر خر " اکثریت فداییان خلق " سوار باشند.

این مرکزیت اپورتونیست که در آن زمان خود را پشت نام رفیق جزئی پنهان کرده بود تا بهتر بتواند در مقابله با چریکهای فدایی خلق " عوام فریبی " کند و در درون و بیرون سازمان از هواداری اپورتونیستهایی که خود را هوادار نظرات رفیق جزئی میدانستند برخوردار باشد، با انتشار کتاب پاسخ به رفیق اشرف دهقانی و اعلام رد نظرات رفیق مسعود و انتقادات اصولی به نظرات رفیق

جزئی و همچنین اعلام آنکه سازمان در مورد گذشته خود هیچ تحلیلی ندارد و در عین حال سر پیچی از دادن تحلیل راجع به ماهیت دولت، نشان داد که او را به هیچ یک از نظرات موجود در گذشته سازمان پایبند نمیداند و در حال حاضر نیز هیچ اصلی برای خود نمی شناسند و تا نیا حاضر به انجام هیچ گونه مبارزه ایدئولوژیک جدی نیست و ثالثاً مصمم است که به هر وسیله شده (با توجه به اپورتونیسیم حاکم بر جنبش کمونیستی به دست آوردن این وسائل چندان هم برایش مشکل نبود) موقعیت خود را تثبیت کند. (6)

از آن پس دیگر این مرکزیت نقاب دروغین هواداری از نظرات رفیق جزئی را بدور انداخت. رفیق اشرف مشت او را در این مورد باز کرده بود (7). وانگهی او دیگر استفاده خود را از این نام کرده بود. اگر در طی این دو سال اخیر بدون نام رفیق جزئی نمیشد در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه و مشی چریکهای فدایی خلق مانور داد، اکنون دیگر زمینه برای آن فراهم است که به بهانه " بازگشت به اصول" نام رفیق جزئی را نیز رها کنند و پشت سر کیانوری بایستند. در مورد مرکزیت " فداییان خلق " همه این روند را به صراحت دیدند و خود آنها نیز سعی در کتمانش ندارند امروز آنها از هیچ یک از کارهای گذشته خود حاضر بدفاع نیستند. آنها پس از آنکه با آن حساسگری و آن دقت کارهای خود را پیش بردند، ناگهان متوجه همه " اشتباهات " خود شدند و بدون آنکه حاضر باشند ثمرات این " اشتباهات " را رها کنند، تصمیم به جبران آنها گرفتند و به اصطلاح خودشان از " خود انگیختگی " به " خودآگاهی " رسیدند (کار ارگان سراسری شماره 72 ص 13 مقاله و گزارش از یک سفر (8))

وضع اینها بر همه آشکار است همه میدانند که اینان در مورد پایگاه طبقاتی دولت موقت هرگز سخنی نگفتند و تنها پس از سرنگونی این دولت بود که فهمیدند گویا آن حکومت " لیبرالها " بوده است و پس از سرنگونی دولت موقت نیز باز همه میدانند و اینها نیز خود انکاری ندارند که این مرکزیت تا مدتها از پایگاه طبقاتی دولت جدید تحلیلی بدست نداد و سرانجام هم وقتی خواست حرف مشخصی در این مورد بزند، با پیش کشیدن " خصلت دوگانه خرده بورژوازی" به کش دادن بیش از حد این مفهوم درباره پایگاه طبقاتی دولت جمهوری اسلامی و وظایف کمونیستها در مقابل آن، حرفهایی زد که بیشتر به شوخی شبیه بود. امروز دیگر اینها علناً کارگران را به زیر بیرق بورژوازی وابسته فرا می خوانند و به لجن مالی همه مبارزات خلق و پیشاهنگان آن مشغولند و در آن استانیوسی بورژوازی و این دشمنی با خلق حد و مرزی برای خود نمیشناسند. دیگر آنها بخوبی نشان داده اند که همانهایی هستند که چریکهای فدایی در " مصاحبه رفیق اشرف " ماهیتشان را آشکار کردند.

اینها پس از آنکه در طی بیش از دو سال از مساعدترین دوران مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما مانع از آن شدند که یک مبارزه ایدئولوژیک جدی با شرکت بزرگترین سازمان کمونیستی موجود یعنی س.ج.ف.خ.ا در درون جنبش کمونیستی صورت گیرد، با بی پروایی کسانی که از گفتن هیچ دروغی ایثاتی ندارند، (در ضمیمه کار شماره 61) " موضع اکثریت درباره اقلیت " از شرکت ما در مبارزه طبقات در وجه ایدئولوژیک آن در یکساله اخیر (تکیه روی کلمات از ماست)، لاف میزنند و تشکیل پلنوم سازمان را مقطعی تعیین کننده برای دست یافتن بر " یک حداقل مبنای مارکسیستی _ لنینیستی " (یعنی چه؟ " حداقل مبنای مارکسیستی _ لنینیستی؟!) میدانند از قول این پلنوم به آنچه تاکنون گذشته " پروسه تحکیم اصول " نام میدهند ولی فراموش میکنند که اضافه کنند که این پلنوم با اینهمه اهمیت ایدئولوژیک پشت درهای بسته و دوازده دسترس جنبش کمونیستی صورت میگرفت و ظاهراً تنها (بنا به ادعای خود این مرکزیت) از برکت وجود جاسوسان توده ای ، جنبش کمونیستی در جریان لاقول شکل مسخ شده ای از جریان این پلنوم قرار گرفت و این کار لاقول زبینه کسانی نیست که " عوامفریبانه " بعد از آنکه با سرپوش گذاشتن بر اختلافات ایدئولوژیک به مقاصد حقیر خود رسیدند، تازه اعلام میکنند که: آنهائیکه بهر مصلحتی بر اختلافات ایدئولوژیک بر سر اصول سرپوش گذارند، دشمن وحدت و انسجام تشکیلات کمونیستی هستند. ") (9) ص 1 کار 62 ارگان سراسری

آیا اینها خود به آنچه در مقاله موضع " اکثریت " درباره " اقلیت " پیرامون " تحکیم اصول " و دستیابی به " حداقل مبنای مارکسیستی " گفته اند ، باور دارند؟ آنها فقط برای اینکه از مبارزه ایدئولوژیک اصولی با " اقلیت فدائیان خلق " طفره بروند اینگونه با لحن شاعرانه از پیشروئی که " منقلب شده است " و به " حداقل مبنای مارکسیستی _ لنینیستی " دست یافته سخن میگویند (ص 13 کار 72 ارگان سراسری) در مقاله " احساساتی " و " گزارشی از یک سفر " میبینیم که تازه نمایندگان مرکزیت که به لرستان رفته اند از قرار داشتن " در آستانه (دقت کنید در آستانه) یک تحول کیفی، در آستانه گذار از خودانگیختگی به آگاهی در آستانه گذار از یک بی برنامگی ، به

حرکت آگاه و با برنامه سخن میگویند و معلوم میکنند که همه آن لاف زنیها برای ارباب اقلیت در مبارزه ایدئولوژیک بوده است و میپذیرند که لاف تا 16 مرداد 59 (تاریخ سفر مسافری "احساساتی" خبری از "خود آگاهی" و عمل "با برنامه" نبوده است. آنگاه چنین کسانی از مبارزه ایدئولوژیک بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه و مشی چریکهای فدایی خلق در سطح جنبش کمونیستی دم میزنند.

بله، کار اینها به اینجا کشیده است. ولی آیا اینها به تنهایی توانسته اند بزرگترین سازمان کمونیستی ایران یعنی س.ج.ف.خ.ا را به انحراف و سرانجام به انشقاق کشند و از این طریق لطمه بزرگی به جنبش کمونیستی ما بزنند، یا دیگرانی نیز که امروز ظاهراً خود را قهرمان "افشاگری" علیه اینها جلوه میدهند در آن سهیمند؟ ما معتقدیم که آنها بدون کمک اینها هرگز قادر نبوده اند چنین نقشی را در جنبش کمونیستی بازی کنند.

اگر در وجود مرکزیت اپورتونیست فداییان خلق، ما با افرادی روبرو هستیم که دم بدم مشی و روش خود را عوض میکنند و همواره علیرغم لاف زنیهای خود در مورد "تحکیم اصول"، "بازگشت به اصول" و غیره بالاخره اعتراف میکنند که در "اشتباه"، "انحراف" و "خودانگیختگی" و "بی برنامهگی" بسر می برده اند، در وجود سازمان پیکار- لاف از زمانیکه نام پیکار بر خود نهاده- بر عکس با کسانی روبرو هستیم که همواره با عباراتی نظیر: "همانطور که ما پیش بینی کرده بودیم"، "همانگونه که ما قبلاً گفته بودیم" و غیره از صحت و تجانس نظرات خود دفاع کردند و جز گاهگاهی آنهم در ستون پاسخ به نامه ها و آنهم در مورد مسائلی نظیر طرز صفحه بندی نشریه، انتقادی بخود وارد ندیدند. این سازمان همچنین به "موقعیت تعیین کننده اش" در "جنبش کمونیستی میهنمان" (پیکار 71) بخوبی واقف است و بهمین جهت مراقب است آنچه "سمت و سوئی"، "چه از لحاظ ایدئولوژیک و چه از لحاظ سیاسی-تشکیلاتی" (همانجا) اتخاذ کند که شایسته این "موقعیت تعیین کننده" باشد. بله، ما در وجود سازمان پیکار با چنین کسانی روبرو هستیم و از قضا بطور محدود و مشروط با بخشی از این لاف زنیها نیز همانطور که نشان داده ایم، موافقیم. یعنی قبول داریم که سازمان پیکار میتواندست "از لحاظ ایدئولوژیک" در "جنبش کمونیستی میهنمان"، "موقعیت تعیین کننده" ای داشته باشند یعنی با اتخاذ روش صحیح در مبارزه ایدئولوژیک و بر افراشتن راستین پرچم این مبارزه میتواندست زمینه یک مبارزه ایدئولوژیک خلاق را در جنبش کمونیستی ما فراهم سازد ولی بگذارد ابتدا به اجمال ببینیم که این سازمان در زمینه "ایدئولوژیک" چه کرد و چه شیوه هایی بکار برد تا بعد به "زمینه سیاسی" پردازیم. (10)

آیا فراموش کرده ایم که سازمان پیکار وظیفه عمده خود را در زمینه مبارزه ایدئولوژیک "مبارزه با خط مشی چریکی" اعلام کرد و آنرا حاصل گویا مبارزات ایدئولوژیک درون سازمان خواند که هرگز ماهیت آنها آشکار نشد؟ کسی خبر ندارد که چگونه شد که مبارزه با خط مشی چریکی به محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک سازمان پیکار تبدیل گردید ولی همه با اعلامیه گونه سازمان پیکار از قرار گرفتن این مبارزه در دستور کار سازمان مطلع شدند و این اعلامیه را مقدمه رزم جانانه با "مشی چریکی" انگاشتند. ما چریکهای فدایی خلق نیز بنوبه خود از این اعلامیه خشنود شدیم و آنرا به فال نیک گرفتیم. ما میدانستیم که در آن مقطع یک مبارزه ایدئولوژیک جدی برای نهضت کمونیستی ما لازم است و این مبارزه ناگزیر میبایست حول آن خط مشی "قهرمانانی" صورت بگیرد که بقول خود همین سازمان پیکار "صفحه نویسی در تاریخ حیات مبارزاتی خلق ما گشودند" (پیکار 42 ویژه نامه قیام (3) اعلامیه "پیام به سچفخا بمناسبت نهمین سالگرد نبرد قهرمانانه سپاهکل و تولد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران") البته ما میدیدیم که سازمان پیکار با خلاصه کردن تئوری مبارزه مسلحانه به "خط مشی چریکی" و اعلام نتیجه گیریها در مورد این خط مشی پیش از انجام مبارزه ایدئولوژیک، گامی غیر اصولی برداشته است. ولی با خود می اندیشیدیم که اینها مهم نیست. "بگذار مبارزه ایدئولوژیک آغاز شود" در جریان آن همه چیز برای توده ها آشکار خواهد شد و ما این موضعگیری غیر اصولی را در جریان آن بخوبی نشان خواهیم داد، از شما چه پنهان زیر لب میگفتیم: "که دشمن به پای خود آمد بگور" آنچه در آن زمان مهم بود آغاز مبارزه ایدئولوژیک بود و ما مطمئن بودیم در جریان این مبارزه ایدئولوژیک در آن مقطع (مخصوصاً در آن مقطع که بخش قابل ملاحظه ای از توده های کارگری با دقت و کنجکاوی و فعالانه جریان مبارزه را تعقیب می کردند) برای ارتقاء سطح ایدئولوژیک جنبش کاملاً لازم است. امیدوار بودیم که در جریان این مبارزه ایدئولوژیک بتوان به وحدتی نسبی در جنبش کمونیستی نائل آمد.

ولی رهبران سازمان پیکار عملاً نشان دادند که زرنکتر از آنند که در ادعای خود پیرامون مبارزه ایدئولوژیک صادق باشد. آن ها که همه را به مبارزه ایدئولوژیک با "خط مشی چریکی" فراخوانده

بودند خود از انجام این مبارزه در زمینه " ایدئولوژیک " طفره رفتند ولی برعکس با زدوبندهای سیاسی با مرکزیت سازمان و ایفای نقش متقابل این مرکزیت به سمپاشی و لجن پراکنی علیه چریکهای فدایی خلق و خط مشی آنها پرداختند و بجای باصطلاح " مبارزه ایدئولوژیک " با تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق، سیاست ضد فدایی مکارانه ای را در جنبش کمونیستی ما آغاز کردند.

تا جائیکه به تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق و مقابله (بگذارید امور را بنام واقعی خود بنامیم این واقعا " مقابله " بود نه " مبارزه ایدئولوژیک ") سازمان پیکار با آن مربوط میشود ، همواره دو سیاست راهنمای عمل این سازمان بوده است: یکی آنکه چریکهای فدایی خلق را همان مرکزیت اپورتونیست سازمان جلوه دهد (11) و دیگر آنکه اینجا و آنجا بدون ورود به بحث تفصیلی و اغلب بصورت جمله معترضه (و بنحوی مکارانه) تغییر تحریف شده ای از تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق را مطرح و بخیال خود رد کند و ما به اجمال خواهیم دید که عملکرد توأم این دو سیاست، سازمان پیکار را در زمینه مبارزات ایدئولوژیک به چه حقارتی کشانده است.

پیش از این دیدیم سازمان پیکار در ایفای نقش مقابل مرکزیت اپورتونیست سازمان، به چریکهای فدایی خلق همان نامی را داد که این مرکزیت اپورتونیست و کمیته مرکزی حزب توده که بحق دشمنی خونی(12) با چریکهای فدایی خلق دارد، نامید و این در حالی بود که در همانجا مرکزیت اپورتونیست سازمان را " رفقای فدایی " نامید. البته ما قصد گله گذاری از بی لطفی سازمان پیکار را نداریم، بلکه می خواهیم روش کار وی را نشان دهیم و بگوییم که تا زمان معینی این سازمان، این اپورتونیستها را چریکهای فدایی خلق جلوه میداد و رفتار و گفتار اپورتونیستی آنها را نه بحساب اپورتونیسم ذاتی آنها بلکه بحساب " خط مشی چریکی " میگذاشت و از این طریق بنحوی غیر مستقیم از پشت سر به آن وظیفه عمده ای که در زمینه مبارزه ایدئولوژیک برای خود اعلام کرده بود، جامه عمل می پوشاند.

بگذارید به موارد مشخصتری از تجلی این سیاست در " تاکتیک " سازمان پیکار در " مبارزه ایدئولوژیک " با " مشی چریکی " بپردازیم:

در پیکار 29 (21 آبان 58) مقاله " شیوه برخورد پرولتری یا خرده بورژوازی " (2) نقدی بر مواضع چریکهای فدایی خلق ایران " سازمان پیکار درصدد برآمده است که در زمینه برخورد " مرکزیت " س . ج . ف . خ . ا ، با مسایل جنبش و برای نمونه " بروز آشکار " آن " در برخورد با قدرت سیاسی، برخورد با جنبش کارگری، محتوای تبلیغ و ترویج، برخورد با احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی، برخورد با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم و ... " با این مرکزیت به مبارزه ایدئولوژیک برخیزد ولی از همان آغاز بحث نتیجه گیری خود را کرده است و علت این " ناپایداری و تزلزل ایدئولوژیک " را همان " پابندی " به مشی چریکی میداند که " علیرغم تغییراتی در نظریات و عملکردهایشان نسبت به گذشته " (13) همچنان گویا راهنمای عمل چریکهای فدایی خلق ایران است و بالاخره نتیجه میگیرد که " همه اینها نشان میدهد که سچفخا هسته اصلی اپورتونیستی رفیق احمدزاده را که تبعیت از " سختگیرهای دیالکتیکی زمینی " (نه آسمانی!) است حفظ کرده است و بیهوده نیست که این " تبعیت " دبره را به پاپوسی رویزیونیستهای فرانسوی میکشاند و منشعب سچفخا را به آغوش دارو دسته کمیته مرکزی میافکند... " .

البته ما معتقد نیستیم که تا تاریخ انتشار این مقاله یعنی 21 آبان 58 مرکزیت سچفخا در هیچیک از اقدامات خود در- بقول سازمان پیکار در همین مقاله- " تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی " به عرصه ای قدم گذارده باشد که سازمان پیکار همراه وی نباشد. لاقلا تا آنزمان که این هر دو دست در دست یکدیگر و با فرستادن دروهای رفیقانه برای هم، پرولتاریا را دست آویز مضحکه هایی نظیر انتخابات مجلس خبرگان و تظاهرات در مقابل " لانه جاسوسی " که بورژوازی وابسته صحنه گردان اصلی آنها بوده قرار داده بودند.(14)

ولی با وجود این بینیم سازمان پیکار در اینجا چه چیزی را به تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق نسبت میدهد و " هسته اپورتونیستی نظرات رفیق احمدزاده " که باعث این خیانت بزرگ یعنی " تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی " شده، کدام است؟

آیا رفیق احمدزاده در سال 49 با تشریح عینی جامعه ما و بررسی تحول تاریخی این شرایط علنا اعلام نکرد که: " در حقیقت با استقرار سلطه امپریالیستی تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرارگرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم. در نیم قرن اخیر میهن ما شاهد گسترش این تضاد، سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است. هر

گونه تحولی میبایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و نابودی سلطه امپریالیستی " و آیا هم او اعلام نکرد که: " پرولتاریا به عنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی و با اتکا به تئوری بین المللی مارکسیسم- لنینیسم می تواند و باید رهبری جنبش ضد امپریالیستی را بعهده بگیرد؟" و آیا هم او نبود که گفت: " شیوه های ابقای این سلطه(سلطه امپریالیستی- نویسنده) هر گونه مبارزه رفرمیستی را نه تنها بی اهمیت کرده اند بلکه نا ممکن ساخته اند؟"

آیا "هسته" نظرات " رفیق احمد زاده" درباره مرحله انقلاب و رهبری پرولتاریا و شیوه مبارزه همین نیست و اگر کسی این "هسته" را همچنان حفظ کرده باشد و به آن " پایبند" مانده باشد، چه نتایجی از آن حاصل میکند؟ آیا در نزد کسی که به این نظرات " پایبند" است، تحلیل سازمانهایی نظیر سازمان پیکار و مرکزیت سچفخا که با اذعان به بقای سیستم اقتصادی وابسته با امپریالیسم معتقد به انتقال قدرت به اقشار و طبقاتی هستند که در هر حال به امپریالیسم وابسته نیستند،(15) مضحک جلوه نمیکند؟ آیا اینها همان کسانی نیستند که در تحلیل نهایی می خواهند جلوه دهند که گویا امکان پذیر است که تضاد خلق با امپریالیسم حل گردد و یا خصلت عمده بودن خود را از دست بدهد، پیش از آنکه " حاکمیت خلق(16)"، " دموکراسی نوین"، "جمهوری دموکراتیک خلق" که مطابق نظرات رفیق مسعود حاصل مبارزه طولانی خلق به رهبری پرولتاریا " بعنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی" میباشد جای آن را بگیرد؟ آیا به نظر کسی که " هسته" این نظرات را حفظ کرده باشد، شیوه های رفرمیستی که سازمان پیکار و سچفخا پس از قیام بهمین در پیش گرفته اند، آب در هاون کوبیدن و به بیراهه کشیدن پرولتاریا جلوه نمیکند؟ سازمان پیکار در کجای این نظرات "هسته اپورتونیستی" می بیند و چرا از کلی گوئی درباره گویا " پایبندی" این مرکزیت به نظرات رفیق مسعود دست برنمیدارد و مشخصا توضیح نمی دهد که این " هسته اپورتونیستی" در کجاست؟ آیا پیروی از " سخت گیریهای دیالکتیکی زمینی" (17) بخودی خود جرم است؟

این "هسته اصلی اپورتونیستی" یا " تبعیت" از " سخت گیریهای دیالکتیکی زمینی" که با تواضع و در یک جمله "محقر" چند کلمه ای تشخیص و اعلام شده است برای سازمان پیکار معجزات بسیاری صورت میدهد. او یکمک این " هسته اصلی" نه تنها تمام " برخورد" های مرکزیت سچفخا را چه قبل و چه بعد از قیام تبیین میکند، بلکه همچنین آنرا عامل تعیین کننده در کشاندن " دبره به پایوسی رویزیونیستهای فرانسوی " و بخش منشعب از سچفخا " به آغوش دارودسته کمیته مرکزی " میداند.

صرفنظر از اینکه رفیق مسعود هرگز با دبره بعنوان یک مارکسیست- لنینیست برخورد نکرده و چنانکه بعدا خواهیم دید انتقادات اصولی را که از دید یک مارکسیست به کتاب " انقلاب در انقلاب" وی وارد بوده در جای جای اثر خود توضیح داده است. ما میتوانستیم صرفا با تذکر این امر از آن بگذریم- ولی بررسی نحوه استدلال کسانی که خود را " مارکسیست " میدانند و برای خود " موقعیت تعیین کننده " در "جنبش کمونیستی میهنمان" میشناسند در تبیین تحولات ایدئولوژیک افراد و سازمانها در اینجا خالی از فایده نیست. فرض کنیم که دبره یک مارکسیست واقعی بوده و در جریان تحولات زندگی فردی و اجتماعی خویش " به پایوسی رویزیونیستها " رفته باشد، آیا صرفا با تکیه بر عقاید قبلی وی این تحول را میتوان توضیح داد؟ و اگر بخواهیم به چنین کاری دست بزنیم نباید صرفا بین آن بینش و این درغلطیدن به رویزیونیسم، رابطه علت و معلولی را نشان دهیم؟

سازمان پیکار چگونه میتواند توضیح دهد که بین " تبعیت " از " سختگیریهای دیالکتیکی زمینی" و در غلطیدن به رویزیونیسم رابطه علت و معلولی وجود دارد؟ او بهیچوجه این رابطه را نشان نمیدهد و ظاهرا از خواننده خود می خواهد که این را همانطور درست قبول کند. آیا لنین هم وقتی می خواست درغلطیدن کائوتسکی را به " آغوش" اپورتونیسم تشریح کند به عقاید گذشته وی تکیه میکرد و " هسته اصلی" آنرا در مارکسیسم، که کائوتسکی زمانی به آن معتقد بود جستجو میکرد؟ همین امر در مورد بخش منشعب از سچفخا صادق است و ما در قسمت اول این جزوه به آن اشاره کردیم و اکنون میبینیم که سازمان پیکار نیز بهمان شیوه استدلال میکند که کمیته مرکزی حزب توده میکرد. از زمان پیدایش مارکسیسم تاکنون دهها و صدها سازمان که زمانی به تئوری و خط مشی مارکسیستی " پایبند" بودند، در اثر تحولات اجتماعی و افت و خیزهای مبارزه طبقاتی (نه بر اثر اصول اعتقادات خویش) راه ارتداد از مارکسیسم و خیانت به پرولتاریا را پیموده اند و هر بار نیز با تبلیغات بورژوائی و خرده بورژوائی سعی کرده اند که این پشت پا زدن به آرمان پرولتاریا را از طرف این گروهها و سازمانها به اساس اعتقادات و " هسته اصلی" نظرات گذشته آنها یعنی

مارکسیسم نسبت دهند و امروز میبینیم که سازمان پیکار به همان شیوه استدلال میکند و به این ترتیب خیانت کارانی را که به پرولتاریا پشت کرده اند و به دشمن وی (" کمیته مرکزی") پیوسته اند، تبرئه میکند و گناه آنرا به گردن تئوری و خط مشی کسانی اندازند که بیش از ده سال است که با سرسختی تمام و پابندی کامل به آرمان پرولتاریا همه چیز خود را در راه هدفشان گذاشته اند. بله، سازمان پیکار برای آنکه خط مشی چریکهای فدایی خلق را لجن مال (بله " لجن مال" نه "رد") کند با ساده لوحی مصلحتی اپورتونیستهای مکار، استدلال منشعبین از سچفخا را که دلیل انشعاب خود را انتقادات تئوریک میدانستند، می پذیرد و عینا تکرار میکند.

در واقع چریکهای فدایی خلق با " پابندی" به هسته اصلی نظرات رفیق مسعود همواره به تحلیل موقعیت های تازه می پردازد و در پرتو همین تحلیل ها بود که حتی زمانیکه تحلیل سازمان پیکار نشان میداد که: " شورای انقلاب و آیت الله خمینی به عنوان دنباله روان بورژوازی و ارتجاع، در عین حال دارای عملکرد نسبی ضد امپریالیستی و مترقیانه بودند" (پیکار شماره 35) برای توده ها توضیح میداند که کسانی که با آن سرعت مشغول بازسازی سیستم سرمایه داری وابسته هستند هرچند که " (تشکیل دادگاههای انقلاب و محاکمه و اعدام تعدادی از سران رژیم قبلی ، برخی عملیات کمیته ها در دستگیری عناصر ضد انقلاب و...) " (همانجا) دست بزنند باز دولت بورژوازی وابسته هستند و همه این اقدامات راهم که به نظر تحلیلگران سازمان پیکار نسبتا " ضد امپریالیستی" و "مترقیانه" مینمایند برای آن انجام میدهند که بتوانند در شرایط تاریخی معین به وظیفه خود بعنوان دولت طبقه حاکم یعنی برقراری نظم اجتماعی لازم برای استتار سرمایه داری وابسته دست یابند. مطابق این تحلیل که بر اساس "هسته اصلی" نظرات رفیق احمدزاده صورت میگرفت، چریکهای فدایی خلق خیلی قبل از آنکه اینها به " سرکوب سیستماتیک و با برنامه خلق کرد، حمله به تظاهرات مسالمت آمیز در رابطه با توفیق روزنامه آیندگان، توقیف نشریات مترقی، حمله به دفاتر سازمانهای انقلابی و..." (همانجا) دست بزنند، نشان دادند که این دولت ناگزیر دست به همه این کارها خواهد زد و در واقعیت زندگی روزمره نیز تمام تدارکاتی را که اینها برای این هجوم سراسری میدیدند، به مردم نشان میدادند و همان زمان که سازمان پیکار به "حمایت مشروط" از آنها مشغول بود، اعلام می کردند که هرگونه حمایت از این دولت، حمایت از تدارک برای " سرکوب سیستماتیک و با برنامه خلق کرد" ، " توقیف روزنامه آیندگان" وغیره و غیره میباشد. چریکهای فدایی خلق با " پابندی" به "هسته اصلی نظرات رفیق احمدزاده"، در آن زمانیکه سازمان پیکار این اقدامات سرکوبگرانه رژیم را "مستقیما" نتیجه " تلفیق شورای انقلاب و دولت" میدانست، توضیح دادند که نباید اینگونه وقایع جزئی و بی اهمیت را اساس تحلیل قرار داد و بازهم خود را مارکسیست دانست. آنچه که رژیم را به این سرکوبها وامیدارد، طبیعت نظام سرمایه داری وابسته است که حفظ آنرا بعهدہ گرفته است. بله، چریکهای فدایی خلق آنگونه تحلیل می کردند و سازمان پیکار به سبک اپورتونیستهایی که منتظرند "سرموئی" در اوضاع تغییر حاصل شود تا همه چیز را به مدد آن تحلیل کنند، سرکوبی را که از ماهها پیش جلوی چشم همه تدارک اش دیده میشد، "مستقیما"، نتیجه " تلفیق شورای انقلاب و دولت" میدانند و باز با بی پروایی مدعی می شوند که "هسته اصلی نظرات رفیق احمدزاده"، "اپورتونیستی" است. کسانی که خود اذعان میکنند تا بلافاصله قبل از آغاز "سرکوب سیستماتیک و با برنامه خلق کرد" از آغاز کنندگان این سرکوب، "حمایت مشروط" میکردند، با یک شعبده بازی در انتخاب طرف مناظره خویش کار را به جایی کشانده اند که چریکهای فدایی خلق را متهم میکنند که گویا " پرولتاریا را به زائده بورژوازی" تبدیل مینمایند.

بیشتر برویم و با شیوه مبارزه ایدئولوژیک سازمان پیکار ، با " مشی چریکی " آشنا شویم. در پیکار 34 در مقاله " در افشای سوسیال امپریالیسم شوروی" (قسمت 5 و 6 ص 14)، هنگام مباحثه سازمان پیکار، با مرکزیت سچفخا در مورد امکان یا عدم امکان بازگشت سرمایه داری در یک کشور سوسیالیستی و امکان یا عدم امکان سلطه رویونیسم بر حزب کمونیست شوروی در مقابل این گفته بی بنیاد مرکزیت سچفخا که ممکن نیست طبقه کارگر شوروی اجازه بازگشت سرمایه داری را در شوروی داده باشد باز فرصت بدست سازمان پیکار می افتد تا به " مشی چریکی" بتازد و ریشه این نظرات را در تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق بیابد: " چریکهای فدایی خلق (منظور مرکزیت سچفخاست) که هنوز از دیدگاه بینیش چریکی خود نبریده اند همچنانکه "چریک" را قهرمانی ملکوتی و شکست ناپذیر تصویر میکنند طبقه کارگر و خویش را نیز اینگونه ترسیم میکنند "

آیا واقعا چنین است؟ آیا چریکهای فدایی خلق واقعا چریک را نیرویی " ملکوتی و شکست ناپذیر توصیف می کردند" آیا همه استعاره معروف رفیق پویان را بخاطر ندارند که چریک جدا از توده]

18) را به " ماهیهای کوچک و پراکنده در محاصره تماشای و مرغان ماهیخوار " تشبیه میکرد؟ آیا هم او نمیگفت که: تا با توده خود بی ارتباطیم کشف و نابودی ما برای دشمن آسان است؟ از کدامیک از این گفته ها میتوان استنباط کرد که چریکها "چریک را قهرمانی ملکوتی و شکست ناپذیر" میدانند؟ مگر نه اینکه رفیق مسعود حتی از بین رفتن گروه و سازمان خود را در جریان مبارزه پیش بینی میکرد و میگفت: " ما یقین داریم که نابودی گروه معنایش نابودی مبارزه مسلحانه نیست" (تاکید از ماست) و باز پیش بینی میکرد که اگر چریکها نتوانند حمایت توده ها را جلب کنند نابودیشان حتمی است: " ما با پوست و گوشت خود نیاز به حمایت خلق را احساس میکنیم و میدانیم بدون چنین حمایتی نابودی ما و نابودی راه حتمی است". مگر رفیق مسعود تصدیق نمیکرد که: " تنها نیرویی که قادر است جامعه را دگرگون کند نیروی توده ای است " که " آگاهی انقلابی" وی را فرا گرفته باشد. آیا کسانی که مدعی هستند چریکها، "چریک" را " قهرمانی ملکوتی و شکست ناپذیر" تصور میکنند این نظرات صریح و روشن چریکها را در مورد رابطه پیشاهنگ با توده بحساب آورده اند یا نه و اگر آنها را بحساب آورده اند، به چه دلیل قابل ذکر نیافته اند؟ در واقع اینها با تصویری خودساخته از تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق به مقابله برمی خیزند نه با واقعیت این تئوری و خط مشی. و رفیق اشرف هزار بار حق داشت که اینها را به " دون کیشوت " تشبیه کرد. واقعا اینها با ساخته های خیال خویش در جنگند.

در مورد جهت گیری نسبت به رویزیونیسم خروشچفی و "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" تئوری مبارزه مسلحانه پیش از آن صریح است که در اینجا احتیاج به توضیح تازه ای داشته باشد. آنچه توضیحش در اینجا مخصوصا لازم است، روش سازمان پیکار است که با همه اصرارش در لزوم " مرزبندی" خود همواره از طریق مغشوش کردن مرزها کار خود را به پیش می برد. او نظرات مرکزیت کنونی سچفخا را اینجا و آنجا با قسمتهایی از نظرات رفیق بیژن می آمیزد و بدون هیچگونه تمایزی همه را به " بینش چریکی" نسبت میدهد و اینکار را مخصوصا در ضمیمه پیکار 34، تاریخ 13 اسفند 58 مقاله " زیگزاگهای ضدانقلاب و انعکاس یک جانبه آن در صف انقلاب " ص 9، به ناهنجارترین شکلی انجام میدهد که ما خواننده را مخصوصا به خواندن آن توصیه میکنیم.

ولی آیا آنچه را که ما تا اینجا سعی کردیم توضیح دهیم و ثابت کنیم- یعنی اینکه آنچه مورد انتقاد سازمان پیکار قرار دارد، ارتباطی با تئوری مبارزه مسلحانه ندارد- خود سازمان پیکار نمی داند؟ گوش کنید: " اگر این رفقا (یعنی رفیق مسعود و سایر بنیان گذاران سچفخا- نویسنده) معتقد بودند، در نیم قرن اخیر میهن ما شاهد گسترش این تضاد(خلق و امپریالیسم)، سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است، هر گونه تحولی میبایست این تضاد را حل کند، " سازمان چریکها (منظور مرکزیت سچفخاست - نویسنده) دنبال رویزیونیستها افتاده و شعار " نبرد با دیکتاتوری شاه " را قبل از قیام مطرح میکرد، اگر این رفقا معتقد بودند " پرولتاریا بعنوان پیگیر ترین دشمن سلطه امپریالیستی و فنودالی و اتکاء به تئوری بین المللی مارکسیسم- لنینیسم میتواند و باید رهبری جنبش ضد امپریالیستی را بر عهده بگیرد" سازمان چریکها با طرح شعارهای انحرافی نظیر "حاکمیت خلق" عملا بر رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دمکراتیک پرده می افکند. اگر این رفقا معتقد بودند "این استدلال مضحک حزب توده که کمک بااصطلاح اردوگاه سوسیالیزم به رژیم مزدور، به قول آنها به ملت ایران، موجب رشد صنایع، تسریع رشد پرولتاریا و تقلیل وابستگی رژیم به امپریالیزم میشود، نه یک " اشتباه تئوریک، بلکه توجیه تمایلات عملی آنهاست"(تاکید از ماست) و قاطعانه با رویزیونیسم خروشچفی و " اردوگاه سوسیالیزم" حزب توده مرزبندی قاطع می کردند، امروز شاهد آنیم که سازمان چریکها خود را وابسته به " اردوگاه سوسیالیزم" میدانند و روز بروز بیشتر به رویزیونیستها نزدیکتر شده و از جنبش کمونیستی فاصله میگیرد. آری امروز سازمان چریکهای فدایی خلق، دستاوردهای احمدزاده ها را به دور افکنده، و بیش از پیش به سمت رویزیونیست میرود".

چه گمان میکنید؟ نویسنده این جملات کیست؟ همین سازمان پیکار! در پیکار 46 در مقاله " گرمی باد یاد رفیق مسعود احمدزاده و پنج شهید دیگر" ص12، 20 اسفند 58، بله همین سازمان پیکار است که بجای مبارزه ایدئولوژیک به بند بازی مشغول است و زیر پوشش مبارزه ایدئولوژیک با مرکزیت سازمان، تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق را تحریف و تخطئه میکنند و در جایی دیگر ناگهان بدافع از رفیق احمدزاده در مقابل انحرافات این مرکزیت برمی خیزد. او می خواهد کسب و کار خود را رونق بخشد و در این راه بهر وسیله ای متوسل میشود و در 19 بهمن 58 که گمان میکند جمعیت زیادی برای بزرگداشت مبارزه و قهرمانانی که حماسه سپاهکل را آفریده اند جمع خواهند شد، صرفا به سائقه همین کاسبکاری خویش و بااصطلاح برای اینکه کلاهی از این نمذ برای خود دست و پا کند، در پیام به همین مرکزیت اپورتونیست که خود یک ماه بعد به انحراف کلی آنها

از خط مشی چریکهای فدایی اعتراف میکند، پیام میفرستد و با این جملات به مجامله و چاپلوسی از چریکهای فدایی خلق میپردازد: " رفقای دلاوری که ... علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه خائن رزمیدند صفحه نوینی در تاریخ حیات مبارزاتی خلق ما گشودند این صفحه با قرار دادن قهر ضد انقلابی در سیاست و برنامه مبارزاتی علیه رژیم مزدور شاه، ممیز میگردد، همچنین این صفحه با کشیدن خط فاصله بین خود و کلیه راه حل‌های پوسیده رفرمیستی و پارلمانتاریستی و سازشکارانه متعلق به لیبرالها و حزب توده برش انقلابی خود را در این مقطع از تاریخ مبارزاتی میهن ما با کلیه راههای منحط فوق نشان میدهد."

" رفقا! کاربرد قهرانقلابی در برابر قهر ضد انقلابی و اعتقاد به اینکه جز از طریق نبرد مسلحانه برعلیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی نمیتوان به پیروزی رسید، دستاورد بزرگی در تاریخ مبارزاتی میهن ما محسوب میشود سازمانهایی نظیر سازمان شما و ما که در بستر پیکار خونین بر علیه رژیم وابسته محمدرضاشاهی پا گرفته اند بخوبی براهمیت و ارزش این دستاورد و دیگر سنتهای انقلابی که در این راه بدست آمده است، واقفند به همین لحاظ بر ماست که در راه پاسداری از این سنتهای انقلابی که با خون صدها شهید هم‌رزم و قهرمان بدست آمده بکوشیم و آنها را ارتقاء دهیم " (پیکار 42، ویژه نامه قیام(3) 22 بهمن 58) از اعلامیه پیام به سچفخا به مناسبت نهمین سالگرد نبرد قهرمانانه سیاهکل و تولد سچفخا. (تاکید روی کلمات از ماست)

ولی نباید تصور کرد که این اعتقاد واقعی این سازمان است و او واقعا مبارزه چریکهای فدایی خلق را "صفحه نوین"، " سنت انقلابی " و " دستاورد بزرگی در تاریخ مبارزاتی میهن ما " میدانند، نه! او همه این جملات را برای بازارگرمی خویش کنار هم ردیف کرده است. نویسنده این جملات همان سازمانی است که این جملات را هم در پیکار 45، مقاله " تجاری از کار توده ای- انقلابی در میان کارگران "، صفحه 14 نوشته: "... همانگونه که مبارزات چریکی بدون تأثیر بنیادی در روند مبارزه توده ها جز ضایعه و لطمه به جنبش اثر دیگری نداشت و به از دست دادن انقلابیون پرارزش منجر میشد ... " (تاکید از ماست).

این همان سازمانی است که در کار تحریف و تخطئه تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق آنچنان بی پرواست که در پیکار 74 ص 21 " هنر مقاومت "، " هنر پرولتری " ضمن نقد (19) فیلم مبارزین باسک چنین مینویسد: " گویی همه چیز به اراده و وجود افراد بستگی دارد، نظم ضد خلق گویی حاصل میل و اراده افراد " بد ذات " است و نابودی آن هم به تمایل یا اراده این یا آن فرد مربوط میشود، گویی کافیسیت " کاره رو " کشته شود تا دیکتاتوری خشن فرانکوئی که در اصل دیکتاتوری طبقه ای علیه طبقه دیگر است نابود شود!! چنین تصوراتی بسیار شبیه طرز تفکر سوسیال رولوسیونرها، دیره، رفیق احمدزاده و ... است."

از سازمان پیکار نمی پرسیم که دیره در کجا گفته است که با کشتن افراد " بد ذات " میتوان به " دیکتاتوری خشن " خاتمه داد و چرا انتقادی را که به دیره وارد نیست به او میگیرند زیرا طرف خود را میشناسیم سابقه هوچی گری اش را میدانیم و مطمئنیم که اگر به او گفتیم که به دروغ چنین نظری را به دیره نسبت میدهند، بجای آنکه برود و با بررسی نظرات دیره بما نشان دهد که واقعا وی چنین نظری دارد، فوراً دست به هوچی گری میزند که " دیدید، گفتیم اینها دبريست هستند! "، " نمیبینید که چگونه از دیره دفاع میکنند؟ ".

ما از اینها فقط در مورد رفیق احمدزاده میپرسیم. در کجا وی گفته است که اگر " افراد بد ذات " کشته شوند، " دیکتاتوری خشن " از بین خواهد رفت! آیا " رفیق احمدزاده " با تحلیل شرایط عینی کشور ما، اولین کسی نبود که ثابت کرد که روبنای سیاسی و دولت نظام بورژوازی وابسته همواره " دیکتاتوری خشن " خواهد بود و مادام که این نظام برجاست انتظار هرگونه رفرم سیاسی و دمکراتیسم بیهوده است و آیا چریکهای فدایی خلق همواره این اصل را در تحلیلهای خود نشان ندادند و با آنها که گمان می کردند اگر شاه برود امکان وجود " دموکراسی " هست نمی گفتند شاه، بقول رفیق مسعود، " مزدوری " بیش نبوده و مادام که نظام سرمایه داری وابسته در کشور ما حاکم است همواره " مزدوران " دیگری پیدا می شوند که جای وی را بگیرند ؟ ولی آیا رفتار سازمان پیکار را پس از رفتن شاه مورد بررسی قرار دهیم، باین نتیجه نمی رسیم که در واقع این سازمان پیکار بوده که گمان میکرده است با از بین رفتن " افراد بد ذات " دوران " دیکتاتوری خشن " پایان میرسد و بهر حال " دمکراسی " امکان پذیر است؟ آیا ما سازمان پیکار را هنگام انتخابات " مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی " که با فرمان سرانگشت بورژوازی وابسته (بخشید " خرده بورژوازی مرفه سنتی " چرا ما نمیتوانیم در مقابل سازمان پیکار لهجه امان را کنار بگذاریم؟) مشغول اجرای نمایش انتخابات (20) (به سبک دمکراسی های پارلمان بود ندیدیم؟، آیا از حرفش که بگذریم نفس این عمل اعتقاد و

اعتراف باین نیست که با رفتن شاه این " فرد بد ذات " امکان از بین رفتن " دیکتاتوری خشن " و برقراری نوعی " دمکراسی پارلمانی " موجود است؟ آیا وقتی سازمان پیکار، در پیکار 54 در مقاله " جامعه ما به کدام سو می‌رود " ص 12 مینویسد: " ما خواهان مبارزه طبقاتی و اوج گیری آن هستیم، لیکن خواهان جنگ داخلی و برادر کشی نیستیم "، نشان نمیدهد که سازمانی که خود سازمان مجاهدین خلق را سرزنش میکند که " در دام توهمات لیبرالی " (پیکار 44) اسیر است، خود خواهان و آرزومند ایفای نقش " اپوزیسیون مسالمت جو " در داخل نوعی نظام " دمکراتیک " میباشد؟ و اگر در قسمت دوم همین مقاله در پیکار 55 به خط مشی " چپ روانه و آنارشیستی " موهومی (21) میتازد که گویا بر خلاف سازمان " بانزاکت " پیکار که فقط " اوج گیری مبارزه طبقاتی " را می خواهد (آیا نتیجه " اوج گیری مبارزه طبقاتی " جز " جنگ داخلی " است یا سازمان پیکار مفهوم اوج گیری مبارزه طبقاتی را همان اجتماع همه روزه جلوی دانشگاه و راهپیمایی تا میدان راه آهن میداند؟) و " خواهان جنگ داخلی " نیست، می خواهد " توده ها را به یک درگیری پیش از موقع با ارتجاع " بکشاند و در ضمیمه پیکار 57 باز به این دیدگاه می تازد که گویا میکوشد تا تضادهای طبقاتی را پیش از موقع و زود رس به تعارض قطعی و نهایی بکشاند. (چگونه چنین چیزی ممکن است؟ تضادهای طبقاتی یا ماهیتا به تعارض قطعی و نهایی رسیده اند یا نرسیده اند اگر به این مرحله نرسیده باشند چگونه ممکن است یک " دیدگاه چپ روانه " و یک مشی " آنارشیست " آنها را به تعارض قطعی و نهایی بکشاند. شاید منظور سازمان پیکار این است که این آنارشیستها می خواهند تضادهای مسالمت آمیز یا تضادهائی را که هنوز به مرحله آنتاگونیستی نرسیده اند به شیوه قهرآمیز حل کنند. اگر سازمان پیکار چنین سخن میگفت هم حرف روشنی زده بود و هم به روشنی مشت خود را باز می کرد و اپورتونیسیم بیکران خود را نشان میداد ولی همان طور که پیش از این گفتیم او زرنگ تر از آن است که بروشنی سخن بگوید. او از به " تعارض کشیدن طبقاتی " سخن میگوید که خواننده معمولی نشریه اش چندان از آن سر در نیاورد) و بالاخره، با چنین " دیدگاه چپ روانه " و " آوانتوریستی " خودساخته ای که مابه ازای خارجیش را شاید باین دلیل ساده که در جهان خارج مابه ازائی ندارد، ذکر نمی کنند، به اصطلاح خودش " مرزبندی " مینماید، آیا همه اینها تمایلات آشکار و قلبی این سازمان را برای آنکه نقش " اپوزیسیون " را در " مسیر مسالمت آمیز تکامل انقلاب و مبارزه طبقاتی " ایفا کند، نشان نمیدهد؟ (همین نشریه پیکار را ورق بزنید تا از عید 58 و وقایع سنندج که هنوز برای این نشریه بوجود نیامده بود، تا به امروز " مسیر مسالمت آمیز تکامل انقلاب " را در آن ملاحظه نمایید)، آیا سازمان پیکار که جنگ داخلی خیالی خود را بدلیل آنکه " رودروئی برخی از توده های ناآگاه مردم ... در برابر توده های آگاه مردم " میباشد " جنگ برادرکشی " می خواند، نمیداند که طبیعت جنگ را از روی ترکیب افرادی که این جنگ را انجام میدهند نمیتوان شناخت؟ اگر چنین معیاری برای تشخیص ماهیت جنگ به کار رود، همه جنگهایی که در تا ریخ تا کنون صورت گرفته اند- و نه فقط این " جنگ داخلی " خیالی سازمان پیکار- " جنگ برادر کشی " بحساب می آید و در آنها " بخشی از توده ها " در مقابل " بخشی دیگر " قرار میگیرند و از قضا در همه این جنگها، همواره زحمت کش ترین توده ها عملا جنگ را انجام داده اند و به کشتار یکدیگر پرداخته اند. بله، سازمان پیکار میداند که خصلت جنگ را باید از روی منافع طبقاتی و سیاست آن طبقاتی تشخیص داد که جنگ را براه می اندازند و در مورد این " جنگ داخلی " خیالی، خود سازمان پیکار رژیم را آغاز کننده و بر پا کننده چنین جنگی ذکر میکند و در همین جا متوقف می ماند و برای حمله به " چپ " خود آماده میشود و فراموش میکند که تذکر دهد هر رژیمی (حتی رژیم سایگون در ویتنام جنوبی) وقتی می خواهد به جنگ داخلی دست بزند، بهر حال و بهر وسیله ای (با زور ویا فریب ویا ترکیبی از هر دو) " بخشی از توده ها " را در " برابر " بخش دیگر قرار میدهد (22).

این تئوری بافی در مورد جنگ برادرکشی از طرف سازمان پیکار مخصوصا در زمانی صورت می گیرد که مرکزیت سچفخا نیز به صراحت به رژیم پیوسته و در کردستان " جنگ برادرکشی " را تقبیح میکند و به همین دلیل مورد حمله سازمان پیکار قرار میگیرد ولی آیا اینگونه سخن گفتنهای کشتار در مورد " جنگ برادرکشی " و ابراز آرزوهای قلبی در مورد جلوگیری از آن و حمله بی دلیل به " چپی " که تا کنون در این زمینه حرفی نزده است، همه امیدواری سازمان پیکار را به، براه مسالمت آمیز درآوردن رژیم و به ایفای نقش " اپوزیسیون مسالمت جو " نیست؟ این حمله های بی جا به " چپ " خیالی اگر به عنوان چراغ سبز به رژیم تلفی نشود چه فایده تئوریک و عملی دارد و چرا چنین کسانی که خود پس از شاه به " حمایت مشروطه " از رژیم بعد از وی پرداختند و حتی امروز اینچنین خود را برایش شیرین میکنند که میگویند ما خواهان " جنگ داخلی نیستیم به " رفیق احمدزاده " نسبت میدهند که گویا فکر میکرده است که اگر افراد " بد ذات " از بین بروند " دیکتاتوری خشن " نیز از بین خواهد رفت .

برای جلوگیری از خلط مبحث مبلغین سازمان پیکار (سازمان پیکار در "ترویج" های خود کمتر به این "خرده کارها" میپردازد، ولی مبلغینش همه جا برای این گونه "تبلیغ"ها حاضر هستند.) یک مطلب دیگر را نیز در این مورد بیفزائیم و بگذریم. ممکن است با اشاره به "اعدامهای انقلابی" که از طرف چریکهای فدایی خلق صورت گرفته، مبلغ سازمان پیکار شنونده خود را برای تصدیق محتوای این "ترویجهای پیکاری" بشهادت بطلبد. در چنین حالتی ما ناگزیر به تذکر امری هستیم که در حالت عادی ذکر آن از فرط بداهت زائد بود و اینکه انجام اینگونه اعدامهای انقلابی به هیچ وجه دلیل آن نیست که انجام دهندگان آن معتقدند که از بین رفتن اینگونه اعدامهای انقلابی به معنای از بین رفتن "دیکتاتوری خشن" است بلکه در جریان مبارزه گاه پاره ای از افراد در چنان موقعیتی قرار میگیرند که وجودشان برای دشمن مخصوصا در سرکوب نیروهای مبارز اهمیت پیدا میکند و از بین رفتن آنها ضربه مادی یا روانی، سیاسی یا نظامی به دشمن وارد میسازد و مبارزین ارزیابی میکنند که این اعدام انقلابی برای پیشبرد مبارزه، با توجه به سطح و موقعیت جنبش در زمان عمل لازم است. البته ممکن است در مورد مشخص، این سنجشها غلط از آب در آید و این ارزیابی از موقعیت و نتایج این اعدام انقلابی درست صورت نگرفته باشد ولی این به هیچ وجه به آن معنا نیست که نتایج محدود و معینی را که این مبارزین از آن اعدام انقلابی در نظر داشتند، بی جهت بسط دهیم و بگوییم که آنها گمان می کردند با اعدام فلان " فرد بد ذات"، " دیکتاتوری خشن" از بین خواهد رفت. مخصوصا تا جایی که به چریکهای فدایی خلق مربوط است در هر مورد بلافاصله قبل یا پس از انجام اینگونه عملیات هدف مشخص خود را از انجام آن اعلام کرده اند و هیچ جای توهمی در این زمینه باقی نگذاشته اند که تا نظام سرمایه داری وابسته برجاست " دیکتاتوری خشن" همچنان ماهیت رژیم حکومتی کشور ما را تشکیل میدهد.

بهرحال از لحاظ "ایدئولوژیک" این است " سمت وسوی" آن سازمانی که "موقعیت تعیین کننده"ای در "جنبش کمونیستی میهنمان" دارد و خود را جزء آن دسته " نیروهای پویائی" میداند که " در روند قطب بندی سیاسی- طبقاتی به جانب پرولتاریا سمت گیری نمودند و به نفی انقلابی و پرولتری مشی چریکی و اتخاذ مشی کمونیستی پرداختند." (پیکار 91، ص8)

و این است مفهوم " نفی انقلابی و پرولتری مشی چریکی"! اینها که بدروغ خود را به لنین می چسبانند و چپ و راست از وی نقل میکنند، وقتی پای انجام مبارزه ایدئولوژیک پیش میآید که تاریخ بعهد خود آنها گذاشته، کارشان به اینجا می کشد.

ما بعدا از " لحاظ سیاسی" هم، نظری به "سمت وسوی" این سازمان واجد موقعیت " تعیین کننده" در جنبش خواهیم افکند و به جای خود خواهیم دید که چگونه این بی پر نسیبی کامل در مبارزه ایدئولوژیک، در جهت گیری سیاسی این سازمان نیز موجود است و چگونه این سازمان به برکت همین بی پر نسیبی است که میتواند با " زیگزاگ" رفتن کار خود را بخيال خود به پیش ببرد. (23)

طبیعی است که درهنگام این بی پر نسیبی تئوریک، دو سازمانی که یکی برای خود " موقعیت تعیین کننده در جنبش کمونیستی میهنمان" می شناخت و دیگری گمان میکرد که " اکنون دیگر عملا به آلترناتیو کمونیستی جنبش خلق" (کار شماره 51، مقاله "ما در انتخابات باید از کدامیک از کاندیداها حمایت کنیم، قسمت دوم- ص15") بدل شده است، وقتی که " راه کارگر" با "سلسله بحثهای" خود در صحنه حاضر شد و به "مبارزه ایدئولوژیک" با "انحرافات جنبش کارگری" پرداخت، موجی از "خوش بینی" و شادی در میان اپورتونیستها برانگیخت و همه برایش به سرعت در "جنبش کمونیستی" جا باز کردند، سازمان پیکار از حضور وی در "میتینگهای سازمان" خبر میداد و این افتخار را نصیب وی میکرد که با او در مورد " تز سوسیال امپریالیسم" به "مبارزه ایدئولوژیک" بپردازد و مرکزیت سچفخا نیز اعلام میکرد که "هر چقدر از مسائل مشخص به سوی مسائل کلی، از مسائل مجرد و عام بسوی مبارزه ایدئولوژیک سیر میکنیم با راه کارگر نزدیکتر میشویم در مقولات عام مارکسیستی و بویژه در نگرش به جنبش جهانی کارگری و کمونیستی دیدگاه های ما نزدیک است ... (کار شماره 50) مقاله " ما در انتخابات باید از کدام کاندیدا حمایت کنیم؟" (ص10)

به این ترتیب این دو سازمان به تشویق " راه کارگر" پرداختند، نه از آن جهت که خط مشی و

برنامه آن را می پسندیدند، یا بهرحال او را وزنه ای در جنبش کمونیستی میدیدند، خیر! همه در عمل نشان میدادند که هیچ توهمی در این زمینه ندارند. آنچه باعث میشد ناگهان به این گروهی که نه سابقه مبارزاتی داشته (24) و نه بقول مرکزیت سچفخا " پایگاه توده ای" دارد، نه برنامه قابل قبول و نه سازمان متشکل، چنین اهمیتی داده شود، همان مصالح این جبهه واحد ضد " مشی چریکی" بود. حزب توده که بحق در مبارزه با " مشی چریکی " پیشاهنگ همه مدعیان " پیشاهنگی" است و مراقب است که ببیند در کجا زمزمه ای علیه تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق بپا شده، تا بلندگوی خود را جلوی آن بگیرد، در این زمینه صراحت را بحد وقاحت رسانده و دیگر مانند اپورتونیستهای کهنه کار ، وسواسی در پنهان کردن نیت واقعیش ندارد، این جریان، انگیزه این بزرگ جلوه دادن " راه کارگر" را از جانب همه دشمنان تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق بسادگی بیان میکند: "آن خوش بینی اولیه ای که گروه "راه کارگر" را با وجود اینکه بعنوان یک جریان اجتماعی، بهیچوجه مطرح نبودند بخاطر بداهتها و جرقه هایی که این سوی و آنسوی، در آثار و نظراتش به چشم می خورد، قابل نقد و بررسی قرار داده بود، آن خوش بینی که این نقد و بررسی را با "انگیزه یاری دادن به نیمه سالم وجود این گروه برعهده گرفته بود..." ("هنوز مشی چریکی جدا از توده") (پیشگفتار_ص7 تاکید از ماست).

یک مقایسه ساده نشان میدهد که این " نیمه سالم" همان "مسائل کلی" و " مبارزه ایدئولوژیک" است که "هر چه" مرکزیت سچفخا از "مسائل مشخص" و "مسائل مجرد و عام" بسوی آنها میرود، خود را به " راه کارگر" " نزدیکتر" میبند.

در واقع "راه کارگر" هر چه دارد از همین "مبارزه ایدئولوژیک" با تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق دارد این تنها سرمایه او بود در ورود به "جبهه واحد". و این "مبارزه ایدئولوژیک" "راه کارگر" خصوصیتی داشت که سایر اپورتونیستهای "جنبش کمونیستی میهنمان" را که در بهترین حالات نمیتوانستند از تکرار حرفهای حزب توده و در این زمینه بالاتر بروند، بخود جذب میکرد. آنها در وجود "راه کارگر" منتقدی از "مشی چریکی" را میدیدند که دیگر لاف با اشاره حزب توده چیز نمی نویسد و میتوان اینجا و آنجا در این زمینه از او قرض گرفت.

اپورتونیستهای مرکزیت سچفخا که در زمینه "مبارزه ایدئولوژیک" و تحلیل طبقاتی دولت از همه چنته اش خالی تر بود، زود تر از همه به تئوری پردازی های "راه کارگر" پرداختند اگر در کار 47 بالاخره نوعی تحلیل از رژیم موجود ارائه شد (رجوع شود به مقاله سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت نوین در یکسال گذشته)، این تحلیل را تا حد زیادی مرهون "تحلیلهای راه کارگر" هستیم که همانطور که نشریه کار منبع اقتباس خود را به خواننده نمیگوید، "راه کارگر" نیز منبع اقتباس خود را از خواننده اش پنهان میکند. اگر در تفسیرهای نشریه کار اینجا و آنجا باصطلاح، "بلوک قدرت" برمی خوریم، این را هم از "راه کارگر" داریم و "راه کارگر هم آن را... مدیون چه کسی است؟ اگر دشنام گوییهای جزوه "ریگهای گلی"، "اشرف بازمانده دوران کودکی" را که مسلما ویژه و لایق خود هیئت تحریریه "ریگای گل" است، از آن منظر کنیم، آنچه باقی میماند، قسمت اعظمش از آن "راه کارگر" است. "راه کارگر" ممکن است خود چنین نتایجی را از کار خود نخواست باشد ولی مسلما "راه کارگر" که خود غالبا به خواننده اش مقوله "ضرورت" را تدریس میکند میداند وقتی شخص یا گروهی دست به عملی میزند که به یک ضرورت تاریخی پاسخ میدهد بازتاب اجتماعی و دامنه عکس العمل های آن بسیار فراتر از اراده آن شخص یا آن گروه میرود و به واقع "راه کارگر" به یک ضرورت تاریخی "در جنبش کمونیستی میهنمان" پاسخ میداد و آن خلأیی بود که برای اپورتونیسم راست پس از "رد مشی چریکی" - نه آنچنان که ادعا می کردند در طی یک "مبارزه ایدئولوژیک" و با تکیه به اصول مارکسیسم بلکه صرفا بنا به تمایلات عملی خویش- با آن مواجه شده بودند. یا میبایست این خلاء را عینا با گفته های حزب توده پر کنند که در این صورت رسوائیش بسیار بود و در هر مورد که به این کار دست زدند جز پشیمانی ببار نیاوردند و یا میبایست با این خلاء بسازند و هواداران خود را باین دلخوش کنند که مثلا به چریکهای فدایی خلق بگویند: "گروه اشرف" (ردالنتی که مزدوران سر مقاله نویس روزنامه های رسمی هم به آن دست میزنند) و یا بطور کلی وجود آنها را در جنبش کمونیستی با سکوت برگزار میکنند ولی هیچ یک از اینها آن خلاء را در جریان عملی مبارزه ایدئولوژیک، که دیگر حالا نه در اتاقهای در بسته روشنفکران "جدا از توده"، بلکه درکنار خیابانها و در درون کارخانه ها و مدارس جریان داشت، پر نمی کرد. "راه کارگر" به آنچه حزب توده میگفت لاف رنگ و لعاب تازه ای میزد این است آن ضرورت تاریخی که "راه کارگر" به آن پاسخ داد و در پرتو آن یک شبه ره صد ساله پیمود و "موقعیت" نسبتا خوبی را (اگر چه نه باندازه سازمان پیکار "تعیین کننده") در "جنبش کمونیستی میهنمان" اشغال کرد و ما ناچاریم در برخورد با تئوری و خط مشی خود این واقعیت را بحساب آوریم ولی فقط تا جائیکه این واقعیت قابل بحساب آوردن هست

ما نیز مانند حزب توده با "نیمه سالم"، یا بقول مرکزیت سچفخا در "مسائل کلی" و "مبارزه ایدئولوژیک" در صورت لزوم به "راه کارگر" میپردازیم و در این مورد کاری به "نیمه ناسالم" و "مسائل مشخص" نداریم.

ما در پاورقی صفحه 64 قسمت اول این جزوه از "راه کارگر" نقل قول کردیم که رد"مشی چریکی" شاید دیگر در کشور ما "ارزش تئوریک نداشته باشد." و به خواننده خود تذکر دادیم که این جمله را جدی نگیرد و حدس زدیم که شاید "تقسیم کاری" صورت گرفته باشد و از قضا انتشار جزوه های بعدی "راه کارگر" نشان داد که حدس ما غلط نبوده و "راه کارگر" خواسته است با جمله ای دهن پر کن بخود امکان مثله کردن این تئوری و "خط مشی" و رد جداگانه قسمتهای مختلف آن را بدهد و باین ترتیب است که نویسنده نقل قول فوق در کتاب اول، تازه در کتاب سوم خود مینویسد: "نباید خوش باور بود که کار با همین انتقادهای نچندان جدی و هنوز مردد، پایان گرفته است. نباید از خطر عودت تظاهر و مداوم رسوبات ایدئولوژیهای غیرمارکسیستی در اذهان فعالین، غافل بود. از این رو برخوردی موشکافانه به تمام سطوح و مسیر طی شده، لازم است و اینکاری نیست که یکباره و یا در طی یک برخورد بتوان از عهده اش برآمد." ("در پیرامون تئوری و انقلاب و شرایط عینی انقلاب" ص 2).

بهرحال "راه کارگر" به باصلاح تعمیق مبارزه ایدئولوژیک پرداخته و تا جایی که به تئوری و خط مشی مان مربوط میشود در هر مورد نشان خواهیم داد که این "تعمیق" از چه نوع است و نشان خواهیم داد که کسانی که هرگز نمیتوانند "رفیق احمدزاده" را به این دلیل که در هنگام بررسی شیوه مبارزه (امری که لنین توصیه میکرد کمونیستها باید مشخص ترین برخورد را با آن داشته باشند و در هر مورد آن را از نو بررسی کنند و هیچ شیوه مبارزه را صرفا با تکیه به اصول رد نکنند" و تجربه کوبا از کتاب دبره- که بهر حال در رابطه با تجربه زنده او از انقلاب کوبا بوجود آمده- ببخشند، چگونه خود در اساسی ترین مسائل، نظیر تئوری دولت و تحلیل طبقاتی جامعه، بدنیال روشنفکران وامانده و بی عمل اروپایی میافتند و در راه رونویسی از تئوریهای آنها تا جایی پیش می روند که در کشوری وابسته از همان خطرناک صحبت میکنند که دمکراتهای اروپا از آن در رابطه با کشور خود سخن میگویند: خطر فاشیسم. (25)

این قهرمانان مبارزه ایدئولوژیک در مقابل تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق بواقع دست به همان تاکتیک معروف میزنند: اصول عام آن را خاص و اصول خاص آن را عام جلوه میدهند و در بسیاری موارد حتی با داستان سرانهای عوام فریبانه در مورد "سویرمن" و "مسلسل" اش در میان آنهمه قلبه گویهای روشنفکرانه وضعیت مضحکی بوجود میآورند و در این میان آنچنان مغرور تئوری بافی های خود می شوند که عنوان رساله های خود یعنی "مبارزه ایدئولوژیک" را فراموش میکنند و همچنین تصور می نمایند که گویا رسالت دارند که حرف آخر را بزنند و غائله را ختم کنند و با همین احساس است که در جزوه "در برابر رویونیسم و تز سوسیال امپریالیسم" میگویند: ما مواضع خودمان را در قبال آموزه های انقلابی مارکسیسم- لنینیسم بطور اثباتی روشن میکنیم و به گمانمان هر خطی که با این درک ما جور در نیاید انحرافی است....." (ص 12) تکیه اول از "راه کارگر" و تکیه دوم از ماست".

طبیعی است که مهمترین "خطی" که با "درک" "راه کارگر" جور در نمیآید همان تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق است و در مبارزه با این "خط انحرافی" تا آنجا پیش میرود که حاصل همه مبارزات گذشته چریکهای فدایی خلق را در این جمله خلاصه میکند که "... و از اینجاست که رویونیسم چپ در مارکسیسم، البته با حسن نیت و به قصد خدمت به طبقه کارگر، در کشور ما آغاز میشود و چپ چنان لطمه ای به طبقه کارگر میزند که خوابش را هم نمیبیند!" (ص 8 "در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط انقلاب") و چریکهای فدایی خلق را به مسخره چنین ارزیابی میکنند "وکالتا از جانب پرولتاریا بی آنکه روح پرولتاریا از موکل بودن خود خیر داشته باشد و وکیلی برای رهایی خود انتخاب کرده باشد!" (26) (همانجا ص 24) ما صرف نظر از شکل ظاهرا ابتکاری جمله بندیها و نقطه گذاری، با محتوای این ادعاها در خود کمیته مرکزی حزب توده از مدتها پیش آشنا هستیم. اپورتونیستهای راست همواره وقتی حاضرند به میدان مبارزه بیایند که جریان جنبش خود بخودی چنان وضعیتی بوجود آورده باشد که طبقه کارگر لافل در سطح کارخانه ها امکان انتخاب کردن نمایندگان خود را لافل در سطحی محدود بدست آورده است. در چنین شرایطی بسیاری فرصت طلبانی که حاضرند نطقهای غرائی بکنند و برای خود از پرولتاریا رأی بخواهند و خود را وکیل پرولتاریا جا بزنند. آنها برای اثبات این وکالت خود در موضع بهتری از کسانی قرار دادند که در شرایط بسیار دشوار- نظیر شرایط بین سالهای 44 تا 55 که در اثر شرایط خاص تاریخی جنبش توده های در حال

رکود بوده و دشمن طبقاتی توانسته بود بین روشنفکران و پرولتاریا جدایی ایجاد کند-تصمیم میگیرند به امر پرولتاریا خدمت کنند. بله، این اپورتونیستها صورت جلسه رأی گیری را برای اثبات وکالت خود در دست دارند ولی در پرونده آن دیگران اغلب جزء صورت جلسه ای از مراسم اعدام آنها یا گزارشی از نحوه کشته شدنشان دیده نمیشود. ولی آیا رابطه پیشاهنگ و توده را میتوان به شکل مبتذل تری از شکلی که راه کارگر مطرح میکند مطرح نمود؟ ما در دنبال این جزوه بیشتر با این قهرمانان "مبارزه ایدئولوژیک" و این کسانی که از جانب سایر اپورتونیستها به این عنوان که "مبارزه ایدئولوژیک" را گویا "عمق" بخشیده اند، مورد تحسین قرار میگیرند، بیشتر آشنا خواهیم شد در اینجا فقط قصدمان این بود که با نتیجه گیری آنها و نظر کلی شان نسبت به تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق آشنا شویم و از خود بپرسیم که آیا در این سخنان چیز تازه ای هست؟ و آیا با به میدان مبارزه ایدئولوژیک آمدن "راه کارگر" باز حق داریم که بگوئیم اپورتونیستهای نوین در این زمینه نیز همه بواقع دنبال کمیته مرکزی حزب توده روانند؟

در هر صورت مبارزه ایدئولوژیک در این مرحله میتوانست در حدی محدود مشکلات تئوریک و عملی جنبش ما را حل کند و زمینه وحدت بیشتری را فراهم کند.

البته محور اصلی این مبارزه ایدئولوژیک نیز بحق می بایست تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق باشد. اگر این مبارزه بدرستی انجام میشد، معنای آن این نبود که اپورتونیسم راست، این خطر عمده جنبش کمونیستی بکلی از بین برود. بهیچوجه چنان اثری را از مبارزه ایدئولوژیک نمیتوان انتظار داشت. ولی جریان امور در مسیری افتاد که اپورتونیسم راست با سلطه بر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان پیکار تا حد زیادی توانست همانطور که در زمینه مبارزات سیاسی سعی کردند جنبش توده ها و بخصوص طبقه کارگر را به انحراف بکشند و درپاره ای زمینه ها موفقیت چشمگیری بدست آورند، در زمینه مبارزه ایدئولوژیک نیز سعی کردند و تا حد زیادی هم توانستند این مبارزه را به انحراف بکشند، ما از همان آغاز همواره سعی کردیم با طرح مسائل حاد و مرم جنبش و تمرکز مبارزه ایدئولوژیک در گرد آن، براین انحراف فائق آئیم ولی البته بنا بر شرایطی که امروز دیگر بر همه آشکار است، این تلاشهای ما گرچه درتصحیح مسیر این مبارزه تاثیر بسیار داشتند، ولی نتوانسته است از انحراف مسیر مبارزه ایدئولوژیک بطور کامل جلوگیری کند. وضعی که امروز بوجود آمده است، بیش از پیش لزوم شرکت فعالانه چریکهای فدایی خلق را در مبارزه ایدئولوژیک و کوشش بیش از حد مجدانه آنها را در طرح و حل مسائل تئوریک جنبش کمونیستی ما که اکنون بیش از پیش واضح میشود که بهیچوجه از مسائل جنبش کمونیستی در سطح جهانی جدا نیست، ایجاب میکند. امروز کشور ما به یکی از مراکز انقلاب جهانی تبدیل شده است. همه نیروهای انقلابی جهان به تحولات آینده این انقلاب چشم دوخته اند، تشکل پرولتاریا و تأمین رهبری و جریان تحولات این جنبش انقلابی در پیروزی یا شکست این انقلاب جنبه تعیین کننده دارد. در عین حال پرولتاریای ایران در صورتی میتواند به وظایف عملی خود در این زمینه اقدام کند که پایگاه تئوریک مستحکمی داشته باشد و این پایگاه تئوریک مستحکم جز حاصل یک مبارزه ایدئولوژیک جدی در زمینه کلیه مسائل مطروحه در جنبش کمونیستی، در ارتباطی تنگاتنگ با عمل مبارزاتی امکان پذیر نیست و چریکهای فدایی خلق هر گاه بخواهند به وظیفه پیشاهنگی خود در قبال پرولتاریا عمل کنند، بایستی فعالانه تر از پیش در مبارزه ایدئولوژیک شرکت کنند و یا جبران کم کاریهای گذشته خویش در این زمینه با شجاعت انقلابی حادثترین و بغرنج ترین مسائل تئوریک جنبش را در جریان این مبارزه طرح و تا حدی که میتوانند پاسخ دهند، اگر اپورتونیسم راست موضع ما را تحریف میکند ما فقط در صورتی میتوانیم با آنها مقابله کنیم که موضع آنها را آنچه که واقعا هست نشان دهیم. کافی نیست که ما فقط به مسائلی بپردازیم که وجود اپورتونیسم راست در جنبش ایجاد میکند، بلکه باید با دقت و روشنی در نزد توده ها به مسائلی که اپورتونیسم راست در جنبش پیش میکشد، نیز پاسخ دهیم. این مبارزه ایدئولوژیک باید روشن و تا حد امکان با زبانی ساده صورت گیرد، تا توده کارگر بتواند آنرا بفهمد زیرا از هدفهای این مبارزه ایدئولوژیک یکی هم این است که توده های کارگری با درکی روشن از تئوری و خط مشی انقلابی، از رهبران اپورتونیست جدا شوند. تجربه چریکهای فدایی خلق بخوبی نشان داده است که شور و هیجان و شایستگی توده ها هر گاه با آگاهی و روشن بینی نسبت به خط مشی انقلابی همراه نباشد، نه تنها مانع رشد

اپورتونیسیم راست نیست، بلکه در شرایط معین تاریخی بوسیله بسیار خطرناکی در دست اپورتونیسیم راست تبدیل میشود.

پایان فصل اول

فصل دوم

آیا لنین اثر بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم را برای خشنودی اپورتونیسیم راست نوشت؟

لنین در کتاب "دولت و انقلاب" در مورد تحریفات بورژوائی و اپورتونیستی در آموزشهای مارکس مینویسد: "در مورد آموزش مارکس اکنون همان رخ میدهد که در تاریخ بارها در مورد آموزشهای متفکران انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش بهنگام مبارزه آنان در راه آزادی رخ داده است. طبقات ستمگر انقلابیون بزرگ را در دوران حیاتشان همواره مورد پیگرد قرار می دهند و آموزش آنها را با خشمی بس سبعمانه و کینه ای بس دیوانه وار، و سیلی از اکاذیب و افتراوات کاملاً گستاخانه استقبال مینمودند. پس از مرگ آنها کوششهایی به عمل آمد تا بتهای بی زبانی از آنها بسازند و آنها را به اصطلاح تقدیس کنند، شهرت معینی برای آنها به منظور "تسلی" طبقات ستمکش و تحقیق آنان قائل شوند و درعین حال این آموزش انقلابی را از مضمون تهی سازند، برندگی انقلابی آن را زائل نمایند و خود آنها مبتدل کنند. در مورد یکچنین "عمل آوردن" مارکسیسم، اکنون بورژوازی و اپورتونیستهای داخل جنبش کارگری با یکدیگر همداستانند. جنبه انقلابی این آموزش و روح انقلابی آن را فراموش میکنند و محو و تحریف مینمایند. به آن چیزی که برای بورژوازی پذیرا بوده و یا پذیرا بنظر میرسد اهمیت درجه اول میدهند و آن را تجلیل میکنند. شوخی نیست، همه سوسیال شوینیستها "مارکسیستند!" و دانشمندان بورژوازی آلمان، این متخصصین دیروزی امحاء مارکسیسم، بیش از پیش از مارکس "آلمانی و ملی" سخن میرانند و مدعی اند که گوئی او پرورش دهنده این اتحادیه های کارگران بوده است که با چنین طرز عالی برای جنگ غارتگرانه متشکل شده اند! (27) (دولت و انقلاب- آثار منتخب جلد دوم- قسمت اول صفحه 223 و 224)

اکنون که این گفته های لنین را در مورد آموزشهای مارکس می خوانیم و به خیل اپورتونیستهای که سنگ لنینیسم را به سینه میزنند مینگریم، مبینیم که آنچه را که لنین میگفت در تاریخ نسبت به آموزشهای متفکرین انقلابی و بویژه مارکس صورت گرفته، با چه شدت و برجستگی ویژه ای در مورد آموزشهای خود وی چه از طرف بورژوازی و چه از طرف رویونیستهای رنگارنگ صورت میگیرد. ما فعلاً به جنبه جهانی این تحریف آموزشهای انقلابی لنین کاری نداریم و همه کس می دانند که هنوز لنین را به خاک نسپرده بودند که بورژوازی اروپا به کمک روشنفکران جیره خوار خود صدا در دادند که گویا لنین "دمکرات" و "انساندوست" بزرگی بود و برای "سعادت بشر" دست به انقلاب زد. در حالیکه، رهبران فعلی شوروی و مخصوصاً استالین "دیکتاتور" و "خون ریز" هستند و می خواهند برای تثبیت دیکتاتوری فردی و گروهی خویش "انقلاب لنین" را به انحراف بکشانند! هم امروز هم بسیاری از محافل روشنفکران بورژوازی زیر نقاب مارکسیسم و لنینیسم آموزشهای انقلابی مارکس و لنین را از محتوا انقلابی خود خالی میکنند و به این ترتیب مبارزات انقلابی خلقها و پیشاهنگان انقلابی آنها را به این دلیل که با تصویر مسخ شده ای که اینها از مارکسیسم و لنینیسم دارند، تطبیق نمیکند، "غیر مارکسیستی"، "مغایر با اصول لنینی" و غیره ارزیابی مینمایند و به این ترتیب سعی میکنند لنینیسم را از عصاره تکاملی آن یعنی تماس دائمی با تجربه مبارزات عملی توده ها جدا و بیگانه جلوه دهند و به این ترتیب به اربابان سرمایه دار خود خدمت کنند.

ما در اینجا صرفاً به این مسئله میپردازیم که چگونه تحریف تعالیم لنین وسیله ای شده است در دست اپورتونیستهایی که از همان آغاز به مخالفت با تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق برخاستند و در این زمینه نیز فعلاً کار خود را به مشخص ترین موارد محدود میکنیم.

در میان آثار لنین دو اثر بیش از همه مورد تحریف اپورتونیستها قرار گرفته است: چه باید کرد و بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم. خود لنین در نقل قول بالا دلیل این امر را برای ما روشن کرده است. این دو اثر بیش از سایر آثار وی بویژه مسائل اساسی کار انقلابی، سازمان دهی، تاکتیک و استراتژی پرولتاریا در انقلاب پرداخته اند و اگر بپذیریم که اپورتونیسم مخصوصا با روح انقلابی لنینیسم به مبارزه برمی خیزد، بسادگی دلیل اینکه چرا مخصوصا این دو اثر بیش از همه مورد تحریفات اپورتونیستی قرار گرفته پی میبریم.

ما از این دو کتاب مخصوصا کتاب چپ روی را به این دلیل برای طرح این فصل انتخاب کردیم که با توجه به وقایع و تغییرات سه سال گذشته در شرایط مبارزه انقلابی در کشور ما پاره ای از مسائل کتاب چپ روی- که در دوران قبلی ظاهرا برای ما مطرح نبود و اپورتونیستها نمیتوانستند با استناد به آنها به تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق بنازند- امروز به نحوی تازه مطرح می شوند و اپورتونیستها هم به طور ضمنی یا به صراحت سعی میکنند حتی الامکان مطالبی از این اثر برای توجیه اعمال خود استخراج نمایند. اگر در سال 50 نمیشد جز بطور کلی بگفته های لنین در مورد استفاده از پارلمان توسط پرولتاریا استناد کرد و در این مورد نیز تنها وقیح ترین اپورتونیستها نمیتوانستند این را دلیلی بر رد تئوری مبارزه مسلحانه بدانند، در جریان تأسیس پارلمان اسلامی گویا استفاده از پارلمان بطور مشخص برای اپورتونیستها مطرح شده و یا به بیان دقیقتر عملی گردیده است. اگر در اوائل سالهای 50 سیاست حزب توده دایر بر "سازش" با "جناح دوراندیش هیئت حاکمه" بلافاصله پس از طرح مورد ریشخند قرار میگرفت و کسی منتظر نمیشد تا حزب توده برای توجیه این سیاست خود از کتاب "چپ روی" نقل قول بیاورد، امروز وضع ظاهرا چنان تغییر کرده است که اپورتونیستها با افتخار این سیاست "سازش با جناحی از هیئت حاکمه" را بعنوان تنها سیاست لنینی و "دور اندیشانه" عنوان میکنند و تا اینجا دنباله روانی هم داشته اند.

این ملاحظات و همچنین اعتقاد راسخ ما به اینکه مطالعه این اثر لنین در شرایط کنونی برای کمونیستهای ایران حاوی درسهای بسیارآموزنده ای است که مخصوصا بر لزوم و دشواری وسیعترین کار توده ای و جذب وسیعترین بخش از توده ها، به انقلابی که پرولتاریا رهبری آن را بدست دارد تأکید میکنند، ما را واداشت که در اینجا با بررسی پاره ای از نکات این کتاب به پاسخ گویی اپورتونیستهای برخییم که در مقابل تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق در پشت نقل قولهای پراکنده ای از همین کتاب سنگر گرفته اند. ما میخواهیم نشان دهیم که کتاب "چپ روی" لنین هرگز کمکی به اپورتونیستها نمیکند و به همین دلیل هم آنها به سرقت چند جمله پراکنده از این کتاب اکتفا کرده اند و هیچیک از آنها نخواسته است که آموزشهای این کتاب را در هر زمینه بطور جامع مطرح نماید.

یکی از ویژگیهای اسلوب استفاده اپورتونیستها از کتاب "چپ روی" لنین آن است که این اپورتونیستها معمولا مخاطبین لنین را در این کتاب از خواننده خود پنهان میکنند و به ذکر عباراتی کلی نظیر "چپها"، "چپهای آلمانی" و غیره اکتفا میکنند. و بلافاصله به نقل جمله ای از لنین می پردازند و آنرا در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه قرار میدهند. چرا آنها باینگونه عمل میکنند؟ برای آنکه کافیسست این مخاطبین لنین معرفی شوند تا مشت اپورتونیسم در استفاده "جارجا" و نابجا از لنین باز شود. ما بارها دیده ایم که این اپورتونیستها در معرفی مخاطبین لنین در کتاب چه باید کرد؟ به خواننده خود تا حد کسل کردن خواننده افراط میکنند و بارها و بارها "رابوچیه دلو" را از نو به خواننده خود میشناسانند و زیر کلمه به کلمه نظرات آن خط میکشند و تذکر میدهند که تأکید هم از آنهاست و هم از لنین. در حالیکه مخاطبین لنین در کتاب "چپ روی" معمولا یا بطور کلی نادیده گرفته می شوند و یا باجمال و سر بسته مورد اشاره قرار می گیرند. دلیل این دو اسلوب متفاوت در برخورد با دو اثر لنین از طرف اپورتونیستها چیست؟ دلیل آن این است که در مورد چه باید کرد؟ ظاهرا این اپورتونیستها گمان میکنند که توانسته اند بین "ترور تهییجی" مورد بحث آن با تبلیغ مسلحانه در تئوری مبارزه مسلحانه شباهتی بیابند و آنرا به خواننده خویش القاء کنند در حالیکه در کتاب "چپ روی" حتی این شباهت را هم نمیشد بین مخاطبین لنین و چریکهای فدایی خلق پیدا کرد. لذا، عباراتی کلی نظیر "چپها" در اینمورد اکتفا میکنند و امیدوارند که دیگر آنقدر تبلیغاتشان در خواننداشان اثر کرده است که چریکهای فدایی خلق را بطور کلی "چپ رو" فرض کند و خطاب لنین را متوجه آنها بداند.

لنین در کتاب "چپ روی" با چه کسانی بحث میکند؟ در وهله اول با "چپهای آلمانی". "چپهای آلمانی" چه کسانی هستند و چه شیوه مبارزاتی را پیشنهاد میکنند. لنین نقل قولی نسبتا طولانی از آنها می آورد که عصاره نظراتشان را منعکس میکند و بعد نشان میدهند که در نزد چپهای

سایر کشورها نظیر انگلستان و هلند و غیره نیز میتوان جلوه‌هایی از همین چپ‌روی را دید. وی در علت‌یابی این چپ‌روی مخصوصاً بر سلطه اپورتونیسیم راست بر نهضت کارگری اروپا تأکید میکند و نشان میدهد که در حالیکه این اپورتونیسیم راست، سازمانهای سیاسی و اقتصادی پرولتاریا را به بورژوازی تسلیم میکند، کمونیست‌هایی که باید کار خود را از صفر شروع کنند بعلت بی تجربگی مخصوصاً در مقابل اپورتونیسیم راست که بنحوی بیسابقه بر همه چیز چنگ انداخته است، دچار چپ‌روی می‌شوند. و این " کفاره" ای است که نهضت کمونیستی در مقابل آن راست‌روی می‌پردازد. منظور لنین از " کودکی " نه این است که جنبش کمونیستی "کودک" است و دوران خردسالی خود را می‌گذراند و نه آنکه کمونیست‌هایی که دچار چپ‌روی شده‌اند " کودک " و یا بقول اپورتونیستهای ما " جوان " هستند بلکه منظور اصلی وی این است که جنبش کمونیستی در مقابل این غلبه بیسابقه اپورتونیسیم تجربه کافی و سنت مبارزاتی لازم را ندارد. لذا در جائیکه می‌بیند مثلاً اتحادیه کارگری یکسره به تسخیر این اپورتونیستهای درآمده و از طریق آنها شوینیسیم بورژوائی زیر نام و بر چسب سوسیالیسم به طبقه کارگر الفاء میشود، شعار خروج از اتحادیه کارگری را مطرح میکند و چون زمینه عینی و ذهنی این شعار موجود نیست، نتیجه عملی آن نه انحلال یا انزوای سندیکای کارگری اپورتونیسیت و تشکیل سندیکای انقلابی، بلکه خروج عناصر انقلابی از این تشکلهای کارگری و انزوای آنها و افتادن هر چه کاملتر اتحادیه‌های کارگری بدست اپورتونیستهای می‌باشد. لنین این بی تجربگی را نکوهش میکند و برای جبران آن تجربه بلشویکها را پیش میکشد و از کمونیستهای اروپا می‌خواهد که این تجربیات را مطالعه کنند و به آنها می‌آموزد که راه منزوی کردن اپورتونیستهای در شرایط آلمان اروپا مثلاً طرح شعار خروج از اتحادیه‌های کارگری و یا عدم شرکت در انتخابات پارلمان و یا حتی عدم حمایت از نمایندگان اپورتونیسیت نمی‌باشد، بلکه باید راه کار کردن در ارتجاعیترین سندیکاها و طرز اتحاد با ناپیگیرترین عناصر را دانست و با اتخاذ روش صحیح در عین آنکه در مقابله با بورژوازی از نیروی ناپیگیرترین و موقتی‌ترین نیروهایی که ممکن است در لحظه‌ای هرچند کوتاه و بدلائلی هرچند کوتاه بینانه با پرولتاریا همگام شوند استفاده کرد. ماهیت این اپورتونیستهای را نیز که لباس دوستان و رهبران پرولتاریا را بتن کرده‌اند و در واقع جز عمال بورژوازی در صف پرولتاریا نیستند، در عمل و زندگی روزمره به پرولتاریا نشان داد و باین ترتیب و فقط باین ترتیب است که پرولتاریا میتواند راه پر پیچ و خم مبارزه طبقاتی را تا حد تسخیر قدرت دولتی در جامعه سرمایه‌داری ببیند. لنین به پیشاهنگان پرولتاریا می‌آموزد که در شرایطی که اکثریت پرولتاریا همچنان در انتخابات پارلمانی شرکت میکنند و شرایط نیز آنچنان نیست که بتوان اشکال دیگر و عالیتر مبارزه را در دستور روز کار پرولتاریا قرار داد، خودداری از شرکت در مبارزه پارلمانی از طرف پیشاهنگان پرولتاریا، سپردن بی‌چون و چرای آرای پرولتاریا به نمایندگان بورژوازی و محروم کردن پرولتاریا از تربیون مجلس بورژوازی نتیجه دیگری ندارد. (تأکید از ماست) لنین می‌آموزد که در صورت فراهم بودن شرایط، عملی‌ترین شیوه برای نشان دادن اینکه اپورتونیستهای جز عمال بورژوازی در صفوف طبقه کارگر نیستند، آنست که اینها در جامعه سرمایه‌داری به مقامات عالی‌جرائی برسند تا پرولتاریا ببینند که چگونه " شایدمانها " و " مک دونالدها" در عمل و بواقع چیزی جز عمال بورژوازی نیستند. اینها را به اینگونه از صف پرولتاریا باید طرد کرد و در عین حال با در نظر داشتن تضاد‌های درونی طبقه حاکم این تضادها را بیشتر دامن زد تا جائی که شدت این تضادها به حدی برسد که حکومت کردن به شیوه سابق برایشان میسر نباشد. لنین به "چپها" می‌آموزد که مخصوصاً به این موضوع توجه داشته باشند که کار بین پرولتاریا به تنهایی کافی نیست و کافی نیست که فقط " پائینیها" نخواهند بلکه باید " بالائیها" هم نتوانند حکومت کنند و پیشاهنگ پرولتاریا باید هر دو را در نظر داشته باشد و در این رابطه لنین نیز این را می‌آموزد که کافی نیست که پیشاهنگ خود به لزوم مبارزه انقلابی متقاعد شده باشد، بلکه باید اکثریت پرولتاریا و اکثریت توده‌های خلق نیز به لزوم آن متقاعد شده باشند تنها در این صورت است که میتوان در زمینه یک بحران عمومی به موفقیت این مبارزه امیدوار بود. ولی "چپها"ی اروپا، آگاه‌ترین پیشاهنگان توده را به خروج از اتحادیه کارگری و احزاب اپورتونیسیت دعوت می‌کردند و از آنها می‌خواستند که اتحادیه‌ها و احزاب ویژه خود را تشکیل دهند و بدون مصالحه و سازش با هیچ نیروی بینابینی برای سرنگونی قدرت حاکمه و برقراری " دیکتاتوری پرولتاریا" قیام کنند، لنین هشدار میداد که این " تبهکاری" است، این همان چیزی است که بورژوازی می‌خواهد و پیشاهنگ را به تنهایی به میدان مبارزه " قطعی" کشیدن نه تنها " اشتباه" بلکه " تبهکاری" است.

مسئله دیگر لنین با "چپها"ی اروپا در برداشت آنها از حزب پرولتاریا بود. "چپها"ی اروپا که احزاب منضبط سوسیال دمکرات را در چنگال اپورتونیسیم راست اسیر میدیدند و نمی‌توانستند زمینه اجتماعی این تسلط اپورتونیسیم بر سازمانهای پرولتاریا را درک کنند، تحلیلی نادرست از سلطه این

اپورتونیسیم بدست میدادند و گمان می کردند که انضباط پرولتاریا باعث میشود که معدودی اپورتونیست بتواند اراده خود را بر کل سازمان حزبی و در نتیجه بر کل پرولتاریا تحمیل نماید، لذا اهمیت انضباط حزبی و اهمیت حزب در برقراری هژمونی پرولتاریا و مخصوصا اهمیت حفظ این خصوصیات حزب در دوران سوسیالیسم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را نادیده می گرفتند. لنین این خطا را تذکر میداد و لزوم این انضباط آهنین را بیش از پیش تاکید میکرد و تجربه حزب کمونیست شوروی را پس از بدست گرفتن قدرت برای "چپها"ی اروپا تحلیل و از این طریق به آنها نشان میداد که لزوم حفظ این انضباط و این تشکل و تمرکز در حزب پرولتاریا پس از موفقیت انقلاب پرولتاریائی تا چه حد اهمیت تعیین کننده پیدا کرده است.

اینها هستند به طور خلاصه آن آموزشهایی از کتاب "چپ روی" لنین که مخصوصا برای ما اهمیت دارند و ما سعی میکنیم از این پس با تشریح نسبتا مفصلی از آنها نشان دهیم که چگونه اپورتونیسیم راست با تحریف گفته های لنین و مخصوصا با خارج کردن این گفته ها از چهارچوب شرایط طرح آنها به تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق هجوم آورده است. ما در عین حال سعی میکنیم به بررسی این امر بپردازیم که آیا واقعا چریکهای فدایی خلق باین آموزشهای لنین بی اعتنا هستند و اساسا شباهتی بین آنها و کسانی که مورد انتقاد لنین قرار داشتند وجود دارد؟

"چپها"ی آلمانی میگویند: "... باید هر گونه مصالحه ای را با احزاب دیگر و هرگونه بازگشتی را بسوی شکلهای مبارزه پارلمانی که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است و هر گونه سیاست مانور و سازشکاری را با قطعیت تمام رد کرد." " روی اسلوبهای اختصاصا پرولتری (28) مبارزه انقلابی باید شدیدا تکیه نمود." (ص432- آثار منتخب- جلد2- قسمت2- بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم- کلیه نقل قولهای ما در این نوشته از کتاب "چپ روی"، از همین مأخذ میباشند).

"و اما برای جلب وسیعترین محافل و قشرهای پرولتری که باید تحت رهبری حزب کمونیست به مبارزه انقلابی برخیزند، باید شکلهای سازمانی نوینی بر پایه ای بس وسیع و در حدودی بس پدرومانه ایجاد گردد. این محل تجمع تمام عناصر انقلابی، اتحادیه کارگری است که بر پایه سازمانهای اصلی کارخانه ها قرار گرفته است." (همانجا، ص 433، تاکید از نویسنده اصلی است) (29)

"... بنابراین اکنون دو حزب کمونیست در مقابل یکدیگر ایستاده اند: یکی حزب پیشوایان که میکوشد مبارزه انقلابی را متشکل سازد و آنرا از بالا اداره نماید و به مصالحه پارلمانتاریسم تن در میدهد تا اوضاع و احوالی بوجود آورد که به پیشوایان امکان دهد در یک دولت ائتلافی که دیکتاتوری در دست وی باشد داخل گردد.

دیگری حزب توده ای که در انتظار اعتلای مبارزه انقلابی از پائین است و برای این مبارزه فقط اسلوب واحدی را که به طور روشن ما را بسوی هدف می برد، می شناسد و بکار مینندد و هر گونه اسلوب پارلمانی و اپورتونیستی را رد میکند، این اسلوب منحصر بفرد عبارت است از اسلوب سرنگون ساختن بی چون و چرای بورژوازی و تأسیس دیکتاتوری طبقاتی پرولتری برای عملی ساختن سوسیالیسم برقرار گردد..."

"... آنجا دیکتاتوری پیشوایان، اینجا دیکتاتوری توده ها (چنین است شعار ما)." (همانجا ص433-تاکید همه جا از نویسنده اصلی است)

خواننده ملاحظه میکند که نه شیوه مبارزه و نه سازمان مورد نظر "چپها"ی آلمانی هیچ یک حتی شباهتی ظاهری به خط مشی چریکهای فدایی خلق ندارند و رمز پنهان کردن این "چپها" از خواننده از جانب اپورتونیستهای راست نیز در همین است. ولی نباید فقط به ظاهر جملات توجه کنیم. شاید اپورتونیستها همانطور که بارها گفته اند در ماهیت برداشتها وحدتی بین این "چپها" و چریکهای فدایی خلق می بینند. لذا برای آنکه به ماهیت این برداشتها بیشتر پی ببریم باید با عمق بیشتری به اسلوبهای کار بپردازیم. ولی پیش از انجام اینکار باید یک موضوع را صراحتا تاکید کنیم و آن این است که گفته های لنین در کتاب "چپ روی" را باید دقیقا در ارتباط با این برداشتها مطرح کرد والا تکرار سخنان وی بدون توجه به محتوای دقیق مبارزه ایدئولوژیکی که وی بدان دست زده، کاریبوده ای است. لنین خود در مورد اینگونه مکررگوئی ها و نتایج سوء آنها برای آموزشهای انقلابی در همین کتاب "چپ روی" چنین می گوید: " مطمئن ترین وسیله بی اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و زیان رساندن بدان این است که بنام دفاع از آن، این اندیشه را به مرحله اراجیف برسانند. زیرا هر حقیقتی را اگر " از حد فزون " شود ... و اگر در آن مبالغه گردد و از حدودی که بتوان آنرا بکار برد فراتر برده شود، میتوان به مرحله اراجیف رساند و در چنین صورتی حتی ناگزیر به اراجیف بدل میگردد." (30)

بگذارید ببینیم آیا اسلوب کار چریک‌های فدایی خلق و ماهیت برداشتهایشان به "چپها"ی آلمانی شباهتی دارد و آیا انتقادی را که لنین به این "چپها" میکند به چریک‌های فدایی خلق وارد است؟ لنین به "چپها" میگفت: "باید حتما شیوه کارعلنی در ارتجاعی ترین پارلمانها، در ارتجاعی ترین سازمانهای اتحادیه ای، کئوپراتیوی، سازمانهای بیمه و غیره [را] آموخت." (31)

منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه به چریک‌های فدایی خلق براساس این گفته لنین انتقاد میکنند که گویا اینها چون نتوانسته اند راه کار علنی در "ارتجاعی ترین پارلمانها، ارتجاعی ترین سازمانهای اتحادیه ای، و..." را بیابند، به مبارزه مسلحانه متوسل شده اند. آنها فراموش میکنند که اساسا در شرایط ایران سال 48 چنین مشکلی بر سر راه کمونیستها نبود که بتوان از قدرت یا عکس آنها در حل این مشکل سخن گفت. این مشکل را ظاهرا بحمداله! دیکتاتوری بورژوازی وابسته برای کمونیستها حل کرده بود. اگر بخواهیم این نظر خود را روشن‌تر تشریح کنیم، باید این سخن لنین را در متن شرایطی که موجب اعلان این سخن شده است را در نظر بیاوریم و مثلا ببینیم منظور لنین از "ارتجاعی ترین سازمانهای اتحادیه ای" چیست و به چه دلیل توصیه میکند که حتما در این "ارتجاعی ترین سازمانها" کار شود. وی میگوید باید "بتوان بطور سیستماتیک و با سرسختی مصرانه و صبورانه درست در آن مؤسسات، دربین آن جمعیتها و اتحادیه ها، ولو ارتجاعی ترین آنها، که توده پرولتر و نیمه پرولتر در آنجا هست، به تبلیغ و ترویج پرداخت." (تاکید از ماست- همانجا ص 451)

در اینجا لنین کاملا دلایل خود را بر لزوم کار در این سازمانهای ارتجاعی آشکار میکند. او حضور "توده های پرولتر و نیمه پرولتر" در این سازمانها را دلیل آن میداند که کمونیستها حتما باید شیوه نفوذ و کارکردن در آنها را بیاموزند. وی برای جذب این توده هاست که کمونیستها را بکار در داخل این سازمانها تشویق میکند نه برای آب ریختن به آسیاب رهبران اپورتونیست این سازمانها که خود را به بورژوازی فروخته اند. ولی آیا در شرایطی که چریک های فدائی خلق مبارزه خود را در ایران شروع کرده اند چنین سازمانهایی در ایران وجود داشت؟ "سازمانهای ارتجاعی" مورد نظر لنین اگرچه ابزار مبارزه پرولتاریا نبودند ولی "توده پرولتر و نیمه پرولتر" را در خود جمع داشتند ولی آیا در آنچه آنزمان در ایران نام سندیکا یا اتحادیه کارگری را بر خود داشت نیز "توده پرولتر یا نیمه پرولتر" حضور داشت؟ آیا آنچه را رژیم سندیکا یا اتحادیه مینامید جز ارگانهای نظارتی بود با این هدف که مراقبت کنند مبادا "توده پرولتر یا نیمه پرولتر" در سازمانی (هرچند ارتجاعی) گرد آیند. در چنان شرایطی کار در اتحادیه های کارگری چه مفهومی داشت؟ در حالیکه از "توده پرولتر یا نیمه پرولتر" خبری نبود و کنترل آن نیز حتی نه بدست اپورتونیستها، بلکه بدست پلیس رژیم بود، کار کردن و به "تبلیغ و ترویج" پرداختن چه مفهومی داشت؟ اپورتونیستهایی که آنگونه انتقاد میکنند آیا جرأت دارند بگویند "توده پرولتر یا نیمه پرولتر" در آنزمان در این سازمانها متشکل بوده اند و چریک‌های فدایی خلق چون نتوانسته اند مشکل رخنه باین سازمانها را حل کنند نتوانسته اند با پرولتاریا ارتباط بگیرند؟ تکرار سخن لنین بدون توجه به محتوای آن چه چیز جز بافتن "اراجیف" است؟ برای تئوریسینهای مبارزه مسلحانه که منظور لنین را آنچنان که خود لنین می خواست فهمیدند، هرگز چنین مشکلی مطرح نشد که از حل آن عاجز بمانند. آنها توده های کارگری را میدیدند که با سوء ظن و بی اعتمادی باین دکانهایی که تابلو سندیکا یا اتحادیه بر سر در خود زده بودند مینگریستند. توده های کارگری به کسانی که باین سندیکاها زیاد رفت و آمد می کردند مشکوک میشدند و آنها را عمال پلیس می انگاشتند و اگر گاهی نیز برای کارهای خود به آنها مراجعه می کردند نه بعنوان سازمان مبارزه خویش، بلکه بعنوان ابزار دست کارفرما و پلیس با آن برخورد می کردند. مراجعه آنها به این سندیکاها بی شباهت به مراجعه آنها در صورت لزوم به کلانتریها و دادگاهها نبود. اپورتونیستها چنان توصیه لنین را در مورد کار در سندیکاها ارتجاعی تکرار میکنند و منظور لنین را از انجام این توصیه از خواننده خود پنهان میکنند که گویی لنین اپورتونیستی بوده است که به کمونیستها توصیه میکرد هرچا بورژوازی تابلویی بالا برد و کلمه کارگر را روی آن نوشت باید کمونیستها بآنجا بشتابند و باصطلاح به ترویج و تبلیغ بپردازند. کارگران ایران در جریان نهضت اخیر خود عملا این نظر را در مورد اتحادیه ها و سندیکاها فرمایشی به اثبات رساندند. آنها همه جا در اولین فرصتی که پیدا کردند تشکلهای ویژه و مستقل خود را بوجود آوردند و نشان دادند که باین سندیکاها و اتحادیه ها هیچگونه اعتمادی ندارند و با آنها بهیچوجه در ارتباط نیستند. رژیم جدید نیز بلافاصله پس از استقرار به همین تشکلهای هجوم برد و کسانی که ظاهرا حکومت خود را مدیون مبارزات خلق و از جمله کارگران از طریق همین تشکلهای بودند بعنوان پاسداران سرمایه وابسته اولین وظیفه خود را درهم شکستن آنها قرار دادند. (32) و دیگر لازم نیست ما در این جا آنچه را که آنها در این مدت در این زمینه کرده اند بازگو نمائیم. ولی آنچه مخصوصا در این جا قابل ذکر است

این است که در اولین فرصتی که امکان ایجاد سازمانهای کارگری به معنای واقعی خود پدید آمد، چریکهای فدایی خلق در حد امکان خود در آنها کار کردند و حتی در آنجا که رهبری این سازمانها با احزاب بورژوازی وابسته بود، مادام که توده های "پرولترو نیمه پرولتر" در آنها بوده و هستند با ترکیب کار علنی و مخفی باقی خواهند ماند ولی هرگز از بازگو کردن این حقیقت برای پرولتاریا باز نمی مانند که نظام بورژوازی وابسته و رژیم حکومتی ویژه آن هرگز نمیتواند وجود اتحادیه ها و سندیکاها و یا شوراهای (33) واقعی کارگری را تحمل کند و کارگران هر گاه بخواهند تشکلهای واقعی خود را بوجود آورند و یا آنچه را که بوجود آورده اند حفظ کنند، چاره ای ندارند جز آنکه انقلاب را به پیش برانند و برای آنکه انقلاب را به پیش ببرند چاره ای ندارند جز آنکه این تشکلهای پایه ای برای ایجاد تشکلهای مستحکمتر نموده و این شیوه مبارزه را وسیله ای برای دستیابی به شیوه های عالی تر مبارزه قرار دهند. چریکهای فدایی خلق به کارگران میآموزند که توقف در همین جا ممکن نیست. اگر به انتخاب اعضای شورا در کارخانه اکتفا شود و هر کارگری بدنبال کار خود برود و شورا به کارهای روزمره مشغول شود، زمانی همه بخود میآیند که دیگر برای حفظ شورا و دستاوردهائی که مبارزه تا اینجا داشته فرصتی نیست.

ما پیش از این در مورد استفاده از پارلمان نظر خود را ابراز داشته ایم و اصولا بحث در این موارد خاص کار این نوشته نیست. بحث ما بر سر اسلوب کار چریکهای فدایی خلق و تحقیق شباهت یا عدم شباهت آن با کار "چپها"ی اروپائی مخاطب لنین بود و میبینیم که در این زمینه هیچ شباهتی بین این دو موجود نیست. اگر "چپها"ی اروپائی در کشورهائی که اتحادیه های کارگری کما بیش مرتجع، توده های بزرگی از پرولتاریا را در خود جای داده از کار در این اتحادیه ها سرباز میزنند، کار آنها هیچ شباهتی با کار چریکهای فدایی خلق ندارد که می گفتند اصولا کار از طریق اتحادیه ها میسر نیست، باین دلیل ساده که اتحادیه ای نیز وجود نداشت که "توده های پرولتر و نیمه پرولتر" در آن جمع باشند اپورتونیستها این دو را یکسان جلوه میدهند در حالیکه دو چیز کاملا متفاوتند. اپورتونیستها بی اعتمادی چریکهای فدایی خلق را باینگونه اتحادیه ها و سندیکا های فرمایشی، بی اعتمادی آنها به پرولتاریا جا میزنند، در حالیکه در همان زمان که این اپورتونیستها آنچه از مبارزه مایوس شده بودند که هیچ چشم اندازی در مقابل خود نمی دیدند، چریکهای فدایی خلق تئوری خود را بر اساس این اعتماد راسخ به توده ها استوار کردند که آنها حتی آمادگی دست زدن به عالی ترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه را دارند و این توده ها خیلی زودتر از آنچه انتظار میرفت در عمل نشان دادند که این اعتماد تئوریسینهای مبارزه مسلحانه تا چه حد بجا و صحیح بوده است. اپورتونیستی که مبارزه را از حد مبارزه سندیکالیستی فراتر نمیبیند، درکش از این مبارزه سندیکا لیستی نیز به نحو درد آوری محدود است که اگر شنیده که کسی میگوید این شیوه مبارزه میسر نیست، آنرا به زبان حقیر خود اینگونه ترجمه میکنند که گفته شده مبارزه پرولتاریا ممکن نیست.

دامنه این بحث در عمل از حد یک مناظره ساده، بسیار فراتر میرود. برای آنهایی که بهر نحوی با عنوان کردن مبارزه "سیاسی- تشکیلاتی" به مقابله با تئوری مبارزه مسلحانه پرداختند کافی نیست که با عباراتی از لزوم کار سیاسی- تشکیلاتی در میان پرولتاریا سخن گویند و سپس به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه بپردازند و گمان کنند که تمام وظیفه خود را به عنوان پیشاهنگ پرولتاریا به انجام رسانده اند. انتقاد مارکسیستی صرفا به نشان دادن نقطه ضعفها و اشتباهات طرف مقابل اکتفا نمیکند، بلکه بجای نظرات طرف مقابل، نظراتی را که صحیح میدانند ارائه مینمایند و صحت آنها را اثبات میکنند. آنها که معتقدند باید صرفا با کار سیاسی و تشکیلاتی مبارزه پرولتاریا را در این مرحله به پیش برد با دقت آن ارگانهائی را که میتوان از طریق آنها به این وظیفه سیاسی و تشکیلاتی دست زد مشخص کنند. آیا اینها معتقدند که میتوان در ایران اتحادیه ها و سندیکا های کارگری واقعی داشت که در آنها بهر صورت "توده های پرولتر و نیمه پرولتر" جمع شوند؟ آیا آنها معتقدند که میتوان در ایران چنان پارلمان چنان شرایط آزادی داشت که لاقلا وجود یک فراكسیون کارگری در این پارلمان امیدوار بود؟ اگر اینها چنین تصویری دارند باید آنها بوضوح برای پرولتاریا تشریح کنند و نیز برای وی توضیح دهند که پرولتاریا به چه نحو میتواند از این طریق به هدف مبارزه سیاسی خود یعنی کسب قدرت دولتی نائل گردد. اگر آنها تحقق چنین شرایط دمکراتیکی را در ایران میسر نمیدانند باید باز با دقت توضیح دهند که آن تشکیلاتی که در نظر دارند بوجود آورند تا مبارزه پرولتاریا را متشکل کرده، آنرا رهبری کند و در عین حال در شرایط فقدان دمکراسی و سرکوبها و پیگردهای دشوار قدرت ادامه کاری را داشته باشد، چیست؟

حتی اگر مسئله تشکیل حزب را نیز حل شده بدانیم، باز به چه وسیله میتوان ارتباط این حزب را با طبقه در شرایط فقدان دمکراسی و فقدان اتحادیه های کارگری حفظ کرد؟ باین مشکلات مخالفین

تئوری مبارزه مسلحانه باید پاسخی صریح و عملی بدهند و مادام که اینکار را انجام نداده‌اند و به کلی گوئی در مورد "لزوم کار سیاسی- تشکیلاتی در میان پرولتاریا" اکتفا کرده‌اند، هر چه حزب توده هشدار بدهد که "هنوز"، "مشی چریکی..." و راه کارگر سفارش کند که میخهای تابوت این مشی را چنان محکم بکوبید که دیگر نتواند از آن خارج شود، "هنوز" هم نتوانسته‌اند این مشی را رد نمایند و ناگزیرند به همدیگر پرخاش کنند و هر یک دیگری را مسئول خراب کردن بحث بدانند. اگر با هوچی‌گری و دسیسه‌چینی و شایعه‌پراکنی بتوان چند صباحی چریکهای فدایی خلق را به ظاهر منزوی کرد، ولی با این وسایل نمیتوان مشکلات تئوریک نهضت انقلابی یک خلق قهرمان را که امروز دیگر حماسه قهرمانیهایش همه جهان را متوجه وی کرده، حل نمود. (34)

اکنون به موضوع "مصالحه" و "سازشکاری" مورد نظر لنین در کتاب بیماری کودکی... که به بحث فوق ارتباط تنگاتنگ دارد بپردازیم و ببینیم آیا اپورتونیستهای ما حق دارند با این افراط در این زمینه به لنین متوسل بشوند.

اپورتونیسم راست در تبلیغ و ترویج و (مخصوصاً در تبلیغ شفاهی) در پاسخ منتقدین سازشکاری اپورتونیسم خویش باین جمله لنین متوسل میشود که "آیا این (خودداری از هر نوع سازش و مصالحه) شبیه نیست باینکه ما بهنگام صعود از کوه دشواری که تا کنون اکتشاف نشده و پای کسی بدانجا نرسیده است از پیش امتناع ورزیم از اینکه گاهی با پیچ و خم بالا برویم، گاه بعقب بازگردیم و از سمت انتخاب شده صرفنظر کنیم و سمتهای گوناگونی را آزمایش نمائیم؟" (بیماری کودکی... ص 474) و البته با ذکر این نقل قول همواره می‌خواهند این فکر را بخواننده یا شنونده خود القاء کنند که گویا آنها در حال بازگشتن به عقب می‌باشند. ولی آنچه هرگز از اینها سرزده "صعود از کوه" است. کمیته مرکزی حزب توده مخصوصاً پس از سال 32 بارها از این نقل قول و نظائر آن در آثار لنین استفاده کرد، تا ساده لوحانی را که از او خواستار تحرکی انقلابی بودند، ظاهراً در بحث مجاب کند. ولی هرگز در عمل کسی از این کمیته مرکزی اقدامی در جهت صعود از کوه ننید. حتی اگر امروز هم دلیل این آستانبوسی و چاکریشان را بررسی باز احیاناً بهمین لزوم "بازگشتن به عقب" استناد میکنند. ولی آیا اپورتونیسم راست حق دارد سازشکاریهای خیانتکارانه خویش را با استناد به لنین توجیه کند؟

لنین در کتاب بیماری کودکی... اتفاقاً در هنگام سخن گفتن از لزوم "مصالحه" و "سازش" در موارد "مشخص" (35) و عدم صحت حکم کلی "چپها"ی آلمانی در خودداری از هر گونه مصالحه و سازش، خود کاملاً نگران آن است که مبدا این گفته وی وسیله ای شود در دست اپورتونیسم راست و به همین جهت بلافاصله پس از آنکه فرمول کلی رد هر گونه مصالحه و سازش را "آنچنان عمل کودکانه ای" می‌خواند که حتی مشکل است آن را جدی تلقی نمود، می‌افزاید: "سیاستمداری که می‌خواهد برای پرولتاریای انقلابی مفید باشد باید بتواند موارد مشخص این قبیل مصالحه ای را که جایز نیستند و اپورتونیسم و خیانت را منعکس میسازند تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام تیزی افشاگری بی‌امان و جنگ‌آشتی ناپذیر خود را علیه این مصالحه‌های مشخص متوجه سازد." (همانجا ص 492 تأکید همه جا از لنین میباشد.) (36)

آنگاه وی ضمن تأکید اینکه تشخیص این شرایط "مشخص" همواره چندان هم آسان نیست، سعی میکند با تحلیل تجربه بلشویکها در مصالحه "برست" خطوط کلی را که باید راهنمای عمل در این تحلیل مشخص باشد به کمونیستهای اروپا نشان میدهد. لنین تشریح میکند که حزب بلشویک "فقط" در شرایطی "بزرگوئی درندگان برست تن در داد" که از همان سال 1914 جنگ امپریالیستی را محکوم کرد و قاطعانه علیه آن و علیه سوسیال شوینیسیم که با بورژوازی خودی متحد شده بود به مقابله برخاسته، جدا از شعار سرنگونی تزاریسیم حمایت کرده و پس از سرنگونی تزار نیز از اتحاد با بورژوازی سرباز زده و برقراری حکومت پرولتاریائی اقدام کرده و پس از بدست گرفتن قدرت در کشور شوروی نیز به تمام ملل پیشنهاد "صلح" داده و "تمام آنچه را که در حیطه قدرت انسانی است، برای تسریع انقلاب در آلمان و سایر کشورها" بکار برده است. (ص 431)

چنین مصالحه و سازشی را بواقع میتوان بازگشتن به "عقب" برای "صعود" نامید. ولی آیا هر سازشکار و هر مصالحه کاری میتواند سازشکاری خویش را بکمک گفته‌های لنین توجیه کند. لنین برای آنکه هیچ سوء تفاهمی در این زمینه پیش نیاید، در کنار تحلیل رفتار بلشویکها به بررسی وضع

منشویکها و اس ارها میپردازد و نشان میدهد که چگونه آنها " کار را از خیانت آغاز نمودند." در جنگ امپریالیستی به شعار "دفاع از میهن" پیوستند و با بورژوازی خودی، با کرنسکی و کادتها و سپس با کلچاک و دنیکن علیه پرولتاریا متحد شدند و در واقع " مصالحه آنان با راهزنان امپریالیسم از آغاز تا پایان عبارت بود از اینکه آنها خود را شریک راهزنی امپریالیستی میساختند." (همانجا -ص 431- تاکید از لنین)

خلاصه لنین نشان میدهد که پرولتاریا که در جامعه سرمایه داری برای سوسیالیسم، مبارزه میکند، نمیتواند در هر اقدام خود از کوچکترین آنها گرفته (اعتصاب در یک کارخانه) تا بزرگترین آنها (قیام مسلحانه برای سرنگونی حاکمیت بورژوازی) موازنه قوا بین خود و دشمن را در نظر نگیرد. در این نبرد، و بخاطر مصالح این نبرد او باید اولاً در صدد اتحاد با همه کسانی باشد که به نحوی از انحاء میتوان از اتحاد با آنها برای پیشرفت هدف، استفاده کرد، یعنی پرولتاریا باید در هر مقطعی در صدد تشخیص متحدین هر چند موقتی و هر چند ناپیگیر خود باشد این امر پرولتاریا را وا میدارد تا با نمایندگان و احزاب طبقات غیرپرولتر (در مورد روسیه بورژوازی لیبرال) دست به سازشهایی بزند. ثانیاً پرولتاریا ناگزیر است با دشمن مستقیم خویش نیز در مقاطع معینی مصالحه کند و حتی گاه ناگذیر است در مقابل وی دست به عقب نشینی بزند. شرایط این مصالحه و عقب نشینی در مقابل دشمن را باید بدقت شناخت، اگر جایی که میتوان پیشروی کرد مصالحه کنیم و جائیکه میتوان مصالحه کرد، عقب نشینی کنیم به پرولتاریا خیانت کرده ایم. ولی در عین حال گاه ممکن است یک پیشروی موضعی که شرایط انجام آن مهیاست در مجموع مبارزه به زیان امر پرولتاریا باشد. از چنین پیشروی نیز باید صرفنظر کرد سرانجام لنین معیار نهایی تشخیص صحت یا عدم صحت مصالحه را با تعیین هدف این مصالحه بدست میدهد. " تمام مطلب بر سر آنست که بتوان این تاکتیک را بمنظور ارتقاء، (نه تنزل)، سطح عمومی آگاهی پرولتاریا، انقلابیگری و استعداد وی برای مبارزه و پیروزی بکار بست." لنین از تجربه مشخص بلشویکها در استفاده از " تاکتیک مانور و سازشکاری و مصالحه " چه قبل و چه پس از انقلاب اکتبر در مقابل منشویکها سخن میگوید در این زمینه مخصوصاً تأکید میکند که استفاده از این تاکتیک " البته به شکل و اشکالی " میبایست بکار برده شود که " پیروزی بلشویکها بر منشویکها" را، " تسهیل و تسریع کند و موقعیت بلشویکها را به حساب منشویکها تحکیم و تقویت نماید."

بهر حال این بود چکیده نظر لنین در مورد مصالحه و سازش در کتاب بیماری کودکی " چپ روی " در کمونیسم و ما بهیچوجه در اینجا مدعی آن نیستیم که تمام غنای این تعلیمات را منعکس کرده ایم. بهمین جهت نیز بخواننده خود توصیه میکنیم در صورتی که با تعلیمات لنین مستقیماً از طریق خود این کتاب در این زمینه آشنا نیست، لازم است آنچه را در اینجا منعکس است با مراجعه شخصی به کتاب لنین تکمیل نماید. غرض ما از این بحث مختصر صرفاً نشان دادن طرح کلی این بحث بود و فقط تا آنجا به آن پرداختیم که گمان میکنیم که برای بحث ما با منتقدین اپورتونیست تئوری مبارزه مسلحانه لازم است، زیرا بلافاصله پس از انتشار این تئوری سردسته این اپورتونیستها یعنی کمیته مرکزی حزب توده ضمن سنگرگیری پشت سر لنین با نقل قولی از همین کتاب، چریکهای فدایی خلق را ظاهراً " چپ رو" خواند و از آن پس دیگران این امر را فرض مسلمی میدانند که گویا لزومی به اثبات مجدد ندارد. کمیته مرکزی حزب توده در کتاب "چریکهای خلق چه میگویند" که ما پیش از این ضمن معرفی، آنرا اساس کار خود در این پاسخ گوئی قرار دادیم در صفحه 27 چنین میگوید " لنین عقب نشینی صحیح را مکمل تعرض میدانند" و مینویسد: " احزاب انقلابی باید معلومات خود را تکمیل کنند. آنها طرز تعرض را آموختند و اینک میبایست بدین نکته پی ببرند که این علم باید با علم دیگری تکمیل گردد و آن اینکه چگونه باید صحیح تر عقب نشینی کرد ... بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب نشینی صحیح نمیتوان پیروز گردید." (تکیه مطابق متن مأخذ است).

چون نظرات لنین در باره تعرض و عقب نشینی مستقیماً از نظرات او پیرامون مصالحه و سازش ناشی میشود ما بحث اجمالی فوق را در زمینه اخیرلازم دیدیم و اکنون در پرتو آن میتوانیم ببینیم که چه کسانی و چگونه لنین را در بحث با چریکهای فدایی خلق سپر خود قرار میدهند. لنین میگفت بحث مصالحه و سازش و عقب نشینی فقط برای کسانی مأذون است که وفاداریشان به انقلاب و تصمیمشان به مبارزه در را پیروزی پرولتاریا را به اثبات رسانده باشند و دقیقاً بدلیل مصالح همین مبارزه است که آنها به سازش، مصالحه و عقب نشینی تن میدهند و در جمله ای هم که کمیته مرکزی از وی نقل قول میکند وی آموختن علم " عقب نشینی صحیح " را به آن احزاب پرولتری توصیه میکند که پیش از این طرز تعرض را آموخته اند. لنین هرگز به کسانی که " طرز تعرض " را نمیدانند توصیه آموختن طرز عقب نشینی را نمیکند و اکنون کمیته مرکزی حزب توده در مقابل

چریکهای فدایی خلق به لنین متوسل میشود. همین کمیته مرکزی که در سی سال سابقه هستی خود هرگز "طرز تعرض" را نیاموخته است و هرگز او را در موضع تعرضی صحیح ندیده ایم. چنین کسانی به چه دلیل "عقب نشینی" میکنند؟ این "علم" برای آنها چه فایده دارد؟ مگر نه آنکه لنین در همان صفحه همان کتاب آموختن علم عقب نشینی صحیح را به این دلیل لازم میداند که در عمل برای حفظ "هسته اصلی" تشکیلات سازمان پرولتاریا بکار رود؟ ولی کمیته مرکزی که لزوم آموختن این علم را به چریکهای فدایی خلق تذکر میدهد خود در عمل و مثلاً پس از کودتای مرداد 32 چگونه از این "علم" استفاده کرد؟ آیا او "منظم" عقب نشینی کرد و "هسته اصلی ارتش" خود را برای تعرض بعدی حفظ کرد؟ نه! در پاسخ چنین سؤالی هر قدر هم که کمیته مرکزی حزب توده سفسطه کند، آنچه مسلم است این است که از همه سازمان عریض و طویل این حزب در سراسر کشور در مدتی نسبتاً کوتاه تقریباً جز یک هسته از فراریان در خارج از کشور، چیزی باقی نماند و در واقع این "کمیته مرکزی" فرار کرد نه عقب نشینی. دلیل این نیز که چرا این "کمیته مرکزی" نتوانست به عقب نشینی منظم دست بزند و در نتیجه هسته اصلی ارتش خود را نجات دهد، در آموزشهای لنین کاملاً آشکار است. اگر "کمیته مرکزی" از قول لنین به چریکهای فدایی خلق لزوم آموختن "علم عقب نشینی" را تذکر می دادند هرگز چریک های فدایی خلق به این فکر نیافتادند که در مورد لزوم آموختن "تعرض" و حتی "علم عقب نشینی منظم" باین "کمیته مرکزی" تذکر بدهند. میشد ساده لوح بود و به "کمیته مرکزی" انتقاد کرد که تو اگر علم عقب نشینی لنینی را آموخته بودی میتوانستی "هسته اصلی ارتش" خود را حفظ کنی و کمیته مرکزی نیز لااقل در آنزمان با مقداری عشوه گری و خود شیرینی بالاخره ممکن بود در این زمینه به خود انتقادهایی وارد بیند، ولی چریکهای فدایی خلق چنین ساده لوحی نداشتند آنها میدانستند که تاکتیک عقب نشینی لنینی برای اپورتونیسم راست و خائنین به طبقه کارگر آموختنی نیست زیرا اگر لنین "مصالحه"، "سازش" و "عقب نشینی" را "تاکتیک" میدانست، اینها آنرا استراتژی خود قرار داده اند و بهمین جهت هم لنین اساساً با اینها وارد بحث "تاکتیک عقب نشینی"، "مصالحه" و "سازش" نمیشود. از نظر لنین این بحث فقط با انقلابیون مورد دارد. آنهم انقلابیونی که لنین هرگز در سراسر کتاب "بیماری کودکانی..." نسبت به صمیمیت و خیر خواهیشان و گذشت و فداکاریشان در قبال پرولتاریا لحظه ای تردید به خود راه نمیدهد. لنین به این انقلابیون میگوید که لازم است تاکتیک عقب نشینی، مصالحه و سازش را بیاموزند و امروز چقدر تأسف آور و در عین حال طبیعی است که می بینیم دشمنان طبقاتی پرولتاریا سعی میکنند (چه سعی بیهوده ای!) که با این سخنان لنین هرانقلابی را از تعرض باز دارند و اگر در این کار موفق نشدند وی را "چپ رو"، "آنارشویست" و غیره وغیره بخوانند.

موضوع دیگری که در این نحوه برخورد حائز اهمیت است این است که انتقاد "کمیته مرکزی" و تمام دنباله روان بعدی وی به چریکهای فدایی خلق در این زمینه درست به همان شیوه ایست که لنین آنرا منع میکرد یعنی با توسل به فرمول کلی لزوم عقب نشینی بدون هیچ گونه تحلیل مشخص. ولی "کمیته مرکزی" نسبت به اخلاف خویش از نظر ما این مزیت را دارد که بنحوی آشکار استفاده فرصت طلبانه از گفته های لنین را به معرض نمایش می گذارد این کمیته مرکزی که در سال 50 چریکهای فدایی خلق را به این دلیل که مبارزه مسلحانه را آغاز کرده اند، مورد انتقاد قرار میدهد و میگوید: "... آنان چنان خط مشی و چنان شیوه هائی از مبارزه را پیش میکشند که حاکی از عدم درک نقش توده ها، انکار این نقش بوده و به جدائی کامل از توده ها می انجامد" (ص 10 - چریکهای خلق چه میگویند)، خود حدود یک سال پیش از این تاریخ در بغداد همراه تیمور بختیار در صد آغاز یک مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود او که اکنون در مقابل چریکهای فدایی خلق با دو دست روی کتاب لنین میزند و به تعلیمات وی قسم می خورد که بدون توده ها نمی شود مبارزه مسلحانه را آغاز کرد، آیا آنزمان آثار لنین را نخوانده بود و یا اینکه در وجود مزدوری چون تیمور بختیار و احیاناً چند نظامی مزدور دیگر و تعدادی خان خود فروخته حامی وی در ایران "توده" مورد نظر خود را متجلی و شرایط عینی مبارزه مسلحانه را آماده میدید و یا "بعلت جوانی" دچار "بیماری کودکانی" چپ روی" شده بود؟(37)

بله، همین "کمیته مرکزی" که در مقابل مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق اینچنین هراسان شده و لزوم آموختن "علم عقب نشینی منظم" را گوشزد میکند، خود چند سال پیش از این تاریخ نوشته های "چه گوارا" را از همین رادیو پخش می کرد و مسلماً امروز در صدد آن نیست که مدعی شود بین نوشته های چه گوارا با لنین به آن صورتی که وی میفهمد همخوانی کامل موجود است.

این کمیته مرکزی به خوبی نشان میدهد که توسل به لنین نیرنگی بیش نیست ولی بگذارید فرض کنیم که طرف بحث ما در آنچه میگوید واقعا صمیمی است و بینیم آیا انتقادی که وی با تکیه

به لنین به چریکهای فدایی خلق وارد میکند مورد دارد یا نه؟

چریکهای فدایی خلق کار خود را درست به همان شیوه ای آغاز میکنند که لنین توصیه میکند یعنی با تحلیل مشخص نشان میدهند که اگر قرار باشد سازمانی بوجود آید و به حیات خویش ادامه دهد باید تعرض کرد، آنها واقعیات موجود در جامعه را بر میشمردند و مخصوصا با تکیه به نقش سه عامل "سرکوب قهر آمیز و اختناق مداوم و طولانی ناشی از دیکتاتوری امپریالیستی، تبلیغات وسیع سیاسی و ایدئولوژیک ارتجاعی... و ضعفهای عمده ای که عامل انقلابی، سازمانها و رهبریهایی مبارزه دچار آن بودند" (38) (م.م.ا.ت) در ایجاد این وضع، شیوه و سازمان مبارزه را تعیین میکنند چه " کمیته مرکزی" و چه سایر منتقدین چریکهای فدایی خلق همه کوشیده اند صرفا با توسل به فرمولهای کلی، خط مشی چریکهای فدایی خلق را مردود اعلام کنند. (39) و همین عمل آنها بارزترین شکل عدول از اصول لنینی در زمینه شیوه و سازمان مبارزه است. در تمام جزوه " ج. خ. چه میگویند" فقط یک اشاره به واقعیات مشخص موجود است و آن استناد به از بین رفتن سازمانهای چریکی در زمان پخش این مقالات از "رادیو پیک ایران" است و آن هم همه میدانند که درک حزب توده در این زمینه تا چه حد از واقعیات دور بود. بقیه جزوه همه با تکیه به فرمولهای کلی نوشته شده است.

کسانیکه با این گفته لنین که " گسیل پیشاهنگ تنها به نبرد قطعی مادام که تمام طبقه و توده های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لاقل خط مشی بیطرفی خیر اندیشانه ای را نسبت به وی در پیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را در پشتیبانی از دشمن وی نشان نداده اند، نه تنها سفاهت بلکه جنایت خواهد بود." (چپ روی- ص506)، به مقابله با تئوری چریکهای فدایی خلق می آیند، دوجیز را از خواننده یا شنونده خود پنهان میکنند. یکی آنکه " پیشاهنگ"ی که، آنها از " گسیل" وی بمیدان نبرد قطعی اظهار تأسف میکنند، اساسا قبل از اقدام به مبارزه مسلحانه وجود ندارد و در واقع حاصل این مبارزه است. آن جوانان "از خود گذشته" و " فداکار"ی که اپورتونیستها خونشان را بگردن تئوری مبارزه مسلحانه میگذارند، خود فداکاری و از خود گذشتگی را در مکتب این شیوه مبارزه آموخته اند و دیگر آنکه آن مبارزه ای که آنها به آن دست میزنند بهیچوجه همان نبرد قطعی مورد نظر لنین نیست. تئوری مبارزه مسلحانه "نبرد قطعی" را بصورت یک جنگ توده ای طولانی میبیند و معتقد است که در شرایط خاص ما تنها در جریان چنین جنگی است که " تمام طبقه و توده های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لاقل خط مشی بی طرفی خیر اندیشانه ای را نسبت به وی " در پیش خواهند گرفت. وقتی چریکهای فدایی خلق می گفتند " جنبه تبلیغی و سیاسی مبارزه مسلحانه در آغاز، جنبه اساسی و تعیین کننده آن را تشکیل میدهد" و میافزودند که " ما با پوست و گوشت خود نیاز به حمایت خلق را احساس میکنیم و میدانیم بدون چنین حمایتی، نابودیمان و نابودی راه حتمی است." (م.م.ا.ت) بخوبی نشان میدادند که بهیچوجه به مبارزه خود در آغاز کار ناگزیر جدا از توده بود بعنوان " نبرد قطعی" نمی نگرد و این اصل لنینی همواره در هر انقلابی صادق است که بدون حمایت توده ها از فداکار ترین و از جان گذشته ترین پیشاهنگها نیز کاری ساخته نیست.

چریکهای فدایی خلق تاکتیک مبارزه مسلحانه پیشرو را نه بعنوان یک اصل عام که در همه جا و همه وقت قابل اعمال است، بلکه صرفا برای مرحله خاصی از جنبش ضد امپریالیستی ایران و بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران در همان زمان ارئه میکنند. امپریالیسم که مخصوصا پس از انقلاب سفید برتمامی عرصه های اقتصادی کشور ما دست اندازی میکرد، بر اساس این نفوذ اقتصادی آنچنان رژیم سیاسی را به کشورمان تحمیل نمود که بهترین نام برای آن همان است که رفیق مسعود انتخاب می کند: دیکتاتوری امپریالیستی. خصوصیت این دیکتاتوری امپریالیستی در آن زمان در کشورمان عبارت است از سلطه رژیم حکومتی متمرکزی که با در دست داشتن درآمد نفت در عین حال بعنوان عاملی بسیار مهم در عرصه های گوناگون تولید، مبادله و توزیع حضور دارد و با همین وسیله مهمترین عرصه های علمی و فرهنگی را نیز در اشغال خود میگیرد چنین حکومتی دستگاه سرکوب و تبلیغ خویش را بر این نهادهای اقتصادی و فرهنگی سوار میکند و قدرتی جهنمی ایجاد مینماید که بر تمام وجود یک جامعه سرطان وار چنگ افکنده است. در چنین رژیمی دیگر مثلا مدرسه صرفا محلی نیست که در آن فنون و علوم و مهارتهای لازم همراه با ایدئولوژی طبقه حاکم آموخته شود بلکه در عین حال پایگاهی است برای پلیس مخفی که کوچکترین گرایشهای فکری دانش آموزان را زیر نظر میگیرد و احیانا حتی از طریق این دانش آموزان خانواده های آنها را زیر نظر داشته باشد. خلاصه چنین مدرسه ای نه فقط از این جهت که ایدئولوژی طبقه حاکمه را به مغز محصلین فرو میکند، بلکه از این جهت نیز اهمیت دارد که دستگاه سرکوب در آن موضع گرفته افراد را از همان اولین روزهای تجربه حیات اجتماعی زیر نظر میگیرد. (40)

در چنین نظامی دیگر مثلا یک شرکت تعاونی در یک روستا صرفا یک مؤسسه اقتصادی نبود که وسایل استثمار سرمایه بانکی یا تجاری را فراهم کند، بلکه درعین حال پایگاهی بود برای تبلیغ ایدئولوژی طبقه حاکم و زیر نظر گرفتن روستائیان توسط پلیس مخفی و سازماندهی تظاهرات و جشنهای دولتی بخصوص پس از سرنگونی رژیم شاه و قبل از اینکه رژیم کنونی بتواند دوباره همه چیز را پنهان کند، فاکت های مشخصی از این نفوذ پلیس مخفی در تمام مؤسسات اقتصادی و فرهنگی بدست آمد که بخوبی نشان داد این مداخله دولت در سرمایه گذاریها چه زمینه وسیعی را برای امور دستگاه سرکوب آن فراهم کرده بود. (41)

در نتیجه چنین شرایطی تماس انقلابیون با توده با دشواریهای ویژه ای روبرو میشد ولی آیا همین شرایط، توسل به مبارزه مسلحانه پیشرو را توجیه میکرد؟ بهیچوجه، اگر در ایران احزاب یا سازمانهایی وجود داشتند که پس از کودتا 28 مرداد با " عقب نشینی منظم" توانسته بودند " هسته اصلی ارتش " خود و در نتیجه آن تماس خود را با توده ها حفظ کنند دیگر چنین شیوه مبارزه ای قابل توجیه نبود برای چنین پیشاهنگی که رابطه خود را با توده حفظ کرده بود، اساسا مسائلی که در سال 48 برای انقلابیون مطرح بود، مطرح نمیشد.

وقتی رفیق مسعود مینوشت: " ... مسئله ارتباط با توده ها چنان دشوار بنظر میرسد که واقعا حل آن از عهده نیروهایی چون ما بعید می نماید " منظورش آنچنان که اپورتونیستها عنوان میکنند شانه خالی کردن از زیر بار وظیفه ارتباط گیری با توده نبود، بلکه وی با صراحت و تواضع و در عین حال شجاعت یک روشنفکر پرولتاریا وضعیت خود و سازمانش را در مقابل مسئله ای که رویارویش قرار داشت بیان میکرد و در صدد یافتن راه حلی برای آن برمی آمد. او نمی خواست مانند اپورتونیستها با تکرار خشک و خالی جملاتی از کلاسیکهای مارکسیسم دست به عوامفریبی بزند و باین ترتیب عملا از زیر بار وظیفه ای که تاریخ بر دوشش میگذاشت، شانه خالی کند. او " مسئله خود را با تمام آثار عملی آن مطرح میکرد و اپورتونیستی که همواره در چننه خود مثنی جملات حاضر و آماده دارد تا بهر مناسبتی به یکی از آنها متوسل شود و همواره برای هر مشکلی راه حلی از پیش ساخته (و آنهم ساخت لنین) در دست دارد در مقابل این صراحت به هوجیگری دست میزند که چریکهای فدایی خلق قادر به حل مسئله ارتباط با توده نیستند و چنان جلوه میدهد که گویا خود راه حل مسئله را در دست دارد.

درست در رابطه با این وضعیت مشخص است که چریکهای فدایی خلق برای ایجاد سازمان و انجام مبارزه به تاکتیک مبارزه پیشرو متوسل می شوند و از همان آغاز، خود بر خصلت استثنائی این مبارزه تأکید میکنند و بهیچوجه در صدد تعمیم آن به همه جا و همه وقت نیستند ولی تاکتیکی را که تنها راه در هم شکستن بن بست سازمانی و مبارزاتی جنبش میبینند با قاطعیت تمام به کار می بندند.

در عین حال تحلیل همین دیکتاتوری امپریالیستی و ماهیت آن نشان داد که خیزش توده ها با شدیدترین برخوردهای اجتماعی و رویارویی قهرآمیز خلق با امپریالیسم و دستگاههای سرکوب وابسته بامپریالیسم چه داخلی و چه خارجی همزمان خواهد بود که مبارزه مسلحانه در بعد استراتژیک خود نیز متجلی میشد و تاکتیک مبارزه ناگزیر میبایست نیازهای مرحله ای این استراتژی را نیز منعکس میکرد. به این ترتیب است که میتوان هدفهای چریکهای فدایی خلق را از توسل به مبارزه مسلحانه بطور کامل درک کرد و دریافت که چگونه آنها مبارزه ای را که آغاز کرده بودند، در جریان تحولاتی که خود اذعان داشته اند نمیشد ویژگیهای آنها را در آنزمان پیش بینی کرد، (42) به یک جنگ توده ای طولانی منجر میشد.

بر اساس همین ارتباط تنگاتنگ میان شکل تاکتیکی و شکل استراتژیک مبارزه بود که رفیق مسعود سؤالی را مطرح کرد که اپورتونیستها از همان آغاز باصطلاح آنرا بل گرفتند و هوجیگری بسیار بر سر آن کردند. رفیق مسعود پرسید: " چرا قیام کار توده ها است؟" و اپورتونیستها این سؤا ل را از متن نوشته خارج کرده و آنرا در مقابل نظر لنین که " قیام کار توده هاست" قرار دادند و ظاهرا بلافاصله نتیجه دلخواهشان را بدست آوردند و نظرات رفیق مسعود را ضد لنینی خوانند ولی آیا رفیق مسعود طوری حرف زده بود که این اپورتونیستها را خوشحال میکرد؟ اینها صرفا برای دلخوشی خود جمله ای را از میان مجموع نظر رفیق در این زمینه استخراج کرده بودند و خود همواره از طرح جامع نظر وی گریز داشتند.

رفیق مسعود سؤال خود را با این سؤال تکمیل کرد: " مگر تجربه کوبا نشان نداد که یک موتور کوچک و مسلح میتواند قیام را آغاز کند و بتدریج توده ها را نیز به قیام بکشاند؟" و باز برای اینکه

جای سوء تعبیر باقی نماند توضیح میداد که " البته در اینجا قرض از قیام، نه یک قیام مسلحانه شهری (که وجه مشخصه آن جنبش مسلحانه وسیع و ناگهانی توده ها همراه با رهبری است) بلکه یک مبارزه مسلحانه طولانی است که توده ها بتدریج به آن کشیده می شوند."

انتخاب کلمه " قیام " در اینجا ظاهرا فرصت خوبی بدست اپورتونیسیم داده است ولی رفیق ناگزیر بود از این کلمه استفاده کند زیرا طرف بحث وی در واقع کسانی بودند که پشت جمله " قیام کار توده هاست " بی عملی کامل خویش را توجیه می کردند. رفیق مسعود در مقابل اینها، که با مطلق کردن یک شکل مبارزه با تمام خصوصیات تاریخی آن عملا به بن بست رسیده بودند، جنگ توده ای را بعنوان شکل اصلی مبارزه در شرایط خاص ما مطرح میکرد و وظایف روشنفکران پرولتاریا را در قبال این شکل عمده مبارزه در آن مقطع تعیین مینمود. وی متوجه تفاوت خصوصیات این شکل از قیام بعنوان جنگی توده ای و طولانی با خصوصیات قیام بصورتی که در تئوری و پراتیک بلشویکها دیده میشود هست و آنرا صراحتا به خواننده خود تذکر میدهد و میگوید: " عصر لنین نمیتوانست تصویری از "آغاز قیام" داشته باشد چرا که تصویری از جنگ چریکی طولانی نداشت. در آزمون قیام یک پروسه زمانی کوتاه را تشکیل میداد که با شرکت توده های انبوه آغاز میشود. ولی اینک ما قیام را یک جنگ توده ای در نظر میگیریم که با حرکت موتور کوچک پیشاهنگ مسلح شروع به حرکت کنند."

موضوع بسیار روشن است. انقلابی ای که می خواهد بکمک مارکسیسم وظایف انقلابی خود را دریابد جز این راهی در پیش ندارد که راه خود را از تحلیل شرایطی شروع کند که در آن قرار دارد و آن شیوه مبارزه ای را کشف کند که با شرایط وی تطبیق می نماید. تئوریسین مبارزه مسلحانه به همینگونه عمل میکند و با مشاهده سلطه دیکتاتوری امپریالیستی و تبلیغات جهنمی وی و در عین حال توفیق این دیکتاتوری امپریالیستی در جدا ساختن روشنفکران انقلابی از توده ها و خیانت و بی عملی تاریخی پیشاهنگان، متوجه مسئولیت بویژه خطیری میشود که تاریخ در این مقطع بر دوش روشنفکران انقلابی نهاده است، این وظیفه را تشریح میکند. در حالیکه بر نقش تعیین کننده توده ها نیز تاکید دارد: " ما به خلق خود و فرزندان پیشاهنگش ایمان داریم و ضامن این ایمان ما، خون ماست."

مارکسیسم- لنینیسم هرگز در مورد شیوه مبارزه دست انقلابیون را نیسته است. و مخصوصا در این مورد همواره تاکید کرده است که شیوه مبارزه حاصل تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. خصوصیات این شرایط مشخص باید در شیوه مبارزه منعکس باشد و بهمین جهت لنین در کتاب " چپ روی" در عین آنکه مشت آن اپورتونیستهای اروپایی را که سعی می کردند بلشویسم را ویژه روسیه جلوه دهند و کارگران اروپا را از تعالیم غنی انقلاب اکتر برکنار نگهدارند، باز میکرد، به آن کسانی نیز که تجربه بلشویکهای روس را بعینه در همه جا و در هر شرایط قابل تکرار میدانستند و آنرا بیش از حد تعمیم میدادند، هشدار میداد و ما بسادگی میتوانیم بفهمیم که این هشدار در شرایط خاص ما تا چه حد با بی اعتنایی روبرو شده است. و اپورتونیستها با وجود همه این تعلیمات، این اختلاف در شیوه مبارزه را انحراف از لنینیسم جلوه میدهند. غافل از اینکه آنهائیکه شیوه معینی از مبارزه را در هر حال صحیح میدانند، بیگانگی خود را از مقدمات لنینیسم به اثبات میرسانند. بهر حال ما بعدا به تفصیل باین بحث بازخواهیم گشت و مخصوصا به تعالیم نووغ آسای " راه کارگر" در زمینه شکل مبارزه خواهیم پرداخت. (43) در اینجا فقط بدان جهت باین بحث اشاره کردیم که دامنه بحثهایی را که باید یکجا و با هم مورد بررسی قرار گیرند و اپورتونیستها در مقابله با تئوری مبارزه مسلحانه آنها را جدا جدا مطرح میکنند و بهمین دلیل نیز در هر مورد جداگانه ظاهرا پیروز از بحث بیرون می آیند، نشان دهیم.

اقلیت فدائیان خلق انتقاد میکنند که: " ... رفیق مسعود تاکتیک را مطلق میکرد و انعطاف ناپذیری و سرسختی در تاکتیک را تا سرحد سرسختی در استراتژی پیش میکشد ... " (کار 62 ، ص 68 مقاله اکونومیسم و تاکتیکها) این انتقاد نشان میدهد که منتقد یا نخواست است و یا نتوانسته است، پیوند تاکتیک و استراتژی را در تئوری مبارزه مسلحانه درک کند و بسادگی وبه طور مکانیکی تصور میکند که گویا در اینجا در " سرسختی در تاکتیک" افراط شده است. در حالیکه توجه به ماهیت تاکتیک مبارزه مسلحانه در شرایطی که از طرف پیشرو اتخاذ میشود، و ماهیت استراتژیک این مبارزه بخوبی نشان میدهد که در این زمینه بهیچوجه بحث از مطلق کردن تاکتیک و یکسانی تاکتیک " در تمام طول پروسه" مطرح نیست و تاکتیکی که در آغاز توسط پیشرو اتخاذ می شود، هدفهای معین را تعقیب می کند که شرایط خاص زمانی برای آن تعیین کرده است. ولی بلافاصله تأکید میشود که تحول بعدی مبارزه مسلحانه با دقت از هم اکنون قابل پیش بینی نیست، گر چه در

استراتژیک روشن است. این به چه معناست؟ این بدان معناست که در تاکتیک باید "نرمش" داشت گر چه خط مشی استراتژیک باید از پیش مشخص باشد.

وقتی رفیق مسعود میگوید کیفیت تحول بعدی مبارزه و چگونگی گسترش آن از هم اکنون قابل پیش بینی نیست، او در عین حال به لزوم اتخاذ تاکتیکهای مناسب و عدم امکان تعیین این تاکتیکها از پیش اشاره میکند وگرنه استراتژی این مبارزه برای وی کاملا روشن است و بارها و بوضوح آنرا تأکید مینماید.

اساسا اتخاذ تاکتیک مبارزه مسلحانه در اواخر سالهای 40 خود یکی از نمونه های برجسته اعمال اصل لنینی "نرمش در تاکتیک" می باشد. رفیق مسعود هنگام تحلیل جریان مبارزه پس از کودتای مرداد 32 مخصوصا بر فقدان "یک حزب پرولتری" تأکید میکرد که از نظر وی "تنها نیروی" بود که "می توانست از این شکست درس بگیرد و بر اساس تحلیل آن، یک خط مشی نوین متناسب با شرایط نوین اتخاذ کند و رهبری نیروهای ضد امپریالیستی را که واقعا آماده مبارزه بودند، در دست بگیرد." (تاکید از ماست).

چنانکه ملاحظه میشود، رفیق مسعود در اینجا دقیقا بر لزوم وجود سازمانی تکیه میکند که بتواند با "نرمش" کامل، در شرایط جدید به شیوه ها و تاکتیکهای جدیدی از مبارزه دست بیازد و تذکر میدهد که "گر چه این تجربه ها و اقدامات رژیم بتدریج موجب عوض شدن شعارها شد که بخصوص در قیام 15 خرداد انعکاس پیدا کرد، اما شیوه های مبارزه همان بودند و استخوان بندیهای سازمانی نیز همان."

رفیق مسعود بن بست جنبش را مخصوصا زائیده همین عدم "نرمش" سازمانها در اتخاذ شیوه ها و تاکتیکهای جدید سازمانی مبارزاتی در شرایط کاملا متفاوت پس از کودتا و بویژه پس از خرداد 42 میداند و اصولا تئوری خود را در خدمت یافتن آن شیوه ها و تاکتیکهای سازمانی و مبارزاتی نوینی قرار میدهد که با این شرایط قابل تطبیق باشد.

این انتقاد رفیق مسعود از شیوه ها و تاکتیکهای مبارزاتی قبلی ماهیتا با انتقاد لنین از پیشوایان انترناسیونال دوم نظیر کائوتسکی و اتو بائر یکسان است. لنین نیز به اینها انتقاد میکرد که "علت اصلی ورشکستگی آنان این بود که محو تماشای یک شکل معین رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند و یکجانبه بودن این شکل را فراموش کردند و از دیدن آن تحول سریعی که بحکم شرایط عینی ناگزیر شده بود، ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و از بر شده و در نظر اول بی چون و چرائی نظیر: سه از دو بیشتر است، ادامه دادند."

اگر اپورتونیسیم "نرمش در تاکتیک" را بمعنای اتخاذ تاکتیکهای رفرمیستی بفهمد و آنرا در خدمت سازشکاری خویش قرار دهد، این ارتباطی با مفهوم لنینی "نرمش در تاکتیک" ندارد. اگر اپورتونیسیم "نرمش در تاکتیک" را به معنای تزلزل و ناپیگیری در بکار بستن تاکتیکها میفهمد، باز این هم ارتباطی با مفهوم لنینی "نرمش در تاکتیک" ندارد. مفهوم لنینی "نرمش در تاکتیک" بمعنای داشتن دانش و روشن بینی وشجاعت در تحلیل شرایط نوین و اتخاذ تاکتیکهای مناسب با آن شرایط است. ولی هر گاه تاکتیک به این ترتیب اتخاذ شد باید با "سرسختی و قاطعیت" مادام که شرایط اعمال آنها موجود است، آنها را بکار برد. درکی غیر از این با آموزش لنین در مورد نرمش در تاکتیک بیگانه است و از قضا چریکهای فدایی خلق نیز بهمین شیوه لنینی رفتار کرده اند آنها تاکتیک مبارزه مسلحانه را نه آنچنان که اپورتونیستها ادعا میکنند به سائقه "ناشکیبائی" خرده بورژوائی بلکه بنا به اقتضاء شرایط در پیش گرفتند و نشان دادند که تمام مفهوم انقلابی آموزش لنین نرمش در تاکتیک را درک می کردند. آنها همچنین تأکید کردند که دید استراتژیک از مبارزه مسلحانه ایجاب میکند که تاکتیکهای این مبارزه در هر مرحله بسته به شرایط و در جهت منافع استراتژیک آن تغییر کند و بهمین جهت با دقت به تشریح خصوصیت و تاکتیک مبارزه مسلحانه، در آغاز این مبارزه می پردازند و هدفهای آن را مشخص میکنند و در این میان بر خصلت جدا از توده بودن و هدف ارتباط گیری با توده ها تکیه میکند. تاکتیک مبارزه مسلحانه پیشرو در شرایطی اتخاذ شده است که از جنبشهای توده ای خبری نیست و ارتباط گیری با توده ها دشوار است ولی آیا بهمین تاکتیک را میتوان به همین صورت در شرایط دیگری نیز بکار بست مسلما منفی است. تئوری مبارزه مسلحانه برنقش تعیین کننده توده ها در این مبارزه تکیه میکند اگر زمانی که توده ها بمیدان مبارزه آمده اند باز پیشرو به تنهایی به مبارزه خود ادامه دهد چنان پیشروئی دچار اپورتونیسیم شده است و هدف مبارزه خود را که همانا "کشاندن" (44) توده ها به مبارزه قطعی است از یاد برده است. در شرایط بمیدان آمدن توده ها مثلا در شرایط سالهای 56 و 57، دیگر زمان

آن بود که پیشرو فعالانه، مبارزه مسلحانه توده ای را سازمان دهد و ادامه مبارزه مسلحانه پیشرو به شیوه گذشته دلیل استیلائی روحیه اپورتونیستی و فقدان نرمش در تاکتیک بود(45). در این شرایط پیشرو دیگر میتوانست عمده کار تبلیغ و ترویج و حتی سازماندهی خود را بدون احتیاج به توسل به سلاح انجام دهد در حالیکه سازماندهی مبارزه مسلحانه توده ها و اهمیت نظامی این سازماندهی احتیاج به اتخاذ تاکتیکهای نوینی در این زمینه داشت.

پس از قیام و برقراری رژیم جدید وضع کاملا جدیدی پیش آمد. رژیم متمرکز و نیرومند شاه، این چماق نیرومند امپریالیسم از بین رفت و به جای آن رژیمی آمد که بعللی که بحث آن خارج از موضوع این نوشته است، دیگر نمی توانست تنها وسیله امپریالیسم برای سرکوب جنبش خلق باشد و لذا امپریالیسم و نیروهای وابسته به آن در صدد برآمدند که چه در خارج و چه در داخل نیروها دیگری را نیز برای سرکوب جنبش خلق بسیج کنند. شرایط بسیار پیچیده ای که پیش آمد (حضور وسیع توده ها در میدان مبارزه و در عین حال وجود انواع توطئه های مخصوصا مسلحانه چه در داخل و چه در خارج علیه جنبش خلق) نیاز به اتخاذ تاکتیکهای کاملا جدید و بیسابقه داشت که میبایست هدف خود را سازماندهی و تسلیح توده ها در مقابله با این همه نیروهای ضد خلقی قرار دهد. در چنین شرایطی نیز دیگر توسل به مبارزه مسلحانه پیشرو سودی نداشت و چریکهای فدایی خلق با بحساب آوردن این وضع و تغییر تاکتیکهای خود در عین پابندی به استراتژی خویش نشان دادند که تا چه حد به اصل لنینی نرمش در تاکتیک و سر سختی در استراتژی پایبند هستند. ما مدعی نیستیم که توانسته باشیم به حل همه مشکلاتی که بر سر این راه قرار دارد نائل آمده باشیم، ولی در حد توان خویش باین کار اقدام کرده ایم و مطمئنیم که در پرتو اصل آموزش از توده ها و مخصوصا در جریان عمل انقلابی به راه گشائی نظری و عملی هر چه دقیق تر در جنبش انقلابی خلق خویش در این مرحله ، دست خواهیم یافت.

در رابطه با مباحث مطروحه در کتاب " بیماری کودکی ... " که موضوع مناقشه میان هواداران و منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه است سه مبحث دیگر نیزمخصوصا اهمیت دارد، که بررسی آنها به فصول جداگانه ای نیاز دارد. این سه مبحث عبارتند از- وضع احزاب و سازمانهای پرولتری نسبت به احزاب ، سازمانها و نمایندگان طبقات دیگر، موقعیت انقلابی و حزب پرولتاریا- که ما در جای خود به آنها خواهیم پرداخت، و نشان خواهیم داد که چگونه اپورتونیستها تعالیم لنین را در این مورد نیز تحریف میکنند ولی آنچه که ذکر آنرا در پایان این فصل لازم میدانیم این است که اپورتونیستها اساسا هرگز منظور لنین را از نوشتن کتاب " چپ روی" برای خواننده خود مطرح نمیکند و رابطه تنگاتنگ این کتاب را با عمل انقلابی پرولتاریا در نظر نمی گیرند و به این کتاب صرفا به عنوان منبعی جهت اخذ جملاتی پراکنده برای مجادلات تئوریک خود می نگرند. در حالیکه لنین در کتاب "چپ روی" مخصوصا میخواهد توجهات را به اهمیت کار عملی و کوشش در زمینه حل مسائلی که مستقیما با مبارزه عملی ارتباط دارد، جلب نماید: "... اصولا مسائل مارکسیسم را بدون زحمت نمی شود حل کرد و زحمت را هم باید روی حل مسائل عملی کشید که دارای تنوع روز افزون است و ارتباط روز افزونی با تمام رشته های زندگی اجتماعی دارد و بطور روز افزونی رشته ای را از پس رشته دیگر از چنگ بورژوازی خارج میسازد." (صفحه 515، بیماری کودکی "چپ روی")

پایان

زیرنویس ها :

1- " اینان که امروز افتخار می کنند از اول نادرستی این تئوریا را به نحوی قاطع مطرح ساخته بودند، در واقع امر به واسطه بیگانگی اشان از مارکسیسم، بیشترین کمک را به اشاعه تئوری انحرافی "مشی مسلحانه" کردند. این "سیاسی کارها" بی آنکه خود بدانند، منبع تغذیه خوبی برای مشی چریکی بودند." (ملاحظاتی در باره تئوری پیشاهنگ ص 1)

2- قصد ما آن نیست که بگوئیم این دو سازمان در جنبش کمونیستی ایران اهمیتی مساوی داشته اند. سازمان

مجاهدین (م. ل) در شرایطی پدید آمد که بینش ایده آلیستی رهبران آن، موجب چنان برخوردی با مجاهدین مسلمان شد که هرگز این سازمان نتوانست از آثار شوم آن نجات یابد. رهبران جدید سازمان پیکار بیهوده کوشیدند، گناه این تسویه خونین مخالفین ایدئولوژیک خود را به گردن "مشی چریکی" بیندازد، این عوام فریبی، خریداری نداشت. زیرا چریکهای فدایی خلق ضمن انجام پیگیرترین "مبارزات چریکی" در طی چندین سال معقول ترین و سازنده ترین شکل برخورد با مخالفین ایدئولوژیک خود را در جنبش ضد امپریالیستی خلق نشان داده بودند و این، نه آنچنان که سران سازمان پیکار، برای بی گناه جلوه دادن خود ادعا میکنند "مشی چریکی"، بلکه مشی کسانانی بود که گر چه مذهب را ترک گفته بودند، هرگز ایده آلیسم خود را رها نکردند.

پس از پیدایش مجاهدین (م. ل) نیز به علت ابهام مواضع این سازمان نتوانست، پایگاه خود را در جنبش تثبیت کند و مخصوصاً اینکه در آستانه جنبشهای توده ای، سران سازمان با تسویه هائی که خود شرح آن را میدهند و چندان تفاوتی با تصفیه اعضای مذهبی سازمان در دوران قبل ندارند. با اتخاذ روش "سیاسی-تشکیلاتی توده ای" معروف سازمان خود را عملاً از مبارزه انقلابی کنار کشیدند. و به همین جهت س. ج. ف. خ. تنها سازمان کمونیستی بود که در آستانه قیام، میان توده های کم و بیش وسیع طبقه کارگر و خلق هوادار داشت. پس بحث فقط بر سrahمیتی است که شرکت این دو سازمان در مبارزه ایدئولوژیک میتوانست داشته باشد. از این لحاظ مخصوصاً سازمان پیکار که مراحل گوناگونی از تحولات ایدئولوژیک را پشت سر گذاشته بود، در صورت داشتن صداقت پرولتری و دخالت فعالانه در یک مبارزه ایدئولوژیک خلاق می توانست، هم کمبودهای گذشته خود را تا حد زیادی جبران کند و هم بر غنای مبارزه ایدئولوژیک بیافزاید.

3- این سازمان همواره چنین میکند تا حرفی بزند، و در عین اینکه به هر کس که دهانش را باز می کند تا حرفی بزند، فرمان " آقا مرزبندی کنید" میدهد، خودش همواره بین مرزها راه میرود و ما خواهیم دید که این روش چه لطمات بزرگی به مبارزه ایدئولوژیک جنبش کمونیستی زده است.

4- کار اینها بسیار دشوارتر از " رفقایشان " در سازمان پیکار بود. فشار هوا داران و همچنین این امر که هنوز نتوانسته بودند " پروسه تصفیه سازمان" را همچنان که " رفقای " پیکاریشان انجام داده بودند، پایان برسانند، مانع از آن میشد که اینها نیز دعوت آشکار به پیوستن به این جبهه را بنمایند.

5- سازمان پیکار همواره سعی دارد توجه ها را به اختلاف خود با حزب توده جلب کند. بگذارید ما نشان دهیم که لاقول در دشمنی و کینه نسبت به چریکهای فدایی خلق، آنها هنوز هم که هنوز است نه تنها در اصول ایدئولوژیک بلکه حتی در نحوه برجسب زنی و نام گذاری نیز دنباله رو حزب توده هستند. این سازمان پس از آنکه دیگر طشت رسوائی مرکزیت اپورتونیست " فدائیان خلق" از بام افتاد ناگهان بعنوان قهرمان مبارزه بر علیه " انحراف رویزیونیستی در سچفخا" در صحنه ظاهر شد ولی ما اکنون سازمان پیکار را در لحظاتی می بینیم که با همین " رویزیونیستها" صدا در صدا افکنده ، خود را با آنها مجموعاً " همه " مینامد و با کلمه " بجز" چریکهای فدایی خلق را از " این همه " جدا میکند. (همان مقاله) (تاکید روی کلمه " همه " از خود سازمان پیکار است).

6- اقلیت فدائیان خلق در " پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت" برای مردم بازگو کرده اند که چگونه یکی از کادرها مرکزیت را بدنبال کلاه فرستادند و او پس از مدتی برایشان سر آورد: " با انتشار جزوه " مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" در نشست مرکزیت، رفقا بالاتفاق تصمیم گرفتند که برخورد مختصری درحد چند صفحه با مصاحبه مذکور صورت گیرد و در کار منتشر شود ... اما رفیقی که مسئولیت برخورد چند صفحه ای با " مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" بوی واگذار شده بود، جزوه ای نوشت که در آن به مسائلی پرداخته بود که هنوز در درون سازمان به بحث کامل گذاشته نشده بود ... " (ص 6 و 7 از انتشارات سچفخا)

اقلیت فداییان خلق امروز، یعنی زمانی این راز را افشاء میکنند که دیگر افشای آن نه دردی از جنبش کمونیستی دوا میکند و نه لطمه ای به نقشه اپورتونیستهای وارد میکند که برای بلعیدن سچفخا بشکل کامل حساب شده، برنامه ریزی کرده بودند. اگر اینها همان زمان این مسائل را که کاملاً جنبه ایدئولوژیک داشت و هیچ کمونیستی حق پنهان کردن آنها را از توده ها ندارد افشا کرده بودند، بلعیدن قسمت بزرگی از سچفخا از طرف این عمال بورژوازی به این سادگی صورت نمیگرفت ولی متأسفانه این " اقلیت " در آن زمان در مقابله با مبارزه مسلحانه و خط مشی چریکهای فدای خلق خود نیز باتحادی " تاکتیکی" با کسانیکه امروز افشایشان میکنند و از قضا آن زمان هم همان گونه بودند که امروز هستند. - دست زده بود و با احترامات لفظی و پوچی که آن زمان از سر مصلحت برای رفیق جزنی بعمل میآمد، دلخوش کرده بود، با همین دلایل واهی " اقلیت" فداییان خلق در یکی از حساس ترین دوران جنبش کمونیستی از میدان مبارزه ایدئولوژیک غایب است و وقتی در صحنه حاضر میشود که دیگر حضورش فقط به درد آن میخورد که قصورش را پنهان کند.

7- " راه فدائی" که با چند نقل قول از جاهای بی خطر آثار رفیق جزنی، خود را بوی میچسباند، در " راه فدائی" شماره 3 (دیدگاه رفیق اشرف دهقانی سوسیالیسم علمی یا سوسیالیسم تخیلی- ص 147) رفیق را متهم میکند که متوجه " اختلافات دیدگاه بیژن و مسعود" نیست و "سعی نموده است بطور مصلحتی بر آن سر پوش گذارد".

البته لازم نیست که برای " راه فدائی" توضیح دهیم که رفیق در مصاحبه خود با ذکر عبارت " ... چه رفیق مسعود و چه رفیق بیژن اگر چه با دید گاه های متفاوت ... " نشان میدهد که متوجه این اختلاف هست. (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی، تاکید از ماست) زیرا مسلماً خود " راه فدائی" آنرا خوانده و آگاهانه آنها را نادیده گرفته است. ولی آنچه باید در اینجا بگوئیم این است که بحث رفیق اشرف اصولاً بر سر این نبوده، بلکه خواسته

است با تأکید بر شخصیت انقلابی رفیق جزئی از این سوء استفاده اپورتونیستی از نام وی پرده بردارد. بله، رفیق اشرف با وجود اختلاف نظر با رفیق جزئی در مقابله با تحریکات و سوء استفاده های اپورتونیستی در همان زمانیکه مدعیان دروغینی نظیر " راه فدائی" ساکتند، بدفاع از شخصیت انقلابی رفیق جزئی برمیخیزد و " راه فدائی" که معنای این شیوه برخورد انقلابی را در مبارزه ایدئولوژیک نمی فهمد با دید تنگ نظرانه خود چنین تصور میکند که گویا رفیق اشرف سعی نموده است بطور مصلحتی " براین" اختلافات " سر پوش بگذارد".

8- از این شیوه رمانتیک داستان نویسی مدتهاست که روزنامه "کار" استفاده میکند. در ضمن بازگویی ظاهرا یک سفر، ضمن توصیف مثلا کوهها و عظمت آنها و غروب خورشید و غیره مهمترین مسائل جنبش با جملاتی شاعرانه و بی سر و ته مطرح میشود و سر انجام نتیجه های مورد نظر اکثریت اپورتونیست از آن اخذ میشود. از اینگونه داستانسرانیهای مصنوعی مخصوصا آنزمان که پاسداران در ترکمن صحرا مشغول کشتار بودند و مرکزیت تحلیل معروف " دو جناح" را در مورد این سپاه مطرح میکرد، استفاده بسیار شد. در ... ما با پاسداری روبرو میشویم که از حفظ " از کار 44" نقل قول میکند و آنرا مورد تصدیق قرار میدهد .

9- در همین مقاله " اکثریت" و مسئله " اقلیت " (ضمیمه کار 61)، نویسنده مطابق روش معمول نشریه کار سعی میکند ضمن بحث با " اقلیت" شکل تحریف شده ای از عقاید چریکهای فدایی خلق را نیز مطرح و بخیال خود رد کند. وقتی چریکهای فدایی خلق از " نفوذ مودیانه" اپورتونیسم سخن میگویند مقصودشان افشاء کردن روشهایی است که اپورتونیستهای کمین کرده مرکزیت چ- ف-خ- ا مخصوصا برای تسخیر این سازمان بکار بسته اند و بهیچوجه گمان نمیکند که پیدایش جریانات اپورتونیستی در جریانات کارگری حاصل "توطئه" باشد. ولی اپورتونیستها در درون جنبش کارگری به " توطئه های" بسیاری دست میزنند که بخود بستن نام " سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" از طرف کسانی که " همه نیروی عینی و ذهنی را علیه این بینش (یعنی بینش چ- ف- خ) کانالیزه میکند و با تمام نیرو برای زوال این بینش در سازمان و در جنبش کمونیستی ایران مبارزه میکند." و به زوال این بینش در عرصه جهانی و در سازمان ما " معتقدند، بله، بخود بستن چنان نامی از طرف چنین کسانی یک " توطئه" است و توطئه گران مسلما بدلیل اپورتونیسم خود دست به توطئه زده اند و مسلما شرایط تاریخی و اجتماعی لازم نیز هم برای پیدایش آن اپورتونیستها و هم برای تحقق این توطئه فراهم بوده است و می توان در صورت لزوم این شرایط را بر شمرد ولی نمی توان به توصیه توطئه گران کلمه " توطئه" را از فرهنگ مردم حذف کرد. وجود وسیع ترین جنبش توده ای پس از یک دوران نسبتا طولانی رکود جنبش، فقدان ارتباط ارگانیک سازمان چ- ف- خ- ا با طبقه کارگر و توده ها که خود تا حد زیادی محصول رکورد جنبش در دوران قبل بود، اثر تبلیغی مبارزه چریکهای فدایی خلق در سالهای گذشته که باعث شد در آستانه اوج گیری جنبش توده ای، هوا داران بسیاری با گرایشهای طبقاتی گوناگون را بخود جلب کند، تعمیق بیش از پیش جنبش توده ای که باعث ترس و کناره گیری بسیاری از انقلابیون دیروز از انقلاب توده هاست، فقدان مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان در سالهای گذشته، شهادت تقریبا کامل تمامی رهبران انقلابی سازمان، اینها و بسیاری عوامل دیگر از جمله رفتار طبقه حاکم پس از بهمن 57 همه اینها زمینه های عینی پیدایش اپورتونیسم و توطئه گری وی بود. ولی وقتی ما می پذیریم که شرایط تاریخی برای پیدایش این اپورتونیسم موجود بود، اپورتونیستها نیز باید بپذیرند که بدون "عصب" نام و امکانات س. ف. خ. ا تقریبا هیچ کار از آنها ساخته نبود. اکنون دکانهای بسیاری در ایران با نامهای گوناگون آنچه را که اینها " تحکیم اصول " مینامند، تبلیغ میکنند ولی کالایشان خریداری ندارد. قبول کنید که مارکی که شما روی کالای تقلبی خود میزنید در میزان فروش آن تاثیر بزرگی دارد. اگر همین را قبول کردید به " توطئه گری" خود اذعان کرده اید.

10- قول میدهم که به زمینه " تشکیلاتی" این رشته تخصصی سازمان پیکار وارد نشویم ما این حریم را همواره برای این "رفقا" باز میگذاریم. بگذار آنها خود را قهرمان کار تشکیلاتی جا بزنند. ما نیز سکوت میکنیم.

11- این سیاست حتی تا این اواخر پس از جدا شدن " اقلیت" و "اکثریت" سچفا از یکدیگر و ظاهرا سمپاتی بنظر ما ریاکارانه پیکار نسبت به اقلیت فدائیان خلق هنوز به خوبی دیده میشود.

12- اگر عباس شهریاری هم امروز زنده بود شاید کمیته مرکزی حزب توده با درج یک آگهی در روزنامه ها او را بعنوان یکی از " اعضای حزب" که از طرف " حزب" بساواک " نفوذ" داده شده و " ماموریت حزبی" خود را در این سازمان " بخوبی" انجام داده معرفی میکرد.

13- ملاحظه میکنید سازمان پیکار متوجه " تغییرات ... نسبت به گذشته" در عملکردهای سچفا هست ولی فعلا وقت آن نرسیده است که این " تغییرات" را برشمرد و علل و نتایج آن را تشریح نماید. فعلا کافی است با همین جمله کوتاه، پیکار خواننده خود را که در همه جا با عبارت " تغییر مشی سچفا نسبت به گذشته" مواجه است بفریب و وانمود کند که او هم متوجه این " تغییرات" هست ولی در عمل ، نتایج این " تغییرات" را به حساب نیاورد تا بتواند در میدان زور آزمائی با اپورتونیستهای مرکزیت بخیال خودش تئوری و مشی چریکهای فدایی خلق را خاک کند.

14- حتی اگر این بورژوازی وابسته را به مدد اکسیر تحلیلهای پیکاری " خرده بورژوازی" فرض کنیم باز تغییری در اصل قضیه یعنی " تبدیل پرولتاریا به زائده" طبقات دیگر نمیدهد.

15- "... این واقعیت را نیز باید دید که جناح روحانیت حاکم و شورای انقلاب (یعنی دولت بعد از بازارگان- نویسنده) علیرغم آنکه نقش ضد انقلابی خود را در این نه ماه بشوت رسانده بود، با این حال منافع ملموس و مستقیمی در حفظ سلطه امپریالیسم امریکا در ایران نداشت(البته منهای برخی عناصر مشکوک). " (پیکار 30، ص 17،

در یک انقلاب ضد امپریالیستی تحلیل سازمان پیکار نشان میدهد که نیروی ضد انقلاب علاقه ای به حفظ سلطه امپریالیسم ندارد در نشریه پیکار ، سازمان پیکار این وضع را " مضحکه تاریخ" میخواند و ما ترجیح میدهیم که آنرا " مضحکه تحلیل" بدانیم.

16- رفیق مسعود عبارت " حاکمیت خلق" را چنانکه از نقل قولهای بالا نیز کاملا پیداست با فرض رهبری پرولتاریا در این حاکمیت بکار میبرد نه آنگونه که اپورتونیستهای مرکزیت بدون ذکر و تأکید نقش رهبری کننده پرولتاریا از آن استفاده می کنند.

17- " آسمانی!؟" مژه ایست که پیکار میریزد ولی آیا با این خوشمزگیها میتوان تبعیت از " سختگیریهای دیالکتیکی زمینی" در نزد رفیق مسعود را رد کرد؟ آیا این تبعیت از " سختگیریهای دیالکتیکی زمینی" همان " تحلیل مشخص از شرایط مشخص" نیست ولی آیا این عبارت فی نفسه قابل مسخره کردن است یا آنکه رفیق مسعود آنرا به شیوه مسخره بکار میگیرد؟ اگر چنین است بایستی این شیوه نشان داده شود و آنوقت خوشمزگی جا پیدا میکند ولی اینجا صاف و ساده عبارتی به مسخره گرفته شده است که برای هر کمونیست پایبند به اصول باید جنبه تقدس داشته باشد.

18- کسانیکه بدنال کمیته مرکزی حزب توده فریاد برآوردند که مبارزه چریکها مبارزه جدا از توده است و پنداشتند که کشف بزرگی کرده اند هرگز به این فکر نیفتاده اند که بگویند نخستین کاشف و نخستین منتقد جدا از توده بودن این مبارزه، خود بنیانگذاران سچفخا و تئوری مبارزه مسلحانه بوده اند . آنها خود به جدائی این مبارزه از توده ها اذعان داشته اند و می دانستند که این جدائی از توده ها آنچنان نقیصه تعیین کننده ای است که هر آینه اگر مرتفع نگردد به نابودی راه منجر خواهد شد بهمین جهت نیز هدف اولیه مبارزه مسلحانه را راه گشائی بسوی توده ها میدانستند ولی آیا این جدائی از توده ها زائیده تئوری آنها بود و یا زائیده شرایط واقعی که آنها در آن بسر میبردند. در واقع، در آنزمان جدائی سازمانها و روشنفکران کمونیست از توده ها واقعیتی انکار ناپذیر بود، و آنچنانکه اپورتونیستها معمولا جلوه میدهند این وضع را چریکهای فدایی خلق بوجود نیاورده اند بلکه آنها با کمال واقع بینی به این واقعیت عینی موجود اذعان کرده اند و حل این مشکل را در دستور کار خود قرار دادند اولین گام، راهیابی بسوی توده ها بود. اینست " نفی دیالکتیکی" مبارزه چریکی "جدا از توده"، چریک جدا از توده در جریان مبارزه با توده پیوند پیدا میکند و دیگر چریک جدا از توده نیست. بگذار " راه کارگر" معنای نفی دیالکتیکی را نفهمد و ردیه نویسی خود را با طمطراق " نفی دیالکتیکی مبارزه چریکی جدا از توده" بداند.

19- درک پیکار از نقد هنری بنحو رقت آوری محدود و سطحی است. اگر به فرض قهرمان فیلم مبارزین باسک گمان می کرد که کافیس " کاره رو" کشته شود تا " دیکتاتوری خشن فرانکویی" نابود گردد، پیکار هم گمان میکند که کافیس گفته ها و عقاید پرسناژهای یک اثر هنری با گفته ها و عقاید سران سازمان پیکار مقایسه شود و جریان حوادث این اثر با آنچه که رهبران این سازمان گمان میکنند بهتر بود اتفاق می افتاد مقابله گردد تا یک " نقد فیلم" بوجود آید. این " نقد نویسان " همانطور که اعتنایی به شیوه مارکسیستی مبارزه انقلابی ندارند، به اصول مارکسیسم در زمینه نقد هنری نیز پایبند نیستند. آنها نه به این دلیل به نقد فیلم میپردازند که فرهنگ انقلابی پرولتاریا را غنا بخشد بلکه از آنجهت این کار را انجام میدهند که به بهانه آن بتوانند با تئوری و خط مشی انقلابی پرولتاریا به همین شیوه که میبینیم تسویه حساب کنند. نقد هنری مارکسیستی اثر هنری را بعنوان یک واقعیت عینی و حاصل تأثیر جریانات واقعی زندگی در ذهن هنرمندی که خود در متن روابط اجتماعی ویژه ای قرار دارد و در پهنه تکامل تاریخی جامعه و بویژه تکامل تاریخ هنر، چه از لحاظ محتوا و چه از لحاظ شکل، بررسی میکند و پس از انجام همه این تحلیلهاست که میتواند درکی روشن از یک اثر هنری را به پرولتاریا نشان دهد. ونه آنکه صرفا وی را بر علیه آن تحریک نماید.

20- در اینجا برای جلوگیری از هر گونه سوء تفاهم هم باید بلافاصله اضافه کنیم، ما بهیچوجه و بطور مطلق مخالف شرکت در هر گونه انتخاباتی نیستیم. ما در عین آنکه هرگونه خرافه پرستی در مورد پارلماناریسم را افشاء میکنیم و معتقدیم که پارلماناریسم بورژوایی، بطور کلی " کهنه" شده است، این اعتقاد خود را به این معنا نمیدانیم که از شرکت در هرگونه انتخاباتی باید خودداری کرد. شرایط شرکت در انتخابات را لنینیسم بخوبی بما نشان میدهد. ولی بگذارید ببینیم از چه حرف میزنیم آیا واقعا از انتخابات صحبت میکنیم یا از انتصاباتی که بورژوازی وابسته ریاکارانه آنرا انتخابات مینامد؟ آیا صرف همین شرکت در چنین خیمه شب بازی خیانت به پرولتاریا و فریب وی نیست؟ چه کسی جسارت دارد که برای این کار خود، لنین را بشهادت بطلبد؟

21- سازمان پیکار که در برخورد ایدئولوژیک با کمیته مرکزی حزب توده و " اپورتونیسم راست " در جنبش کمونیستی تمام آداب و اصول این مبارزه را کم و بیش رعایت میکند و با ذکر نام و عنوان و نقل و قول مستقیم با ذکر منبع با آنها به مناظره میپردازد، هر جا پای " چپ" بمیان می آید، بهمین شیوه رفتار نمیکند، نامش را نمی آورد و یا نام بدلی برای آن میسازد و از نقل و قول مستقیم هم خبری نیست. هرچه میخواهد بپای این "چپ" میندود و هر جور میخواهد آنرا رد میکند. شاید میخواهد نام این "چپ" زیاد سر زبانها نیافتد، آخر توطئه سکوت هم یکی از وسایل " مبارزه ایدئولوژیک" اپورتونیستها است. شاید هم میخواهد این "چپ" را تحریک نکند که مشتتش را باز نماید. شاید هم با این حمله به "چپ" خودش را برای "راست"ها لوس میکند. دلیلش هر چه هست رفتارش اینچنین است.

22- البته در اینجا پیکار باز به شیوه های همیشگی به مغشوش کردن مرزها میپردازد و با ذکر این جمله که " و

اما خط مشی " چپ " روانه و آنارشیستی، درست بالعکس، جنبه دیگر این جنگ داخلی را از نظر می اندازد و جنگ داخلی را یک مبارزه طبقاتی تمام عیار تلقی می کند. بدون آنکه توجه داشته باشد که این جنگ داخلی در عین حال رودررویی بخشی از توده های نا آگاه مردم و بویژه توده وسیع خرده بورژوازی سنتی در برابر " توده ناآگاه مردم " است. و این واقعیت نمیتواند در تعیین تاکتیک و روش مبارزاتی " موثر واقع نشود"، دو موضوع کاملا متفاوت را با یکدیگر مخلوط میکند: قضاوت نسبت به ماهیت این جنگ داخلی که بقول خودش به رهبری رژیم حاکم و به مدد " بخشی از توده های ناآگاه" علیه " توده های ناآگاه" (ترکیب کلمه توده با "آگاه" و " ناآگاه " برای محو جلوه دادن بیش از پیش خصلت طبقاتی این جنگ صورت گرفته) پیا شده چیزی است و " تاکتیک و خط مشی " نسبت به آن چیز دیگری. اینکه توده های ناآگاه بدنبال رژیم هستند. چیز است و " تاکتیک و خط مشی " نسبت به آن چیز دیگری. اینکه توده های نا آگاه بدنبال رژیم هستند هیچ تأثیری در ماهیت این جنگ ندارد ولی البته همین امر تأثیر تعیین کننده ای در اتخاذ " تاکتیک و خط مشی" مخصوصا کمونیستها نسبت به آن دارد. آنها باید در " تاکتیک" و خط مشی خود این امر را بخوبی بحساب آورند و سعی کنند به هر وسیله وضعی بوجود آورند که در این جنگ تعداد هر چه کمتری از این " توده های ناآگاه" بدنبال رژیم باشند. ولی مطمئنا هرگز زمانی فرا نخواهد رسید که جنگ داخلی مورد ادعای سازمان پیکار آغاز شود بدون آنکه عده ای از " توده ناآگاه" بدنبال رژیم حاکم در مقابل " توده ناآگاه" قرار داشته باشند. هرگز استثمارگران جنگ خود را شخصا انجام نداده اند. اگر سازمان پیکار بتواند آن " خط مشی و تاکتیک" ایده آلی را کشف کند که همه " توده های ناآگاه" را از رژیم حاکم جدا کند دیگر " جنگ داخلی" صورت نمیگیرد که لازم باشد که در مورد ماهیت آن تئوری بافی شود.

23- ما پیش از این نشان دادیم که سازمان پیکار چگونه در تحلیل پایگاه طبقاتی رژیم کنونی "زیگراگ" رفته است و او که حاضر است حتی با کلاغهای آسمان در مورد " تز سوسیال امپریالیسم " به مبارزه ایدئولوژیک بپردازد، در این مهمترین و اساسی ترین مساله جنبش جز اعلام مواضع " اولیه و " پس و پیش" کردن این مواضع به اقتضای روز، کار دیگری نکرده است. اخیرا، ظاهرا پس از آنکه در 17 شهریور 59 جنگ " لیبرالها" و حزب جمهوری اسلامی " بالا گرفت و بیم آن میرفت که این حزب (و یا بنا به تحلیل سابق پیکار، خرده بورژوازی مرفه سنتی) بنی صدر (و یا باز بنا به همان تحلیل " بورژوازی لیبرال") را از حاکمیت خلع کند و بیرون بیاورد، سازمان پیکار که می بیند با وقوع احتمالی چنین حادثه ای، بنا به تحلیل وی، دولت یکپارچه بدست " خرده بورژوازی مرفه سنتی" می افتد و دیگر واسطه ای وجود ندارد که او را به بورژوازی کمپرا دور بفروشد، بدون سر و صدا در پیکار 73، شهریور 59، " بورژوازی متوسط سنتی" را نیز به این جمع دو نفره اضافه کرد. عجالتا نقشی پیش از این بعهده این " بورژوازی متوسط سنتی" نیست. ولی اگر " بورژوازی لیبرال" از حاکمیت خارج شود مسلما سازمان پیکار باین نقش امروزی نقشهای بسیار فعالی محول خواهد کرد.

24- وقتی از فقدان سابقه مبارزاتی برای گروه سخن میگوئیم، این به معنای نفی و انکار سابقه مبارزاتی برای تک تک افراد این گروه نیست ولی سابقه مبارزاتی افرادی که درست بدلیل بریدن از سازمانها و تئوری و خط مشی گذشته خویش به " راه کارگر" پیوسته اند، نمیتواند سابقه مستقلی برای " راه کارگر" محسوب شود.

25- همانطور که بر همه روشن است که در غرب روشنفکران و آکادمیسینها به " تحقیق" در مارکسیسم مشغولند و بنوبت در اناقهای در بسته خود قسمتهائی از مارکسیسم را کهنه شده اعلام میکنند و خود به " نوسازی"، " بسط"، " تعمیق" و یا " تصحیح" آن میپردازند. اگر مسلما کمیته مرکزی حزب توده پس از آنکه رابطه شوروی و چین تیره شد تازه متوجه انحرافات " مائوئیسم" از مارکسیسم شد و از این طریق به تخطئه تجربه انقلاب چین پرداخت، این روشنفکران بورژوازی و خرده بورژوازی اروپا اساسا به تجارب انقلابی خلقها بی اعتنا هستند و خود را در وراء هیاهوی این مبارزات می بینند. برای آنها یک جمله در جایی از کتابهای مارکس، انگلس و یا لنین کافی است تا گاه به مدد تفسیرهای پیچ در پیچ از آنجمله اساس انقلابی مارکسیسم را نفی کنند. هم اکنون آثاری از این گونه نویسندگان اروپائی در کشور ما بتدریج منتشر میشود و گروه هائی مانند " راه کارگر" و " راه فدائی" آمیزهائی از آنها را بعنوان تئوری انقلاب ایران ارائه میکنند. چریکهای فدایی خلق ایران باید با دقت مراقب این جریان باشند. زیرا اینها لاقول در سطح روشنفکران میتواند باعث خلط میحثها و اغتشاشات فکری بسیار شوند. باید ماهیت اینگونه آثار با زبانی روشن و با تکیه به مارکسیسم تشریح و توضیح شود. این تنها راه باطل کردن سحر این ساحران تئوریک است.

26- " راه کارگر" چنان از فضولی بودن وکالت چریکهای فدایی خلق سخن میگوید که گویا خود وکالت نامه رسمی از طرف پرولتاریا ضمیمه دادخواست ضرر و زیان علیه چریکهای فدایی خلق کرده است.

27- " راه کارگر" در صفحه 42 جزوه " در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب"، در مورد اینکه " جابجا " و " به " نقل قول از آموزگاران کبیر پرولتاریا " میپردازد، به ما اطمینان میدهد که این کار نه برای " پرده پوشی چنته خالی" خویش، بلکه بخاطر " تحمیل" این امر از طرف کسانی است که " مارکسیسم، لنینیسم را فقط از طریق نقل قول میفهمد."

ما نیز در این فصل به نقل قولهای نسبتا طولانی از " آموزگاران بزرگ" میپردازیم و قصد ما از اینکار این است که نشلن دهیم که "چنته" راه کارگر و سایر کسانی که خواه به " سلیقه " خود و یا مانند راه کارگر " علیرغم سلیقه خود " به " نقل قول" از این آموزگاران میپردازند، حتی پس از انجام اینکار نیز خالی است و با این نقل قولها نمیتوان " چنته خالی" را " پرده پوشی کرد". ما در این فصل میخواهیم جملاتی را که اپورتونیستها مکررا از لنین نقل قول میکنند در کنار جملاتی از لنین بیاوریم که معمولا مورد بی التفاتی اپورتونیستها قرار دارد.

28- " اسلوبهای اختصاصا پرولتری"، اینگونه جملات بگوشمان آشناست. یادتان هست که وقتی نهضت توده ای اخیر اوج گرفت، اکونومیستهای وطنی ما و در پیشاپیش آنها سازمان پیکار بسیار از اینگونه عبارات به زبان آوردند و مرکزیت اپورتونیست سازمان نیز برای آنکه از غافله عقب نماند از " کار سیاسی- تشکیلاتی" در بین پرولتاریا و " تشکیل صف مستقل" و امثال آنها بسیار سخن گفت. و خیلی زود معلوم شد که همه این لاف زنیهای بظاهر " پرولتری" برای طفره رفتن از حل مسائل اساسی مرحله انقلاب و توجیه دنباله روی از جریان خودبخودی مطرح شده اند. بگذارید پیشتر برویم تا بهتر ببینیم که منتقدین تئوری و خط مشی چریکهای فدایی خلق به چه‌های آلمانی چندان هم بی شباهت نیستند با این تفاوت که آنها در شرایطی حرفهای چپ‌های آلمانی را تکرار میکنند که هیچ گونه آمادگی عینی در جامعه برای طرح آنها موجود نیست و به همین لحاظ هم اینها دیگر " نه چپ " بلکه " راست" های بی عملی هستند که برای توجیه بی عملی خود هم حرفهای چپهای آلمانی را تکرار می کنند و هم انتقاد لنین را به این چپها و چون بکاری جز دنباله روی دست نمیزنند این آمیزه های نا متجانس هم در عمل دست و پا گیرشان نمیشود.

29- منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه که اکثرا با سینه زدن سنگ " تشکیلات کارگری"، " صف مستقل طبقه کارگر" و غیره بمیدان مبارزه با این تئوری می‌آیند، اکثرا فاقد این شجاعت چپهای آلمانی هستند که آن تشکیلات پرولتری را که در شرایط ایران میتواند پرولتاریا را متشکل کرده، پایه تشکیل صف مستقل وی قرار گیرد را مشخص کنند. ما از آنها مثلا با این وضوح نمیشنویم که سندیکاهای کارگری نتوانند در اینجا چنین نقشی داشته باشند خرافات خرده بورژوازی هم که پیرامون شوراهای کارگری، پس از قیام بهمین و تشکیل شوراهای در پاره ای کارخانه ها اندک زمینه ای برای عوام فریبی این اپورتونیستها بوجود آورده بود، خیلی زود در مقابله با واقعیات، جذابیت خود را از دست داد و میبینیم که شعار تشکیل شوراهای نیز مانند شعار تشکیل حزب کم کم در نشریات اپورتونیستی مورد بی التفاتی قرار میگیرد.

30- همانطور که قول داده بودیم ما تصمیم داریم به نقل آن قسمتهایی از کتاب " چپ روی" بپردازیم که مورد بی التفاتی اپورتونیستها بوده است.

31- این یکی از جملات مورد علاقه اپورتونیستهاست. یکی از آن جملاتی که از فرط تکرار بی رویه در نزد اپورتونیستها به " اراجیف" تبدیل شده است آنها بارها این جمله را به رخ چریکهای فدایی خلق کشیده اند.

32- نهضت کارگری ایران، اکنون مدارک بسیار ارزنده ای از این تجربه تا حدی منحصر بفرد دارد و میتوان و باید این تجربه را نه تنها برای استفاده نهضت کارگری ایران، بلکه برای استفاده کارگران تمام کشورهای وابسته تدوین نمود. چگونگی پیدایش تشکلهای خود جوش کارگری و نقش مهم آنها در سرنگونی رژیم شاه و بلافاصله مقابله رژیم جدید با این تشکلهای و مخصوصا اسلوبهای گوناگونی که این رژیم جدید برای در هم شکستن این تشکلهای بکار میبرد، از اتهام وابستگی به رژیم سابق تا مقابله مسلحانه با آنها، همه تجاربی است که اکنون دیگر باید از طرف کمونیستهای ایران جمع بندی شود و ادبیات انقلابی پرولتاریا را بیش از پیش غنا بخشد. چریکهای فدایی خلق قصد دارند به سهم خود به انجام این کار انقلابی اقدام کنند و به همین جهت از کارگران میخواهند که مدارک و تجارب خود را در این زمینه به هر وسیله ای که میتواند در اختیار آنها قرار دهند تا این کار هرچه جامع تر صورت گیرد.

33- " راه فدایی" به رفیق اشرف ایراد میگیرد که از عبارت شوراهای صنفی در مصاحبه خود استفاده کرده است و خود در تعریف شورا به لنین متوسل میشود که " ما تا کنون از لنین شنیده بودیم که " شوراها ارگانهای محصول قیام توده ها" می باشند. " و توضیح میدهد که: " شورا ارگان سیاسی و دموکراتیک است و نه صنفی". و از خود میپرسد که " هنگامیکه رفیق اشرف از شوراهای صنفی نام میبرد معلوم نیست کدام دسته از شوراهای صنفی (بنگاه ها، سندیکا، اتحادیه سراسری، فدراسیون و کنفدراسیون ...) را در نظر دارد ... ". و به خواننده تذکر میدهد که " ولی به هر صورت وقتی از " شورا ها " در محافل چپ صحبت می شود منظور ارگانی سیاسی است نه صنفی"، (راه فدایی شماره 3- نقدی بر مصاحبه رفیق اشرف، صفحات 127- 128). اکنون بگذارید ما نیز برای شناختن ماهیت شوراهای به لنین مراجعه کنیم. راه فدائی از قول لنین فقط به ما گفت که شوراهای " ارگانهای محصول قیام" میباشند و بلافاصله گریبان خود را از دست لنین رها کرد و برای تشریح ماهیت این " ارگانهای محصول قیام" نه به خود لنین بلکه به " محافل چپ" موهومی متوسل شد. ما اکنون اینکار را بجای راه فدائی انجام میدهیم تا ببینیم منظور لنین از ماهیت این شوراهای، این " ارگانهای محصول قیام" چیست ؟ لنین در مقاله در باره قدرت دو گانه میگوید: " تا آنجا که این شورا ها وجود دارند و تا آنجا که این شوراهای قدرتی هستند، در روسیه دولتی از نوع، کمون پاریس وجود دارد." (ص 17 آثار منتخبه، ج 2 قسمت اول تاکید از خود لنین است) و اندکی پیش از آن توضیح میدهد که قدرت این شوراهای یعنی این " دولت از نوع کمون" از " تسلیح مستقیم تمام مردم بجای پلیس و ارتش" حاصل میشود.

اکنون میتوانیم از قول رفیق اشرف به راه فدایی پاسخ دهیم که بدنبال منظور رفیق اشرف از شوراهای صنفی نباید در کتابها و در میان نامها جستجو کرد. منظور وی از شوراهای صنفی همان شوراهایی بود که در کارخانه ها بوجود میآید. و مشغول رسیدگی به امور روزمره کارخانه میشود بدون آنکه به قدرت مسلحی متکی باشد و بدون آنکه معمولا از حدود حد اکثر اداره کارخانه گامی فراتر گذارند. اپورتونیستها این شوراهای را همان شوراهای لنینی جا میزنند و در " محافل چپ" آنها را به " هر صورت" " ارگان سیاسی" و " نه صنفی" تلقی می کردند. ولی این تلقی " محافل چپ" ساخت این شوراهای را تغییر نمیداد و آنها هم چنان ارگانهای " صنفی" باقی می ماندند. اگر چه راه فدائی در کتابهایی که تا کنون خوانده به چنین عبارتی بر نخورده باشد. رفیق اشرف از کمونیستها

میخواست تا با ایجاد هسته های مسلح کارگری در کنار این شوراهای و احیاناً زیر نظر آنها، آنها را به شورا های واقعی تبدیل کند تا هم بتوان آنها را " ارگان قیام" و " ارگان سیاسی" خواند و هم " نطفه" حکومتی " از نوع کمون".

34- وقتی سازمان پیکار مینویسد: " ... رفیق پویان را در نظر بگیرید پس از دو ماه کار در کارخانه به این نتیجه میرسد که کارگران لمپن هستند و بدر نمیخورند " چند چیز را آشکار میکند اولاً اطمینان خود را به کودنی و بی اطلاعی هوادار و خواننده نشریه خویش با وقاحت تمام بنمایش میگذارد و دوم آنکه نشان میدهد گردانندگان این سازمان در زمینه تخطئه و سفسطه نظرات چریکهای فدایی خلق به چه حدی سقوط کرده اند و عجز و ورشکستگی در مقابله روبروی با واقعیت این نظرات ، سازمان مزبور را بتوسل به چه وسائل ننگینی وادار کرده است و سوم و مهمتر از همه آنکه چگونه گردانندگان این سازمان حاضر نیستند حتی اکنون یعنی چهار سال پس از اتخاذ خط " سیاسی- تشکیلاتی" و در شرایط بیسابقه اوج نهضت توده ای لاقفل مسائل اساسی نهضت، یعنی سازماندهی، استراتژی و تاکتیک پرولتاریا در رابطه با سازماندهی، استراتژی و تاکتیک جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی را بطور جدی برای خود مطرح کنند، مسائلی که این سازمان با همه پرگوئیهای همواره بهمین شیوه حتی از طرح آنها طفره رفته است و طبیعتاً هیچ راه حلی هم برای آنها ندارد. ما در اینجا دیگر طرح نمیکیم که رهبران سازمان پیکار در همان زمانی که رفیق پویان نظراتش را ابراز میکرد در نهضت حضور داشتند و اعتراضی نکردند و خود نیز برای حل مشکل ارتباط گیری با توده ها راه حلی ارائه نکردند، زیرا ما معتقدیم که همه چیز در جریان تکامل و تغییر است و اپورتونیستهای سازمان پیکار هم از این قاعده مستثنی نیستند.

آنچه باید در اینجا بگوئیم این است که نظرات رفیق پویان نه آنچنان که سازمان پیکار القاء میکند بر دو ماه تجربه شخصی وی بلکه بر حداقل شانزده سال تجربه انقلابیون ایران برای تماس گرفتن با توده ها استوار است.

35- لنین در مورد لزوم تحلیل مشخص از هر مورد مشخص در زمینه تشخیص مصالحه موجه از مصالحه غیر موجه و " مهمل" بودن توسل به عبارات کلی در این زمینه در سراسر کتاب " بیماری کودکی ... " تأکید میکند و چندین بار باین موضوع بر میگردد. از یکسوی به چپها میگوید: " درست کردن نسخه یا یک قاعده عمومی ("هیچ مصالحه ای مآذون نیست!") که برای کلیه موارد بکار آید کار مهملی است. باید از خود دارای تبحر بود تا در هر موردی بتوان از اوضاع سر درآورد." (همانجا، ص 471) و از سوی دیگر در مقابل اپورتونیسم راست هشدار میدهد: " آنچه که در مورد مسائل عملی مربوط به سیاست در لحظه تاریخی معین یا خاص مهم است اینستکه انسان بتواند مسائلی را که در آنها عمده ترین نوع مصالحه های غیرمآذون و خائنانه متجلی میگردد که مظهر اپورتونیستی است که برای طبقه انقلابی هلاکت بار است، تشخیص دهد و تمام مساعی خود را متوجه رو شن ساختن آنها و مبارزه علیه آنها سازد." (ص 472 و 473) .

چنانچه ملاحظه میشود از نظر لنین تنها یکراه برای جلوگیری از انحراف چپ یا راست در این زمینه موجود است و آن تحلیل مشخص ازهر وضعیت مشخص است. تنها حاصل این تحلیل مشخص است که نشان میدهد که آیا فلان مصالحه یا سازش با مصالح عمومی طبقه کارگر مطابقت دارد یا نه و در این مورد هیچ فرمول کلی بما کمک نمیکند و ما پس از این خواهیم دید که چگونه اپورتونیستهای ما هرگز به تحلیل مشخص از شرایط مشخص نمیپردازند و میکوشند با توسل به فرمولهای عام، سازشکاری و مصالحه های اپورتونیستی خویش را موجه جلوه داده، چریکهای فدایی خلق را " چپ رو" و " آنارشویست" معرفی کنند.

36- " هر پرولتاری، در نتیجه آن شرایط مبارزه توده ای و آن حدت فوق العاده تناقضات طبقاتی که در آن بسر میبرد مشاهده میکند بین مصالحه ای که شرایط ابژکتیو آن را ایجاب میکند (زیرا صندوق اعتصاب فقیر است، از خارج کمکی نمیشود و اعتصاب کنندگان بطور تحمل ناپذیری گرسنگی کشیده و زجر دیده اند) و به هیچ وجه از ایمان انقلابی و آمادگی کارگرانیکه بدان تن در میدهند برای مبارزه آتی نمیکاهد از یکطرف، و مصالحه ای که توسط خائنینی بعمل میآید که گناه استفاده جوئی خود (اعتصاب شکنان هم " مصالحه" میکنند!)، جبن خود، تمایل خود را به خوش خدمتی در برابر سرمایه داران، تن سستی خود را در برابر ارباب و گاه امتناع و گاه صدقه و گاه خوش آمد گوئی سرمایه داران بگردن علل ابژکتیو میاندازند، بین ایندو مصالحه فرق وجود دارد " (ص 470 و 471)

37- حزب توده همواره کوشیده است این تجربه دردناک خود را با سکوت برگزار کند در این زمینه تا حدی هم موفق شده است و یکی از مهمترین دلائل وی در این زمینه این است که اپورتونیستهای که بعداً حرفهای او را تکرار کردند نیز تحلیل این تجربه حزب توده را بنفع خود و تئوری بافیهایشان نمیدیدند. هم امروز آن اپورتونیستهای که در بوق و کرنا میدمند که پالیزبان با کمک رژیم عراق " توطئه" میکند و از این امر برای توجیه تحلیلهای ورشکسته خود استفاده میکنند، بنفعشان نیست بیاد بیاورند که در سال 49 نیز تیمور بختیار با یکی دیگر از امرای ارتش، به کمک رژیم عراق و همدستی " کمیته مرکزی" کاری میکرد که اگر بتوان به کمک چه باید کرد لنین مبارزه چریکهای فدایی خلق را " توطئه گری" نامید آن را هم باید لاقفل توطئه دانست.

38- حزب توده در جزوه مأخذ ما فقط به دو عامل اول اشاره میکند و دلایل آن هم روشن است. طرح نظرات چریکهای فدایی خلق در مورد "ضعفهای عمده ای ... که عامل انقلابی، سازمانها و رهبریهای مبارزه دچار آن بوده اند"، پیش از هر کس پای کمیته مرکزی حزب توده را بمیان میکشید و طبیعی است که این کمیته مرکزی نخواهد چنین بحث آزار دهنده ای از رادیو پیک ایران پخش شود. بلی، در تحریف نظرات چریکهای فدایی خلق هر کس مصلحت خاص خود را دارد.

39- کتاب " ملاحظات درباره تئوری پیشاهنگ" راه کارگر از آغاز تا به آخر بخوانید و ببینید آیا نویسندگان این جزوه حتی حاضرند این سؤال را بطور مشخص برای خود مطرح کنند که بالاخره در سال 48 کمونیستها باید چه شیوه

مبارزه ای را در پیش می‌گرفتند تا بنظر راه کارگر اصولی بیاید و زمینه تأمین هژمونی پرولتاریا را در انقلاب اخیر فراهم کند؟ ما دیگر از حل عملی این مسئله و آنهم در سال 48 سخنی نمی‌گوئیم. کسانیکه امروز به هر جا قدم مینهند توده های آماده پذیرش تعلیمات سیاسی را در آنجا می بینند اگر "عوامفریب" باشند زمینه بسیار خوبی برای عوامفریبی بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه بدست میاورند. آنها براحتی میگویند مگر این توده ها نیستند که اینچنین آماده پذیرفتن تعلیمات سیاسی هستند؟ پس چرا رفیق پویان یا رفیق احمد زاده می گفتند ارتباط گیری و کار سیاسی با توده ها بسیار مشکل و حتی در مواردی غیرممکن است؟ ولی تنها در صورتی که عوامفریب باشند میتوانند به اینگونه استدلال کنند و از فضا همه عوامفریبان امروز بدین گونه استدلال میکنند. ولی کافیسیت به همین توده نزدیک شویم و نوشته های رفقا احمد زاده و پویان را در مورد شرایط مشخص سال 48 بخوانیم تا آنها خود بسادگی تصدیق کنند که وضعشان در سال 48 درست همانطور بوده که این رفقا توصیف کردند.

انگلس در کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان ضمن توصیف فساد و انحطاط روحی و اخلاقی که پرولتاریای صنعتی انگلستان در آن زمان دچار بود و تشریح و توصیف زندگی این طبقه در عین حال آنچنان نسبت به آینده آن اظهار امیدواری میکرد که سالها بعد ناچار شد این خوشبینی افراطی را تصحیح کند. منتقدین چریکهای فدایی خلق که از اشاره چریکهای فدایی خلق بوضعیت روحی کارگران در زمان خود، علیه آنها تبلیغ میکنند که اینها رسالت انقلابی پرولتاریا را درک نمیکنند، میبایست صدها بار شدید تر به انتقاد از انگلس بپردازند و خوشبینی او را به آینده پرولتاریا نظیر خوشبینی چریکها به اینکه خلق سرانجام به مبارزه قطعی بخواهد خاست یک " تعارف" بخوانند و باینها باید گفت اذعان به اینکه پرولتاریا انقلابی ترین طبقه است ما را از بررسی وضعیت مشخص این طبقه درهرشرایط مشخص بی نیاز نمیکند. هرگاه بخواهیم جدا به سازماندهی و تاکتیک و استراتژی مبارزه پرولتاریا بپردازیم نمیتوانیم صرفا به بیان کلی آن اکتفاء نمائیم و لازم است اساس کار خود را بر واقعیات موجود استوار نمائیم.

40- در اوائل سال 50 دیدیم که چگونه با ایجاد پستهای نظیر "معلم امور تربیتی" و "مشاور راهنمایی" سعی شد این وظیفه کنترل به نحوی علنی تراز پیش و زیر لفافه های قانونی و علنی صورت بگیرد و در همین دوران بود که پرونده های نسبتا مفصلی مخصوصا از وضع دانش آموزانی که پلیس مخفی به آنها مشکوک بود تهیه میشد. امروز که بحران آنچنان دامن سیستم را گرفته که دیگر جای هیچگونه پرده پوشی نیست، میبینیم که حتی وزیر فرهنگ و نخست وزیر با صراحت و از پشت رادیو، معلمین و دانش آموزان را به خبرچینی برای پلیس تشویق میکنند و عملا از اخراج و تعقیب معلمین و دانش آموزانی که مطابق میل سیستم فکر نمیکنند، سخن میگویند و روزی نیست که یک مدرسه را اشغال مسلحانه نمایند صرفا بدلیل آنکه تعدادی دانش آموز یا معلم در آن مدرسه حرفهایی زده اند که مطابق میل رژیم نیست.

بلاهت بسیار لازم است (و بسیارند کسانیکه امروز حتی بنام مارکسیسم مرتکب این بلاهت می شوند) که گمان کنیم تعصبات مذهبی اینها را به اینکار وادار کرده است نه تعصبات حفظ نظامی که حفظ آن بدست آنان سپرده شده است.

41- امروز که همه چیز از پرده برون افتاده و بحثهایی که زمانی در اتاقهایی در بسته برنامه های محرمانه مطرح و منعکس میشد پشت رادیو تلویزیون و یا در میدانها و روی منابر و در صفحات روزنامه ها مطرح می شوند با وضوح میتوان این خصلت نهادهای اقتصادی و فرهنگی دولت را دید ، کافیسیت نظری به وضع جهاد سازندگی بیانداریم و ببینیم که چگونه سردمداران حکومت کنونی بیش از آنکه به فعالیتهای اقتصادی این نهاد توجه داشته باشند بر سر چگونگی نقش امنیتی و پلیسی آنها در روستاها با یکدیگر در جدالند و چگونه هر جا "جهاد" پا میگذارد پیش از آنکه به امور اقتصادی و رفاهی بپردازد به ترتیب دادن تظاهرات و صدور اعلامیه حمایت از این یا آن دسته مشغول میشود. این نه نتیجه نیت و خواست افراد (ما میپذیریم که مخصوصا در شرایط کنونی افرادی با نیت خدمت به مردم به اینگونه نهاد ها وارد می شوند) بلکه نتیجه اقتضای نظامی است که در عین وابستگی به امپریالیسم، دولت در آن نقش اقتصادی استثنائا مهمی را دارا است. اگر امروز میبینیم " بنیاد مستضعفین" علاوه بر رسیدگی بر امور رفاهی "مستضعفین" و حتی قبل از آن فعالانه بکار مطبوعاتی مشغول است، این امر نیز ناشی از همین وضعیت استثنائی است. در زمان شاه نیز که این روزنامه ها در مالکیت سرمایه داران وابسته خصوصی بود، علاوه بر سایر دلائل، این روزنامه ها مخصوصا به این دلیل بسیار مهم دستورات پلیس مخفی را بکار میبستند که ادامه حیاتشان به کمکها و آکھی های دولتی وابسته بود.

42- رفیق مسعود مینوسد: در مورد ایجاد پایگاه انقلابی و گسترش موج وار این پایگاه ها بخود اجازه نمیدهیم حتی کلامی اظهار کنیم. چه بهیچ وجه مشخص نیست که پس از پا گرفتن مبارزه مسلحانه چه شرایطی پیش آید و رشد بعدی مبارزه مشخصا چگونه باشد. " (یادداشت 9- م. م. ا. ت).

43- راه کارگر اصل موضوع را درک کرده و بخواننده خود تذکر میدهد که "... مشی چریکی همیشه انحرافات خود را زیر پوشش بظاهر موجه جنگ توده ای طولانی میپوشاند..." (ص 38- تئوری پیشاهنگ)، در حالیکه " به ویژه اشتباهات تئورسینهای مشی چریکی ما در این مورد- که جنگ توده ای طولانی را برای پرولتاریا نیز درست میدانند- وحشتناک است." (همانجا صفحه 37) " بحث با کسانیکه به کنه مطلب پی برده اند، دلپذیر است و ما خواهیم دید که این کسانیکه به این خوبی دست دیگران را خوانده اند خود در چنته چه دارند.

44- وقتی چریکهای فدایی خلق از " کشاندن توده ها به میدان مبارزه" سخن میگویند، اکونومیستها ی دنباله رو چهره در هم میکشند که این همان " اراده گرائی" است، چگونه عده ای روشنفکر میخواهند توده ها را بمیدان

مبارزه " بکشاند" و غیره ... ولی در واقع نقش پیشاهنگی ایجاب میکند که پیش آهنگ توده ها را بمیدان مبارزه بکشد. البته اکنون میبایست حق دارند وقتی میگویند چه پیشاهنگ خواهد و چه نخواهد توده ها خود بخود به مبارزه میپردازند ولی این مبارزات خود بخودی در تاریخ محکوم بشکست بوده و پیشاهنگ باید با هدایت خویش مبارزه توده ها را به آنچنان عرصه ها و میدانهای بکشد، که موفقیت این مبارزات را تأمین میکند. و تشخیص این عرصه ها و زمینه ها و سازمان دهی اینگونه مبارزه از جنبش خود بخودی و از دنباله روان آن ساخته نیست.

45- وقتی اپورتونیستهای اکثریت در کار 61 مینویسند: " پیشاهنگانی" که بر آن بودند تا قیام را بدون حضور توده ها آغاز کنند، رزمندگانی که در پرتو آرزوهای پاک و پرشکوه خود میخواستند تا بازوی مسلح این گول در بند باشند یکباره دریافتند که توده ها بدون رهبری آنان قیام را آغاز کرده اند و بتلخی دیدند که بازوهای مسلح آنان بر پیکر تناور این گول بپا خاسته بس کوچک و ناتوان بود ... " در واقع وصف حال خود را میکنند که نتوانسته اند بموقع شیوه های مناسب مبارزه را کشف نموده بکار بندند. تئوری مبارزه مسلحانه نه تنها در این زمینه دست آنها را نمی بست بلکه بر این امر که باید آنها را توده ای کرد تأکید داشت و مبارزات توده ها نیز بخوبی آمادگی پذیرش اشکال فهرآمیز را از خود نشان میداد و این "پیشرو واپس مانده" اگر میخواست از مبارزه توده ها "واپس" نماند میبایست همین امر را بحساب میآورد. و هر گاه نتوانست به موقع انعطاف لازم را در اتخاذ تاکتیکها از خود نشان دهد، امروز میبایست صمیمانه از خود انتقاد کند نه اینکه ریاکارانه همه تقصیرها را به گردن تئوری مبارزه مسلحانه بیاندازد.

پشت جلد کتاب:

نقل از: " شرایط کنونی و وظایف ما "

"اگر مبارزه مسلحانه در جریان تکامل خود میبایست به جنگ توده ای تبدیل گردد، سازمان چریکی ای که امروزه به آن مبادرت می ورزد باید بطور ارگانیک با توده های خلق رابطه برقرار کند و زمینه توده ای شدن مبارزه خود را فراهم نماید. هیچ راه دیگری جز این برای توده ای شدن مبارزه مسلحانه وجود ندارد. اگر سازمان چریکی این وظیفه را در مقابل خود قرار ندهد، مبارزه مسلحانه ای که او انجام میدهد همواره خصلت مسلحانه روشنفکری و جدا از توده خود را حفظ خواهد کرد. خود به مبارزه مسلحانه پرداختن و توده ها را در اسارت اپورتونیستها و سازشکاران رها کردن، هیچگونه مناسبی با مشی چریکهای فدایی خلق و تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک ندارد."

از انتشارات: چریکهای فدایی خلق ایران

* منظور کسانی هستند که پس از شهادت رفقا حمید اشرف و ... در سال 56 از سازمان چریکهای فدایی خلق انشعب کرده و بعداً به حزب توده پیوستند.